اعلان

مخفی نماناد در کتاب مستطاب تنبیه الامة و تنزیه
الملة در فوائد و قواعد مشروطیت و از تألیفات
جناب مستطاب ملاذ الانام حجة الاسلام
آقا شیخ محمد حسین النائینی نجفی دامت
برکاته که بامضاء مجتهدین آیتین آقای آقا
شیخ محمد کاظم خراسانی و آقای آقا شیخ عبد
الله مازندرانی ادام الله ظلالهما مزین
شده و کمال دقت در تصحیح و تنقیح آن
بعمل آمد با کاغذ و خط مرغوب بطبع رسیده
طالبین از در نجف اشرف یحیی بن الحرمین در دکان
آقا شیخ [illegible] بطلبند بقیمت [illegible]

اب دهان تا از دهان بیرون نیامده فرو برند ضرر ندارد و هر خلط سینه و اب
بفضای دهن امد احتیاطا فرو نبرند و هر خون دهان اگر با اب دهان مستهلک
فرو برند ضرر ندارد و احوط فرو نبردنست **مسئلهٔ** اکتحال کردن و دوا
در چشم یا گوش کردن ضرر ندارد ششم جماع است اگرچه بغیبوبت حشفه
چه فاعل و چه مفعول و لو بحیوانات مگر بخنثی که آن تفصیلی دارد چهارم
دروغ دادن از روی عمد و علم بخدا و پیغمبران علیهم السلام و ائمهٔ هدی و اوصیاء
هم بلکه حضرت فاطمه علیها صلوات الله الملک المنان بنا بر احتیاط اگرچه بکتا
کنایه با اشان باشد اگرچه بعد برگردد و توبه کند و اما اگر از روی تقیه
ضرر ندارد پنجم فرو بردن تمام سر است در آب اگرچه آب مضاف هم باشد و منفذ
گرفته باشد و بدن بیرون از آب باشد اما ریختن آب بر سر و در آب رفتن و لبا
پوشیدن ضرر ندارد بلی زن در آب بر ننشیند و لباس تر پوشیدن کراهت دار
رسانیدن غبار بحلق از روی عمد و اختیار چه از حلال و چه از حرام حتی دود تنباکو
و در غلیظ بلا اشکال و در رقیقش بنا بر احتیاط و اگر در خلط سینه غبار غلیظ برود
فرو نبرد ضرر ندارد بشرطیکه فرو بردنش بهضم فساد روزه نشده باشد هفتم استمنا است
پس بقصد خروج منی نظر کردن یا بوسه و لمس کردن یا فعلی دیگر که منی از او خارج شود فع
حرام و باعث قضا و کفاره است و اگر با حلیلهٔ خود باشد و قصد و عادت خروج منی ن
اتفاقا منی از او خارج شود همین قضاء روزه را بکند و اگر بدون تنها منی از او خارج ش
مثل آنکه محتلم شود چیزی بر او نیست هشتم اماله کردن است اگرچه بجهت مرض یا ضرور
باشد بلی شیاف ضرر ندارد و احوط ترکست نهم قی کردن است که عمدا قصد قی کند
از روی عمد اما بی اختیار ضرر ندارد و اگر چیزی از حلق بیرون آورد که صدق قی نکند ضر
ندارد دهم باقی ماندن بر جنابت تا صبح صادق عمدا و روزه منعقد نمیشود مطلقا

بسم الله الرحمن الرحیم

رسالهٔ شریفهٔ تنبیه الامه و تنزیه المله که از افاضات جناب مستطاب شریعتمدار صفوة الفقهاء و المجتهدین ثقة الاسلام و المسلمین العالم العامل آقا میرزا محمد حسین النائینی الغروی دامت افاضاته است اجل از تمجید و سزاوار است که ان شاء الله تعالی بتعلیم و تعلم و تفهیم و تفهم آن ماخوذ بودن اصول مشروطیت را از شریعت مقدسه استفاده و حقیقت کلمهٔ مبارکهٔ بموالاتکم علمنا الله معالم دیننا و اصلح ما کان فسد من دنیانا را بعین الیقین ادراک نمایند ان شاء الله تعالی

فی شهر ربیع الاول سنه ۱۳۲۷

حرره الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی

محل مهر مبارک

بسم الله الرحمن الرحیم

بحمد الله تعالی حسن تألیف رسالهٔ شریفهٔ تنبیه الامه و تنزیه المله چنانکه مرقوم فرموده‌اند اجل از تمجید و برای تکمیل عقاید و تصدیق و تسلیم مسلمین بماخوذ بودن تمام اصول و مبانی سیاسیه از دین قویم اسلام کافی و فوق ما مأمول است فلله در مصنفه المحقق و جزاه عن الاسلام و اهله خیرا و کثر فی الفقهاء و المجتهدین امثاله بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

فی شهر ربیع الاول سنه ۱۳۲۷

حرره الاحقر عبد الله المازندرانی

محل مهر مبارک

تنبیه الامة — بسم الله الرحمن الرحیم — وتنزیه الملة

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الاولین والاخرین و
خاتم الانبیاء والمرسلین محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم
اجمعین الی یوم الدین

و بعد مطلعین بر تواریخ عالم دانسته اند که ملل مسیحیه واروپائیان قبل
از جنگ صلیب چنانچه از تمام شعب حکمت علمیه بی نصیب بودند
همین قسم از علوم تمدنیه وحکمت عملیه واحکام سیاسیه هم یا بواسطه
عدم تشریع آنها در شرایع سابقه ویا از جهت تحریف کتب سماویه و
در دست نبودن آنها بی بهره بودند وبعد از آن واقعه عظیمه عدم
فوز شانرا بمقصد بعدم تمدن وبی علمی خود مستند دانستند علاج این
ام الامراض را اهم مقاصد خود قرار داده وعاشقانه در مقام طلب بر آمدند
اصول تمدن وسیاسات اسلامیه را از کتاب وسنت وفرامین صادره
از حضرت شاه ولایت علیه افضل الصلوة والسلام وغیرها اخذ ودر تواریخ
سابقه خود منصفانه بدان اعتراف وقصور عقل نوع بشر را از وصول
بآن اصول واستناد تمام ترقیات فوق العاده حاصله در کمتر از نصف
قرن اول را بمتابعت وپیروی آن اقرار کردند لکن حسن ممارست ومزاولت
وجودت استنباط واستخراج آنان وبالعکس سیر قهقرائی وگرفتاری
اسلامیان بذل رقیت واسارت طواغیت امت ومعرضین از کتاب و
سنت حال امر طرفین را باین نتیجه مشهوده وحالت حالیه منتهی ساخت و
حتی مبادی تاریخیه سابقه هم بتدریج فراموش وتمکین نفوس ابیه مسلمین را
از چنین اسارت ورقیت وحشیانه از لوازم اسلامیت پنداشتند واز این
رو احکام شرع را با تمدن وعدالتی که سرچشمه ترقیات است منافی وبا ضرورت عقل

مستقل

مستقل مخالف و مسلمانرا اساس خرابیها شمرده‌اند تا در این جزء زمان که بحمد
الله تعالی و حسن تأییده در دو دسمبر قهقرائیه مسلمین باخرین نقطه منتهی و
اسارت در تحت ارادت شهوانیه جائرین را نوبت منقضی و دولت
منحوسه ملعونه را عمر بپایان رسید عموم اسلامیان بحسن دلالت و
هدایت پیشوایان روحانی از مقتضیات دین قویم خود باختیار آزادی
خداداد خود را از ذل رقیت فراعنهٔ امت برخورده بحقوق مشروعهٔ
ملیه و مشارکت و مساواتشان در جمیع امور با جائرین پی بردند و در
خلع طوق بندگی جبابره و استرداد حقوق مغصوبه خود سمند اراده
را بپای آتش نشیند بپشیده ریختن خونهای طیبهٔ خود را در طریق این مقصد
از اعظم موجبات سعادت و حیات ملیه دانستند و ایثار در خون خود
غلطیدن را بر حیات در اسارت ظالمین از فرمایش سرور مظلومان علیه السلام
که فرمود نفوس ابیه من ان تؤثر طاعة اللئام علی مصارع الکرام اقتدا
کردند صدور احکام حجج اسلام بنجف اشرف که رؤسای شیعه جعفری
مذهبند بر وجوب تحصیل این مشروع مقدس و تعقب آن بفتوای مشیخهٔ
اسلامیه اسلامبول که مرجع اهل سنت‌اند برای برائت ساحت ،
دین اسلام از چنین احکام جوریه مخالف با ضروریات عقل مستقل حجتی شد
ظاهر و لسان عیب‌جویان را مقطوع ساخت لکن دستهٔ گرگان آدمی خوار
ایران چون برای ابقاء شجرهٔ خبیثهٔ ظلم و استبداد و اغتصاب رقاب اهالی و
مسلمین وسیله و دستاویزی بهتر از اسم حفظ دین نیافتند لهذا بنسبت ملعونه
فرعونیه که اخلاف آن بیداد دینکم گفت از این اسم بی مسمی و لفظ خالی
از معنی دفع ید نکرده با فراعنهٔ ایران همدستی کردند و آنچه کردند شنائع عهد
ضحاک و چنگیز را تجدید و دینداری خواندند و سلب فعالیت ما یشاء و

حاکمیت

حاکمیت ما یرید و عدم مسئولیت عما یفعل و نحو ذلک از صفات خاصه الهیه
عز اسمه را از جائرین و با اسلامیت منافی شمردند و از آلوده ساختن شرع
قویم بچنین لکه ننگ و عار عظیم هیچ پروا نکرده در مجمع مسیحیان عیب جو
بدان اعلان و چنین ظلمی را با ساحت مقدسه نبوت ختمیه صلوات الله علیها
و بلکه ذات اقدس احدیت تعالی شانه هم مستبدانه روا داشتند و در جنبه ظلم و
استبداد را باین مقام منتهی و ظلم بخالق را وسیله ظلم بمخلوق قرار دادند نعوذ ب
الله العظیم و کذلک یقول ثم کان عاقبة الذین اساءوا السوای ان کذبوا بآیات
الله وکانوا بها یستهزئون

و چون بمقتضای حدیث صحیح اذا ظهرت البدع فعلی العالم ان یظهر علمه والا
فعلیه لعنة الله سکوت از چنین زندقه و الحاد و لعب بدین مبین و عدم
انتصار شریعت مقدسه در دفع این ضیم و ظلم بین خلاف تکلیف و بلکه
مساعدت و اعانت در این ظلم است لهذا این اقل خدام شرع انور در مقام اداء
این تکلیف و قیام باین خدمت بر آمده لازم دانست مخالفت این زندقه و الحاد را
با ضروریات دین اسلام آشکار سازد امید که بعون الله تعالی و حسن تأییده
بدرجه قبول فائز و موجب سقوط انسان این گردد و ما توفیقی الا بالله علیه
توکلت و الیه انیب و هو المسدد للصواب

و چون وضع رساله برای تنبیه امت بضروریات شریعت و تنزیه ملت
از این زندقه و الحاد و بدعت است لهذا نامش را تنبیه الامة و تنزیه الملة
و مقاصدش را در طی یک مقدمه و در ضمن پنج فصل و خاتمه ایراد
مینمائیم

اما مقدمه در تشریح حقیقت استبداد و مشروطیت دولت و
تحقیق قانون اساسی و مجلس شورای ملی و توضیح معنی حریت و مساوات

بدانکه

بدانکه اینمعنی نزد جمیع امم مسلم و تمام عقلاء عالم بران متفقند
که چنانچه استقامت نظام عالم و تعیش نوع بشر متوقف بسلطنت و
سیاستی است خواه قائم بشخص واحد باشد یا بهیئت جمعیت و چنانکه تصدی
آن بحق باشد یا باغتصاب بقهر باشد یا بوراثت یا بانتخاب همین طور و
بالضروره معلوم است که حفظ شرف استقلال و قومیت هر قومی هم چنانکه
راجع بامتیازات دینیه باشد یا وطنیه منوط بقیام امارت شان بنوع
خودشان والا جهات امتیازیه و ناموس اعظم دین و مذهب و شرف
استقلال وطن و قومیتشان بکلی نیست و نابود خواهد بود هر چند باعلی
مدارج ثروت و مکنت و آبادانی و ترقی مملکت نائل شوند و از این
جهت است که در شریعت مطهره حفظ بیضه اسلام را اهم جمیع
تکالیف سلطنت اسلامیه را از وظائف و شئون امامت مقرر فرموده اند
و تفصیل مطلب موکول بمباحث امامت و خارج از این مبحث است و واضح است
که تمام جهات راجعه بتوقف نظام عالم باصل سلطنت و توقف حفظ
شرف و قومیت هر قومی بامارت نوع خودشان منتهی بدو اصل است

اول حفظ نظامات داخلیه مملکت و تربیت نوع اهالی و رسانیدن
هر ذی حقی بحق خود و منع از تعدی و تطاول آحاد ملت بعضهم علی بعض
الی غیر ذلک از وظائف نوعیه راجعه بمصالح داخلیه مملکت و ملت دوم
تحفظ از مداخله اجانب و تحذر از حیل معموله در این باب و تهیه قوه دفاعیه
و استعدادات حربیه و غیر ذلک و اینمعنی را در لسان متشرعین حفظ بیضه
اسلام و سائر ملل حفظ وطنش خوانند و احکامیکه در شریعت مطهره
برای اقامه این دو وظیفه مقرر است احکام سیاسیه و تمدنیه و جزء دوم
از حکمت عملیه شمرده اند شدت اهتمام عظماء از سلاطین متقدمین فرس

ودر مورد انتخاب حکماء کاملین در علم و عمل برای وزارت و تصدّی
و قبول آنان هم با کمال تورّع از ترفّع قاهرانه از این جهت بوده و بلکه ابتدای
جعل سلطنت و وضع خراج و ترتیب سایر قوای نوعیّه چه از انبیا علیهم السلام
بوده و یا از حکما همه برای اقامهٔ این وظائف و تمشیت این امور بوده و در
شریعت مطهّره هم با تکمیل نواقص و بیان شرایط و قیود آن بهمین وجه مقرّر
فرموده اند   و کیفیّت استیلا و تصرّف سلطان در مملکت باعتبار
اختلاف آن در تملیکیّه یا ولایتیّه بودن و شقّ ثالث نداشتن بیکی از دو وجه
متصوّر تواند بود   اوّل آنکه مانند آحاد مالکین نسبت باموال شخصیّه
خود با مملکت و اهلش معامله فرماید مملکت را بما فیها مال خود انگارد و
اهلش را مانند عبید و اماء و بلکه اغنام و احشام برای مرادات و درک
شهواتش مسخّر و مخلوق پندارد هر که را با این غرض داخلی در مقام تحصیلش
نافع دید مقرّبش کند و هر که را منافی یافت از مملکت که ملک شخصی خود
پنداشته تبعیدش نماید و یا اعدام و قطعه قطعه بخورد سگانش دهد و
یا گرگان خونخواره را بریختن خونش تحریص و بنهب و غارت اموالش وادار
نماید و هر مالی را که خواهد از صاحبش انتزاع و یا بچپاول‌چیان اطرافیش
بخشد و هر حقّی را که خواهد احقاق و اگر خواهد پایمالش کند و در
تمام مملکت بهر تصرّفی مختار و خراج را هم از قبیل مال الاجاره و حقّ الارض
ملک شخصی خود استیفاء و در مصالح و اغراض شخصیّه خود مصروف دارد
و اهتمامش در نظم و حفظ مملکت مثل سایر مالکین نسبت بمزارع و
مستغلاتشان منوط باراده و میل خودش باشد اگر خواهد نگهدارد
و اگر خواهد باندک چاپلوسی بحریفی بخشد و یا برای تهیّه مصارف
اسفار لغویّه و خوش گذرانی بفروشد و یا رهن گذارد

وحتی در شرف و ناموس مردم هم اگر خواهد ترخیص و فتوی تا هوسی خود را
برملا سازد و باز هم با قدسیت و نحوها از صفات احدیت غیر اسم
خود را تقدیر نمایند و اعوانش مساعدتش کنند تمام قوای مملکت را تابع
قهر و استیلا و شهوت و غضبش دانند و بر طبق آن برانگیزانند لا یسئل
عما یفعل و هم یسئلون را این قسم از سلطنت را چون دل بخواهانه و اربابی
تصرف هادم مالکین در املاک شخصیه خود و بر طبق اراده و میل
شخصی سلطانست لهذا تملکیه و استبدادیه گویند و هم استعبادیه
و اعتسافیه و تسلطیه و تحکمیه هم خوانند و جهت تسمیه و مناسبت
اسماء مذکوره هم با مسمی ظاهر است و صاحب اینچنین سلطنت را حاکم
مطلق و حاکم با مر و مالک رقاب و ظالم و قهار و امثال ذلک نامند و ملتی را
که گرفتار چنین سلطنتی مقهور باین ذلت باشند اسراء و اذلاء و ارقاء
گویند و هم بملاحظه اینکه حالشان حال ایتام و صغار است بیخبر از دارائیهای
مغصوبه خود لهذا مستصغرین که بمعنی صغار و ایتام شمرده شدگانست
هم خوانند و بلکه بمناسبت اینکه حظ این ملت منحصره و قاصره در آنست که سلطانشان
از حیات و هستی خود از قبیل حظ نباتاتست که فقط برای قضاء حاجت
دیگران مخلوق و حظ استقلالی از وجود خود ندارند لهذا اینچنین ملت
مظلومه جاهله بحقوق و ظالمه بنفس خود را مستنبتین که بمعنی گیاههای صحرائی
شناخته شدگانست هم خوانند در بیان تحکمیه این قسم از سلطنت باعتبار
اختلاف ملکات نفسانیه و عقول و ادراکات سلاطین و اعوانشان و انحطاط
ادراکات و علم و جهل اهل مملکت بوظائف سلطنت و حقوق خود در مراتب
متفاوته با مشترک بودنشان در فعالیت ما یشاء و حاکمیت ما یرید و عدم مسئولیت
عما یفعل و مالکیت رقاب الی غیر ذلک از اسما و صفات خاصه الهیه و بلکه ذات

سایر اقسام ولایات و امانات بهمان محاسبه و مراقبه و مسئولیت
کامله منحصر و بالاترین وسیله که از برای حفظ این حقیقت و منع
از تبدل و اداء این امانت و جلوگیری از اندکاک و تکابات شهوات
و اعمال شائبه استبداد و استیثار متصور تواند بود همان عصمتی است
که اصول مذهب طائفه امامیه بر اعتبارش در ولی نوعی مبتنی است
چه بالضروره معلوم است که با آن مقام والای عصمت و علو ملکه
و انخلاع از شهوات بهیمیه و اجتماع سائر صفات لازمه آن مقام اعلی که
احاطه مقدسیه بانها خارج از اندازه عقول و ادراکات نوع است مرحله
اصابه واقع و عدم وقوع در منافیات و صلاح حتی از ذوی خطا
و اشتباه و هم چنین درجه محدودیت و محاسبه و مراقبه الهیه غائبیه
و مسئولیت و ایثار والی تمام ملت را بر خود الی غیر ذلک من الوظائف
بجائی منتهی است که لا یصل الی ادراک حقیقته احد و لا ینال کنهه
عقل البشر و با دسترسی نبودن بآن دامان مبارک اگر چه بدلی
تواند شد که شخص سلطان هم خودش مانند انوشیروان مستجمع
کمالات و هم از امثال ابوذرجمهر قوه علمیه و هیئت مسدده و
رادعه مطابق انتخاب نموده بر خود گمارد و اساس مراقبه و محاسبه
و مسئولیت را بر پای دارد لکن گذشته از آنکه باز هم مشارکت و
مساوات ملت با سلطان و سد ابواب استبدادات در مالیه و غیرها
و هم چنین بازادی ملت در اعتراضات و غیرها غیر وافی و از مقوله
تفضل است نه از باب استحقاق علاوه بر همه اینها مصداقش منحصر و نایاب
تر از عنقاء و از کبریت احمر اند و دیمیت و اطرادش هم از ممتنعات است
و غایت نهم بحسب قوه بشریه جامع این جهات و اقامه‌اش باطراد و

رسمیت بجای آن نوع عاصمه عصمت وحتی با معصومیت مقام
هم ممکن ومجازی از آن حقیقت وسایه وصورتی از آن معنی وقائمه
تواند بود موقوف بر دو امر است

اول مرتب داشتن دستوریکه بتحدید مذکور وتمییز مصالح نوعیه
لازمة الاقامه از آنچه در آن حق مداخله وتعرض نیست کاملا وافی وبکیفیت
اقامه آن وظائف ودرجه استیلاء سلطان وآزادی ملت وتشخیص
کلیه حقوق طبقات اهل مملکت را موافق مقتضیات مذهب بطور رسمیت
متضمن وخروج از وظیفه نگهبانی وامانت داری بهر یک از طرفین
افراط وتفریط چون خیانت بنوع است مانند خیانت در سایر امانات
دائما موجب انعزال ابدی وسایر عقوبات مترتبه بر خیانت باشد
وچون دستور مذکور در ابواب سیاسیه ونظامات نوعیه بمنزله رسائل
عملیه تقلید در ابواب عبادات ومعاملات ونحوهما واساس حفظ
محدودیت مبتنی بر عدم تخطی از آنست لهذا نظامنامه وقانون
اساسیش خوانند ودر صحت ومشروعیت آن بعد از اشتمال بر تمام
جهات راجعه بتحدید مذکور واستقصاء جمیع مصالح لازمه نوعیه
جز عدم مخالفت فصولش با قوانین شرعیه شرط دیگری معتبر نخواهد بود
ومزید توضیح این امر وجهاتی که دخالت در تمامیت این اساس لازم است
بعد از این خواهد آمد ان شاء الله تعالی

دوم استوار داشتن اساس مراقبه ومحاسبه ومسئولیت کامله
بگماشتن هیئت مسدده ورادعه نظاره از عقلاء ودانایان مملکت
وخیرخواهان ملت که بحقوق مشترکه بین الملل هم خبیر وبوظائف
ومقتضیات سیاسیه عصر هم آگاه باشند برای محاسبه ومراقبه ونظارت در

در اقامهٔ وظائف لازمهٔ نوعیه و حاوی کبری آنهر گونه تعدی و تفریط
و مبعوثان ملت و قوهٔ علمیهٔ مملکت عبارت از آنان و مجلس شورای
ملی مجمع رسمی ایشانست و محاسبه و مسئولیت کامله در صورتی متحقق
و حافظ محدودیت و مانع از تبدل ولایت بمالکیت تواند بود که تمامی
متصدیان که قوهٔ اجرائیه‌اند در تحت نظارت و مسئول هیئت مبعوثان
و آنان هم در تحت مراقبه و مسئول آحاد ملت باشند و فتور در هر یک از
این دو مسئولیت موجب بطلان محدودیت و تبدل حقیقت ولایت و
امانت بهمان تحکم و استبداد متصدیان خواهد بود در صورت انتفا
مسئولیت اولی و یا تحکم و استبداد هیئت مبعوثان در صورت انتفا
مسئولیت ثانیه و مشروعیت نظارت هیئت منتخبهٔ مبعوثان بنابر
اصول اهل سنت و جماعت که اختیارات اهل حل و عقد امت را در
این امور متبع دانسته‌اند بنفس انتخاب ملت متحقق و متوقف بر امر
دیگری نخواهد بود و اما بنابر اصول ما طائفهٔ امامیه که اینگونه امور
نوعیه و سیاست امور امت را از وظائف نواب عام عصر غیبت علی
مغیبه السلام میدانیم اشتمال هیئت منتخبه بر عدهٔ از مجتهدین عدول
و یا مأذونین از قبل مجتهد و تصحیح و تنفیذ و موافقتشان در آراء صادره
برای مشروعیتش کافیست و مزید توضیح اینمطلب هم بعد از این خواهد آمد
و از آنچه بیان نمودیم ظاهر شد که پایه و اساس قسم اول از سلطنت
که ذاتی عبارت از مالکیت مطلقه و فاعلیت ما یشاء و حاکمیت ما یرید
است بر مسخریت و مقهوریت رقاب ملت در تحت ارادات سلطنت
و عدم مشارکت فضلا از مساوات آنان با سلطان در قوی و سایر نوعیات
مملکت و اختصاص تمام آنها بشخص سلطان و موکول بودن تمام اجزاآت

باراده

باراده او مبتنی و عدم مسئولیت در ارتکاباتهم از فروع این دو اصل
و تمام ویرانیهای ایران و شنایع مملکت ویرانه‌ساز و خانمان ملت
برانداز آن سامان که روزگار دین و دولت و ملت را چنین تباه
نموده و بر هیچ حد هم واقف نیست همه از این باب است و لا بیان بعد العیان
و لا اثر بعد عین و اساس قسم دوم که ذاتش عبارت از ولایت بر اقامه
مصالح نوعیه و بهمان اندازه محدود است بعکس آن بر آزادی رقاب ملت
از این اسارت و رقیت منحوسهٔ ملعونه مشارکت و مساواتشان با
همدیگر و با شخص سلطان در جمیع نوعیات مملکت از مالیه و غیرها
مبتنی و حق محاسبه و مراقبه داشتن ملت و مسئولیت متصدیان هم
از فروع این دو اصل است و در صدر اسلام استحکام این دو اصل و
مسئولیت مترتبه بر آنها بجائی منتهی بوده که حتی خلیفه ثانی با آن ابهت
و هیبت بواسطه یک پیراهنی که از حله یمانیه بر تن پوشیده بود چون قسمت
آحاد مسلمین از آن حلها بدان اندازه نبود در فراز منبر از آن مسئول و
در جواب امر بجهاد لا سمعاً و لا طاعة شنود و باثبات آنکه پسرش عبد
الله قسمت خود را بپدر بخشید و آن پیراهن از این دو حصه ترتیب
یافته است اعتراض ملت را مندفع ساخت و هم در موقع دیگر
در جواب کلمهٔ امتحانیه که از او صادر شده بود لنقومنک بالسیف
استماع و بچه اندازه از این درجه استقامت امت اظهار بشاشت نمود
و مادامیکه این دو اصل و فروع مترتبه کما جعله الشارع محفوظ و
سلطنت اسلامیه از نحوه ثانیه بنحوه اولی تحویل نیافته بود سرعت
سیر ترقی و نفوذ اسلام محیر عقول عالم و پس از استیلاء معاویه و
بنی العاص و انقلاب و تبدل تمامی اصول و فروع مذکوره و کیفیت

سلطنت اسلامیه با ضدادانها مادامیکه حال سائر ملل هم بدین
منوال و گرفتار چنین اسارت بودند باز هم حالت و توفق برای اسلام
محفوظ بود و بعد از پی بردن آنان بمبادی طیبه اسلامیه آنچنان ترقی شوا
گرفتن و پیروی نمودنشان از آن دستور و تقهقر به برگردانیدن طواغیت
امت مسلمانان بمصاحب را بحالت جاهلیت قبل از اسلام و ورطه
رقیت بهیمیه و نشاء خبیثه نباتیه بعد از فوز بعالم انسانیت نتیجه را
چنین منعکس ساخت ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و
بالجمله چنانچه اساس قسم اول بر استعباد و استرقاق رقاب ملت و تحت
ارادات خودسرانه و عدم مشارکت فضلاء و مساوات شان با سلطان
مبتنی و عدم مسئولیت هم متفرع بر آنست اساس قسم دوم هم بر
آزادی از این عبودیت و مشارکت و مساوات آحاد ملت حتی با شخص ولی
نوعی در جمیع نوعیات مبتنی و مسئولیت هم از فروع آنست و در کلام
مجید الهی عز اسمه و فرمایشات صادره از معصومین صلوات الله
علیهم در مواقع عدیده همین مقهوریت در تحت حکومت خودسرانه
جائرین را بعبودیت که نقطه مقابل این حریت است تعبیر و پیروان دین
دین اسلام را بتخلیص رقابشان از این ذلت هدایت فرموده اند چنانچه
در کیفیت استیلاء فرعون بر بنی اسرائیل با اینکه هرگز اورا مانند قبطیان
بالوهیت پرستش ننموده و از این جهت در مصر معذب و محبوس و از [illegible]
بارض مقدسه ممنوع بودند مع هذا در سوره مبارکه شعراء از لسان حضرت کلیم
علی نبینا وآله و علیه السلام بفرعون میفرماید وتلک نعمة تمنها علی ان عبدت
بنی اسرائیل و در آیه مبارکه دیگر از لسان قوم فرعون میفرماید وقومهما لنا
عابدون و از آیه مبارکه دیگر که هم از لسان آنان میفرماید وانا فوقهم قاهرون

ظاهر است که عبودیت اسرائیلیان عبارت از همین مقهوریتی است که بدان
گرفتار بودند و هم اشرف کاینات صلی الله علیه و آله در روایت متواتره بین الامم
در مقام اخبار باستیلاء شجرهٔ ملعونهٔ امویه و دولت خبیثهٔ مروانیه مبیناً
اذا بلغ بنو العاص ثلثین اتخذوا دین الله دولا و عباد الله خولا و کلمهٔ مبارکهٔ
خولا را صاحب مجمع البحرین بعبید تفسیر نموده و در قاموس بمواشی و نعم هم تعمیم
داده و آیهٔ مبارکهٔ و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم هم دلیل تعمیم است و حاصل مفاد
حدیث مقدس نبوی که متضمن اخبار بغیب است آنکه بعد از بلوغ عدد شجرهٔ
ملعونه بسی نفر دین را بدولت تبدیل و بندگان خدا را عبید و اماء و مواشی
خود قرار خواهند داد مبدء تحویل سلطنت اسلامیه از نحوهٔ ولائیه بتملکیه و اغتصاب
رقاب مسلمین را در این حدیث مبارک که از دلائل نبوتست تعیین و بکمال
عدد مشئوم منوط فرموده اند صلی الله علیه و آله الطاهرین و حضرت سید اوصیا علیه
افضل الصلوة والسلام هم در خطبهٔ مبارکهٔ قاصعه در نهج البلاغه در
شرح محنت و ابتلای بنی اسرائیل باسارت و عذاب فرعونیان میفرماید اتخذتهم
الفراعنة عبیدا و تفسیر این عبودیت چنین فرموده فساموهم العذاب و جرعوهم
المرار فلم تبرح الحال بهم فی ذل الهلکة و قهر الغلبة لا یجدون حیلة فی امتناع
ولا سبیلا الی دفاع و هم در همان خطبهٔ مبارکه در بیان استیلاء اکاسره و
قیاصره بر بنی اسمعیل و بنی اسرائیل باینکه نه از ادعای خدائی اسمی و نه
از داستان پرستش رسمی و جز طرد و تبعید شان از مساکن دلگشای
شامات و اطراف دجله و فرات بصحراهای دور منزل بی آب و علف هیچ
سبزه جائی بر اعضا راست نهر را مرعی نگذاشتند مع ذلک آنحضرت ص ع
همین نحو را عبودیت مقهورین در بوبیت قاهرین دانسته و میفرماید
کانت الاکاسرة والقیاصرة اربابا لهم یحتازونهم عن ریف الآفاق و بحر

العراق الی منابت الشیخ الخ وهم در خطبهٔ مبارکه ذکر بیزاری و اظهار رنجش از ملالتهای
قلب مبارکش از نفاق و عصیان اهل عراق و اخبارشان بآنکه بمکافات این
اعمال چنان نعمت عظمی محروم در تحت حکم بنی امیه اسیر مقهور خواهید
شد و یسومونکم سوء العذاب بعد از آن فرمایشات چنین میفرماید وایم
الله لتجدن بنی امیه ارباب سوء من بعدی عند عدد تیسر فی ولاة بار باب برای
افادهٔ همین معنی روایت نبوی سابق متواتر بین الامه متحد المفادات وهم سرور
مظلومان علیه السلام تمکین از حکم دعی بنی امیه را ذلت عبودیتش میشمارد ودر
جواب رجاس وارد از اهل کوفه که انزل علی حکم بنی عمک بحضرتش عرضه داشتند
چنین میفرماید لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل ولا اقر لکم اقرار العبید وهم
میفرماید و هیهات منا الذلة ابی الله ذلک لنا و رسوله والمؤمنون وجدود
طابت وحجور طهرت و انوف حمیه و نفوس ابیه من ان نؤثر طاعة اللئام علی
مصارع الکرام طاعت فجره و تن در دادن بحکم لئیمان را عبودیتشان دانسته
وچنانچه سیدی علیه الرحمه فرموده کیف یلوی الی الدنیه جیداً لسوی الله
ما لواها خضوع نفس قدسیه حضرتش از آن اباء فرمود و از برای حفظ
حریت خود و توحید پروردگارش تمام هستی و دارائی را نداء و این سنت
کریمانه برای احرار امت استوار و از شوائب عصبیت مذمومه تنزیهش فرمود
و از این جهت است که در تواریخ اسلامیه صاحبان نفوس ابیه را که
باین سنت مبارکه رفتار و چنین فداکاریها نمودند اباة الضیم و احرارشان
نامیده همه را خوشه چینان خرمن و از قطرات دریای آن اباء وحریت
شمردند و خود حضرتش صلوات الله علیه علی المستشهدین بین یدیه هم
حر بن یزید ریاحی را بعد از خلع طوق رقیت و خروج از ربقه عبودیت
آل ابی سفیان و ادراک شرف حریت و فوز بفناء و شهادت در دامن رکاب مبارک

بمنقبت

بمغلوبیت علمای حق منتهی شود و بخلعت والای انت الحر کما سمتک امک انت
الحر فی الدنیا و انت الحر فی الآخرة سرافرازش فرمود و هم بمقتضای آنچه
وارده در تفسیر آیهٔ مبارکه وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم الی قوله تعالی یعبدوننی
لا یشرکون بی شیئاً و انطباق فقرات اخر دعای افتتاح بر منتهی نتیجه غرض
باین کرامت حضرت امام ثانی عشر و مهدی منتظر ارواحنا فداه و مراد از این
شرک بذات احدیت تقدست اسمائه که در آیهٔ مبارکه و لسان صلوات الله
علیه از آن تنزیه فرموده همین مفهوم بیعت فی طاعة طواغیت امت
است که شخص حضرتش چنانچه خودش فرموده ولیس فی عنقی بیعة لطاغیة
زمانی بعد مفهوم بدان ممتاز است و بلکه از اخبار وارده در
تفسیر آیهٔ مبارکه اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله والمسیح
ابن مریم که خدا خود قرار دادن نصاری احبار و رهبانشان را بهمین تمکین
و طاعت از پاپان و پادریان تفسیر فرموده اند ظاهر است که چنانچه گردن
نهادن بارادات دلبخواهانه سلاطین جور در سیاسات ملکیه عبودیت
ایشانست همین طور گردن نهادن بتحکمات خودسرانه روسای مذاهب
و ملل هم که بعنوان دیانت اراده میدهند عبودیت ایشانست روایت
شریفه مرویه در احتجاج که متضمن ذم تقلید از علماء سوء و هوا
پرستان دیانت و دنیا طلبانست هم مفید همین معنی است لکن
استعباد قسم اول بقهر و تغلب مستند و در ثانی بخدعه و تدلیس مبتنی
و اختلاف تعبیرات آیات و اخبار که در قسم اول عبدت بنی اسرائیل و
اتخذتهم الفراعنة عبیدا و در قسم دوم اتخذوا احبارهم و رهبانهم
ارباباً فرموده اند ناظر باین معنی و فی الحقیقه منشأ استعباد قسم دوم تملک

تلویث را از اینجا ظاهر شد چون در استنباط و صحت مقالهٔ بعض از علما
فن که استبداد را بنا بر پی و دینی منقسم و هر دو را مرتبط بهم و حافظ یک
دیگر با هم توأم دانسته‌اند و هم معلوم شد که قلع این شجرهٔ خبیثه
و تخلص از این رقیت خبیثه که وسیله‌اش فقط بالتفات و تنبه ملت
منحصر است در قسم اول اسهل و در قسم دوم در غایت صعوبت و
بالتبع موجب صعوبت علاج قسم اول هم خواهد بود و در کار دستیا
ما ابوابنان هم بهم امیختگی و تحافظ و متقوم هم بودن این دو
شعبه استبداد و استبداد را عیاناً مشهود ساخت و کشف حقیقت
این بهم امیختگی و متقوم بیکدیگر بودن این دو شعبه و جهت صعوبت
علاج شعبهٔ ثانیه و سرایتش بشعبهٔ اولی بعد از این در خاتمه در
طی شرح قوای استبداد و طریق تخلص از آن خواهد ان شاء الله تعالی
و بالجمله تمکین از تحکمات خودسرانه طواغیت امت و داعیان ملت
نه تنها ظلم بنفس و محروم داشتن خود است از اعظم مواهب الهیه عز
اسمه بلکه بنص کلام مجید الهی تعالی شأنه و فرمایشات مقدسهٔ معصومین
صلوات الله علیهم عبودیت آنان را از مراتب شرک بذات احدیت تقدست
اسمائه است در مالکیت و حاکمیت ما یرید و فاعلیت ما یشاء و عدم
مسئولیت عما یفعل الی غیر ذلک از اسماء و صفات خاصهٔ الهیه جل جلاله
و غاصب این مقام هم نه تنها ظالم بعباد و غاصب مقام ولایت است
انصافاً بلکه بموجب نصوص مقدسه مذکوره غاصب رداء کبریائی
و ظالم بناحیت مقدسه عزت کبریائی هم خواهد بود و بالعکس آزادی
از این رقیت خبیثه خسیسه هم علاوه بر آنکه موجب خروج از ذلت
نباتیت و ورود بعالم بهیمیت است بعالم شرف و مجد انسانیت از مراتب و شئون

توحید و در لوازم ایمان بوحدانیت در مقام اسماء و صفات خاصه هم
مندرج است و از این جهت است که استرداد حریت مغصوبه امم و
تخلیص رقابشان از این رقیت منحوسه و متمتع فرمودنشان بازادی
خدادادی از اهم مقاصد انبیاء علیهم السلام بوده حضرت کلیم و
هرون علی نبینا واله وعلیهما السلام بنص ایه مبارکه فارسل معنا
بنی اسرائیل ولاتعذبهم فقط تخلیص رقاب بنی اسرائیل از اسارت
و عذاب فرعونیان و ازادانه با خود بردنشان بارض مقدسه و اراضی
مقدسه را خواستار بودند و بقاء ملک و دوام عزتش را چنانچه
در همان خطبه مبارکه قاصعه تصریح فرموده التزام نمودند و عدم
اجابت و تعاقب فرعونیان برای ارجاعشان اسیرانه بمصر بغرق
امان و ازادی اسرائیلیان موذی گردید و هم در همان خطبه مبارکه
قاصعه بعد از آن فرمایشی که سابقا نقل کردیم تخلیص بنی اسمعیل و
بنی اسرائیل از ذل رقیت اکاسره و قیاصره را از فوائد بعثت حضرت
خاتم النبیین صلی الله علیه واله الطاهرین احصا فرموده اند الحاصل
از مجدد تواریخ ثبت و از اخبار مستفاد است واما مساوات تمام
افراد ملت با شخص والی در جمیع حقوق و احکام شدت اهتمام حضرت
ختمی مرتبت صلوات الله علیه واله را در استحکام این اساس سعادت امت از سیره مقدسه
حضرتش توان فهمید و خوبست از هزاران یکی نمونه ذکر شود اول مساوات
در حقوق را از داستان فرستادن دخترش زینب جلیله زیور موروثه از مادرش
خدیجه سلام الله علیها را بمدینه منوره برای فکاک شوهرش ابی العاص از اسیر
مسلمین و گریستن انحضرت بمشاهده آن و بخشیدن و ارجاع تمام مسلمین
حقوقشان را بان معظمه با ابتدا استفاده نموده که بچه دقت مقرر فرموده اند

دوم مساوات در احکام را از امر بتسویه فیما بین عمش عباس و پسر عمش
عقیل با آنکه بالمجبوریه ایشان را بجنگ آورده بودند با سایر اسرای قریش
حتی در بستن دستها و پاهایشان باید سرمشق گرفت که اصلا جهت
فارقه و مانعه در کار نیست

سیم درجه مساوات در مقاصه و مجازات را از برهنه فرمودن
دوکتف مبارک بر فراز منبر در همان قربهای رحلت با اشتداد مرض و حاضر
فرمودن تازیانه یا عصا ممشوق برای مقاصه نمودن سواده بمحض ادعا
آنکه در بعض اسفار هنگامیکه برهنه بوده تازیانه یا عصای من بود
از ناقه مجانف و بکتفش رسیده و بالاخره قناعت او ببوسیدن خاتم نبوت
که در کتف مبارک بود و هم از فرمایش حضرتش که در مجمع عام برای
استحکام اساس مبارک محالی را فرض و فرمود اگر اقدس نفس طاهره
سیدة النساء فاطمه زهراء صلوات الله علیها سرقت شرعی نمود دست مبارکش را
قطع خواهم نمود باید استنباط نمود که بکجا منتهی و تا چه اندازه برای تشویق
افرادی در مطالبه حقوق را مقرر فرموده اند و نیز برای احیاء همین سنت
و سیره مبارکه و محو بدعت تفضیل در عطاء و استرداد قطایع و تیولات
و برپا داشتن اساس مساوات بود که در عصر خلافت شاه ولایت علیه
افضل الصلوة والسلام آنهمه فتن و حوادث برپا و حتی بزرگان اصحاب
مانند عبدالله عباس و مالک اشتر و غیرهما برای اطفاء نوائر فتن فی
الجمله رفتار بسیره مجدده سابقین را در عطاء و قسمت و تفضیل سابقین
بدر بین مهاجرین اولین و امهات مؤمنین را بر لاحقین تابعین و ابناء
تازه مسلمان از حضرتش استدعا نموده و آنچنان جوابهای سخت شنودند
داستان حدیده محماة در جواب یکصاع گندم خواستن برادرش عقیل

و غیرها

وعتابهای محکمه مقام عصمت بفرزندش سید الشهداء علیه السلام برای
استقراض یک عقد عسل از بیت المال که معاویه برادران عداوت از شنیدن
آنها گریست وگفت انچه گفت وعادیه مضمون خواستن یکی از بنات
طاهرات کردن بندی از بیت المال وان فرمایشات صحیحه صماشکاف
الی غیر ذلک از آنچه در کتب سیر مسطور و موجب سرنیزی تمام مدعیان
بسط عدالت ومساوات است همه برای حفظ این رکن اعظم وخروج
از عهدهٔ مسئولیت مترتبه بر آنست واز برای پیروی و متابعت همین
است و سیرهٔ ماخوذه از انبیاء واولیاء علیهم افضل الصلوة و
السلام است که در این عصر فرخنده که عصر سعادت و بغضت وانقضا
دورهٔ اسارت وانتهاء شب قهقرائی اسلامیانش بعونه تعالی باید شمرد
ربانیین فقهاء روحانیین رؤساء مذهب جعفری علی مشیده
افضل الصلوة والسلام هم در استنقاذ حریت وحقوق مغصوبهٔ ملت
وتخلیص رقابشان از ذل رقیت واسارت جائرین همان همت را
مطابق همان سیرهٔ مقدسهٔ مبارکه مبذول وبر طبق دستور مقرر در
شریعت مطهره که ما لا یدرک کله لا یترک کله در تحویل سلطنت
جائره غاصبه از نحوهٔ اولی که علاوه بر تمام خرابیهای غاصبیه اصل
دولت اسلامیه را هم بانقراض عاجل مشرف نموده است بنحوهٔ ثانیه
که قاسم اکثر مواد فساد ومانع استیلاء کفره بر بلاد است بذل مهجه و مجاهدت
لازمه در حفظ بیضهٔ اسلام را مصروف فرموده ومیفرمایند و چون بدیهیت
تنبه غیرتمندان اسلام باینکه رقابشان از رقیت جائرین ومشارکتشان و مساواتشان
در تمام نوعیات مملکت با غاصبین ردی بردن بخطرات مترتبه بر استبداد
وفعال ما یشاء بودن ظالمین برای حدشان در طلب شوقشان بمطلب اعظم

وسیله

وسیله واقوی سبب است لهذا همان شعبهٔ استبداد دینی باقتضای همان
وظیفهٔ معاهیهٔ خود که حفظ شجرهٔ خبیثهٔ استبداد را باسم حفظ دین
قدیما وحدیثا متکفل بوده و هست خطاب مستطاب و لا تلبسوا الحق بالباطل
وتکتموا الحق وانتم تعلمون را مانند مخاطبین اولین از پس پشت انداخته
واین دو اصل سعادت و سرمایهٔ حیات امت را که دانستی حفظ حقوق ملیه و
مسئولیت ولاة وغیرها همه مترتب بر آنها است محض تنفیر وصرف قلوب بی
خبردن ملت بمطلوب بصورتهای زشت قبیح دیکو جلوه گرساخت اما حریت
مظلومهٔ مغصوبهٔ ملت از ذل رقیت جائرین را که دانستی از اعظم مواهب
الهیهٔ عز اسمه بر این نوع و اغتصابش در اسلام از بدع شجرهٔ ملعونهٔ بنی العاص
واستنقاذش از غاصبین از اهم مقاصد انبیاء و اولیاء علیهم السلام بوده
بهوهوش خواندن قناعت نکرده بصورت بی مانعی فسقه و ملحدین
در اجهار بمنکرات و اشاعهٔ کفریات و تجری مبدعین در اظهار بدع
و زندقه و الحادش جلوه دادند و حتی بحجاب بیرون امدن زنان و نحو ذلک
از آنچه بدانستان استبداد و مشروطیت دولت از بحر اخضر بی ربط تر است
و مسیحیان بواسطهٔ منع مذهبی نداشتن از آنچه دولتشان مثل روس
مستبده باشد یا مثل فرانسه و انگلیس شورویه علی ای حال در او مکابرات
بلا مانعند از لوازم و مقتضیات این حریت مظلومه مغصوبه شمردند و امامساوات
در قوی حقوق و سایر نوعیات را که شنیدی اشرف کائنات صلی الله علیه و آله
محض استحکام این اساس سعادت امت کتفهای مبارک را در چنان حال
شدت مرض برای استیفاء قصاص ادعائی کشود و حضرت شاه ولایت
علیه افضل الصلوة والسلام هم برای دفع بد نفرمودن از آن و تسویه
فیما بین سابقین بدعتین با ایرانیان تازه مسلمان آنهمه محنتها کشید

تاعاقبت

تا غاصب در محراب عبادت شربت شهادت نوشید بصورت مساوات
مسلمین با اهل ذمه در ابواب توارث و تناکح و قصاص و دیات ترتیب دادند
و بلکه مساوات اصناف مکلفین مانند بالغ و نابالغ و عاقل و مجنون
و صحیح و مریض و مختار و مضطر و موسر و معسر و قادر و عاجز الی غیر
ذلک از آنچه اختلافها منشأ اختلاف تکالیف و احکام و بدانستن
مشروطیت و استبداد از فلک اطلس بعداست و اهم از مقتضیاتش شمرده‌اند
و بالجمله چون سرمایه سعادت و حیات ملی و محدودیت سلطنت مسئولیت
متوزران و حفظ حقوق ملیه همه منتهی باین دو اصل است لهذا این دو موهبت
عظمای الهیه عز اسمه را بچنین صور قبیحه در آورده‌اند غافل از آنکه آفتابرا
بگل اندودن محال و دهنه دریای نیل را به بیل سد و رد خواستن
از ابلهی است ملت ایران هرچند چشم و گوش بسته و از مقتضیات دین و ضروریات
مذهب بواسطه کتمان ماها بیخبرند بحقوق ملیه و افرادی از این وقت ملتفت
و مساوات با غاصبین حریت و حقوقشان پی نبرده و جز مسخریت برای
خوش گذرانی و چپاول و لقمه خواران معمم و کلاهی رتبه و مقامی برای خود
تصور نکرده و حتی بی ربط بودن این امور را با اساس مشروطیت بحمدالله
استبدادی نیز هم بر نخورده باشند معهذا کله این مقدار را خوب فهمیده‌اند
که اینهمه جانبازیهای عقلا و دانایان و غیرتمندان مملکت بطبقاتهم من
العلماء والاخیار والتجار و غیرهم در استقرار حریت و مساواتشان برای
فرستادن نوامیس خود بی حجاب ببازار و مواصلت با یهود و نصاری
و تسویه فیما بین امثال بالغ و نابالغ و نحو ذلک در تکالیف و بی‌مانعی
فسقه و مبدعین در اجتهاد بمنکرات و اشاعه کفریات و اشباه ذلک
نخواهد بود و رؤساء و پیشوایان مذهب هم جز برای حفظ بیضه اسلام

وخرابی ممالک اسلامیه بدان متوقف باشد چنین احکام اکیده و نصوص
بانکه مخالفت بمنزله محاربه با امام زمان ارواحنا فداه است نخواهند فرمود
وهم این دسته جبابره و طاغیان امت و غاصبان احکام شریعت و رواج
دهندگان انحاء فسوق و فجور در مملکت را هم خوب شناخته و مبدا شدند که در این
ارتکابات شنیعه چنگیزیه جز حفظ مقام مالکیت رقاب و فاعلیت ما یشاء
و حاکمیت ما یرید و عدم مسئولیت عما یفعل مقصدهم دیگری اصلاً بخاطر
نرسیده و در نظر ندارند و هم چنین اتصاف ما دسته ظالمین پریشان عصر
و حاملان شعبهٔ استبداد دینی را هم بتمام اوصافیکه در روایت احتجاج
برای علمای سوء و راهزنان دین مبین و گمراه کنندگان ضعفای ملت
تعداد فرموده در آخر هم میفرماید اولئک اضر علی ضعفاء شیعتنا من
جیش یزید لعنه الله علی الحسین علیه السلام کما ینبغی فهمیده و مبدا شدند که
از این درجه هم سبقت با ظالمین در ردیفشان چه و مقصدشان چیست و را
در عنوان آیه مبارکه واذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه
للناس ولا تکتمونه فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قلیلا فبئس
ما یشترون مندرج ساختیم و بالاخره جز افتضاح ابدی و خزی دارین
و عذاب الیم الهی سودی نخواهیم برد سنة الله فی الذین خلوا من قبل و
لن تجد لسنة الله تبدیلا و خوبست عنان قلم را از شرح این فضیحت
که تبعاتش هرچه باشد باز هم عائد بنوع است گرفته کشف حقیقت
این مغالطات را بموقع خود احاله و بفهرست مندرجات فصول پنجگانه
مقدمه را ختم کنیم و اجمال آن بدین ترتیب است اول آنکه حقیقت سلطنت
مجعوله در دین اسلام و سایر شرایع و ادیان و بلکه نزد حکماء و عقلاء
غیر متدینین عالم قدیما و حدیثا هم بر وجه ثانی مجعول و تحویلش بوجه

اول مطلب از بدع ظالمانه طواغیت امم و اعصار است

دوم آنکه در این عصر غیبت که دست ما از دامان عصمت کوتاه و مقام ولایت و نیابت نواب عام در اقامه وظایف مذکوره هم مغصوب و انتزاعش غیر مقدور است آیا ارجاعش از نحوه اولی که ظلم زائد و غصب اندر غصب است بنحوه ثانیه و تحدید استیلاء جوری بقدر ممکن واجب است و یا آنکه مغصوبیت مقام موجب سقوط این تکلیف است

سیم آنکه بر تقدیر لزوم تحدید مذکور آیا همین مشروطیت دولتیه که ذاتش رکن مقومش دوام و وسیله تحدید منحصر در اینست متعین و خالی از محذور است یا نه

چهارم در ذکر بعض وساوس و مغالطات القائیه و دفع آنها

پنجم در بیان شرائط صحت و مشروعیت مداخله مبعوثان ملت در این باب و وظیفه عملیه آنان بر وجه اجمال

فصل اول در توضیح امر اول و کلام در آن در دو مقام است

اول در بیان اصل محدودیت استیلاء و سلطنت مجعوله در جمیع شرایع و ادیان باقامه همان وظایف و مصالح لازمه نوعیه

دوم در کشف درجه این محدودیت و حقیقت آن

اما امر اول از آنچه در مقدمه گذشت ظاهر و هویدا گردید چه بعد از آنکه دانستی اصل تاسیس سلطنت و ترتب قوی و وضع خراج و غیر ذلک همه برای حفظ و نظم مملکت و سامانی کار و تربیت نوع و رعایت رعیت است نه از برای قضاء شهوات و درک مرادات گرگان آدمی‌خوار و تسخیر و استعباد رقاب ملت در تحت ارادات خود

نیز از بین لامحاله سلطنت مجعوله در شریعت و بلکه نزد تمام ملل چه
بحق متصدی شود یا باغتصاب عبارت از امانات ذاتی نوع و ولایت
بر نظم و حفظ و اقامه سائر وظائف راجعه بنوع بیش نخواهد بود نه از باب
قاهریت و مالکیت و فعل ما یشاء و حکمرانی در بلاد و فیما بین عباد و فی
الحقیقه از قبیل تولیت بعض موقوف علیهم در نظم و حفظ موقوفه مشترکه
و تسویه فیما بین ارباب حقوق و ایصال هر ذی حقی بحق خود است نه از باب
تملک و دل بخواهانه تصرف شخص متصدی و از این جهت است که در
لسان ائمه و علماء اسلام سلطان را بولی و والی و راعی و ملت را
برعیت تعبیر فرموده اند و هم از روی همین مبنی و اساس آنکه حقیقت
سلطنت عبارت از ولایت بر حفظ و نظم و بمنزله شبانی گله است
لهذا بنصب الهی عز اسمه که مالک حقیقی و ولی بالذات و معطی ولایات
موقوف و تفصیل مطلب بمباحث امامت موکول است و چونکه دانستی
قهر و تحکم رقاب ملت در تحت تحکمات خودسرانه علاوه بر آنکه از
اشنع انحاء ظلم و طغیان و علو در ارض است اغتصاب رداء کبریائی
و با اهم مقاصد انبیا علیهم السلام منافیست پس اهمال و سکوت از قلع چنین
شجره خبیثه در هیچ یک از ادیان سابقه هم اصلا محتمل نخواهد بود و بلکه
از آیه مبارکه قالت یا ایها الملأ افتونی فی امری ما کنت قاطعة
امرا حتی تشهدون که از لسان ملکه سبا حکایت فرموده اند ظاهر است که با آنکه
قومش آفتاب پرست بوده اند معهذا اراده حکومتشان شورویه و به عمومیه بوده
نه استبدادیه و حتی از آیه مبارکه فتنازعوا امرهم بینهم و اسروا النجوی
که داستان مشورت فرعونیان در امر حضرت کلیم و هرون علی نبینا و آله
و علیهما السلام و منتهی شدن مذاکره علنیه ایشان را در ابتدا بنجوی و سریه

حکایت

حکایت فرموده‌اند استفاده توان کرد که چنانچه رفتار دولت انگلیس
فعلاً مبعّض و نسبت بملت انگلیسیه چون کاملاً بیدارند مسئوله و
شورویه و نسبت باسراء و اذلاء هندوستان و غیرها از ممالک اسلامیه
که بواسطهٔ بیحسی و خواب گران گرفتار چنین اسارت و باز هم در خوابند
استعبادیه و استبدادیه است همین طور رفتار دولت فرعونیه
هم با وجود ادّعای الوهیّت منهذا مبعّض و نسبت بقبطیان که قومش
بودند شورویه و نسبت باسباط بنی اسرائیل استعبادیه بوده و آیهٔ
مبارکه یستضعف طائفة منهم هم مفید همین معنی است و علی کل حال برجوع
حقیقت سلطنت اسلامیه و بلکه در جمیع شرایع و ادیان بباب امانت و
ولایت احد مشترکین در حقوق مشترکهٔ نوعیه بدون هیچ مزیّت برای شخص
متصدّی و محدودیّتشان بمستبدّانه تحکّم و دلبخواهانه قهر و ارتکاب
از اظهر ضروریات دین اسلام و بلکه تمام شرایع و ادیانست و هم استناد
تمام تجاوزات و دلبخواهانه حکمرانیها قدیماً و حدیثاً بتغلّب و طغیان
فراعنه و طواغیت امم از واضحاتست و بموجب حدیث نبوی متواتر
بین الامّه و اتفاق تواریخ اسلامیه بر وقوع همان اخبار غیبی نبوت
مبیّن شد که مبدء تحویل سلطنت اسلامیه از نحوهٔ ثانیه باولی استیلاء
معاویه و بلوغ اغصان الشجرة الملعونة فی القرآن بعدد مشئوم سی نفر بود
و سلطنت مشئومهٔ استبدادیه از آنان موروثست و اما مرحلهٔ ثانیه هم
اگرچه سابقاً گذشت اجمالاً مبیّن شد و دانستی که بمقتضای آنچه اساس
مذهب ما طایفهٔ امامیه بر آن مبتنی و کلیهٔ الهیه عصمت را در ولایت بر سیاست
امور امّت معتبر دانسته‌ایم در چنین عصر غیبت فقط بهمان خودسرانه تحکّم
و مستبدّانه ارتکاب نداشتن واقف و بهمین اندازه مقصود است بلکه
اجمالاً

اجماع را دانستی که تا بکجا منتهی است و اما بنا بر اصول اهل سنت که نه عصمت
و نه نصب الهی هیچکدام را لازم ندانسته بیعت اهل حل و عقد این
امت را موجب انعقادش دانستند هرچند درجه محدودیت بجائیکه
مذهب ما مقتضی است منتهی نباشد لکن عدم تخطی از کتاب و سنت و سیره
مقدسه نبویه صلی الله علیه و آله را در نفس عقد بیعت شرط لازم الذکر
و اندک تخلف قول یا فعل بخواهانرا از ارتکاب حکمرانی دائما فی مقام رد و نصب
را نسبت بدولت و مجاری کبری متفق شدند و علی هذا محدودیت سلطنت
اسلامیه بهمان درجه اولی که عبارت از خودسری و ارتکاب و استبداد
نداشتن است یا اغماض از مرحله اهلیت متصدی و هم اغماض از
آنچه لازمه مقام عصمت و خاصه مذهب ما است قدر مسلم بین
الفریقین و متفق علی المذهبین و متفق علیه امت و از ضروریات دین
اسلام است و چونکه حفظ این درجه مسلمه بین الامة بحسب قوه بشریه
عادةً ممکن و مانند سایر درجات که بمذهب ما مخصوص و جز قوه
عاصمه عصمت حافظش نتواند بود متعذر نیست لهذا لزوم
حفظش را بهر وسیله که ممکن شود خصوصا با تصدی غاصب
هیچ مسلمان مظهر شهادتین نتواند انکار نماید الا ان یخرج من ملتنا
و یستدین بغیر دیننا

(فصل دوم) در تنقیح امر دوم است که باید مطلب من باب المقدمه بیان شود
اول آنکه در باب نهی از منکر بالضروره من الدین معلوم است که
چنانچه شخص واحد فرضا در آن واحد منکرات عدیده را مرتکب شود
در عین از هر یک از آنها تکلیفی است مستقل و غیر مرتبط بتمکن
از ردع و منع از سایر آنچه که مرتکب است

دوم آنکه از جملهٔ قطعیات مذهب ما طائفهٔ امامیه این است که در
این عصر غیبت علی مغیبه السلام آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای
شارع مقدس باهمال آن حتی در این زمینه هم معلوم باشد وظائف حسبیه
نامیده نیابت فقهاء عصر غیبت را در آن قدر و ثابت دانستیم
حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب چون عدم رضای
شارع مقدس باختلال نظام و ذهاب بیضهٔ اسلام و بلکه اهمیت
وظائف راجعه بحفظ و نظم ممالک اسلامیه از تمام امور حسبیه از اوضح
قطعیات است لهذا ثبوت نیابت فقهاء و نواب عام عصر غیبت در اقامهٔ
وظائف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود (سیم) آنکه در ابواب
ولایات بر امثال اوقاف عامه و خاصه و غیرها از آنچه راجع بباب الولایات است
اینمعنی نزد تمام علمای اسلام مسلم و از قطعیات است که چنانچه غاصبی عدواناً وضع ید
نماید و رفع یدش اساساً ممکن نباشد ولکن تقلیلات عملیه‌اش بگماشتن هیئت نظار
توان تصرفش را تحدید و موقوفهٔ مغصوبه را از تلف از حیف و میل و صرف در
شهواتش کلاً او بعضاً صیانت نمود البته وجوب آن بدیهی و خلاف در آن
نه تنها از علمای متشرعین بلکه از عقلای دهریین هم هیچ متصور و محتمل
نخواهد بود و چون این سه مطلب مبین شد مجال شبهه و تشکیک در وجوب
تحویل سلطنت جائره غاصبه از نحوه اولی بنحوه ثانیه با عدم مقدوریت
ازید از آن باقی نخواهد بود چه بعد از آنکه دانستی که نحوه اولی هم اغتصاب
ردای کبریائی عز اسمه و ظلم بساحت قدس احدیت است و هم اغتصاب
مقام ولایت و ظلم بناحیهٔ مقدسهٔ امامت صلوات الله علیه و هم اغتصاب
رقاب و بلاد و ظلم در بارهٔ عباد است بخلاف نحوهٔ ثانیه که ظلم و اغتصابش
فقط بمقام مقدس امامت راجع و از آن دو ظلم و غصب دیگر خالی است

پس حقیقت تحویل و تبدیل سلطنت جائره عبارت از قصر و تحدید
استیلاء جوری و ردع از آن در ظلم و غصب تا نخواهد بود نیز از باب دفع
یک فرد از ظلم و وضع قید مبانی دیگر اخف از اول و بعبارت واضح آنکه
تصرفات نحوه ثانیه فقط بهمان مقدار نظم و حفظ مملکت مقصود و تصرفات
نحوه اولی زیاده و اضعافاً آنست و بر هیچ حد هم واقف و مقصور نیست
و تبدیل نحوه سلطنت عبارتست از منع و ردع از این زیادتیها و بتقریب و
بیان دیگر آنکه تصرفات نحوه ثانیه همان تصرفات ولایتیه است که ولایت
در آنها چنانچه بیان نمودیم برای اهلش شرعاً ثابت و با عدم اهلیت متصدی
هم از قبیل مداخله غیر متولی شرعی است در امر موقوفه که بوسیله نظارت
نظار از حیف و میل صیانت شود و با صدور اذن عمن له ولایة الاذن
لباس مشروعیت هم تواند پوشید و از اغتصاب و ظلم بمقام امامت و ولایت
هم بوسیلهٔ اذن مذکور خارج تواند شد و مانند متنجس بالعرض است که بوسیله
همین اذن قابل تطهیر تواند بود و تصرفات نحوه اولی بعکس مذکور ظلم
است قبیح بالذات و غیر لایق برای لباس مشروعیت و صدور اذن در
آن اصلا و از قبیل تملک غاصب نفس عین موقوفه را و ابطال رسم
وقفیت آن و مانند نفس اعیان نجاسات است که تا در محل باقی اصلا
قابل طهارت نتواند بود الا بعد از ازاله و تبدیل و تحویل نحوه سلطنت
بعینه همان واداشتن گماشتن نظار است برای صیانت موقوفه مغصوبه
و تحدید تصرفات غاصب بر موجبات صلاح آن و دفع تحوید تملکیه
او که غصبی است زائد و الزامش بمقتضای وقف و منعش از حیف و میل
و صرف در شهوات خود و از قبیل ازالهٔ عین نجاست است از محل متنجس
و چه قدر مناسب است در بارهٔ صادقه که خود این اقل خدام شرع انور

در همین خلال رؤیاء که متضمن همین تنبیه است ضمناً درج شود
چند شب قبل از این در عالم رؤیا خدمت مرحوم آیة الله آقای حاجی
میرزا حسین طهرانی قدس سره نجل مرحوم حاجی میرزا خلیل طاب رمسه
مشرف و پس از التفات برحلت ایشان و گرفتن طرفین رداء مبارکشان
برای استفاده و امتناع ایشان از جواب راجعه بعالم موت و نشأه برزخ
واخرت و تمکین از جواب مسائل دیگر سؤالاتی عرض شد و از لسان
مبارک ولی عصر ارواحنا فداه نقل جواب فرمودند بعد از ختم آنها عرض
کردم اهتمامات شما در خصوص مشروطیت چه فرمودند حاصل عبارتشان
جواب این بود حضرت فرمودند مشروطه اسمش تازه است مطلب که قدیمی است
مثالی که متضمن تشبیه باب که شرحش در نظر نماند فرموده بعد
باین عبارت گفتند حضرت فرمودند مشروطه مثل آن است که کنیز سیاهی
که دستش هم آلوده باشد بشستن دست وادارش نمایند انتهی چه قدر این
مثال مبارک منطبق است بر مطلب و سهل ممتنعی است که تمام و جمیع خاطرنشینند
و بر صحتش گوئیا علاوه بر قرائن قطعیه دیگر اماره واضح است سیاهی
کنیز اشاره است بغصبیت اصل تصدی و آلودگی دست اشاره بهمان
غصب زائد و مشروطیت چون رافع است لهذا بشستن دست غاصبانه
متصدی تشبیهش فرموده‌اند و بالجمله حفظ همان دو وجه مسلمه از محدودیت
سلطنت اسلامیه که راسنی متفق علیه امت و از ضروریات اسلام است
علاوه بر آنکه فی نفسه از اهم تکالیف نوع مسلمین و از اعظم نوامیس دین
مبین است در صورت مغصوبیت مقام و تصدی و تعدی غاصب
چنانچه نسبت بحالت حاضره ایران ضروری مذهب ما است از جهات
عدیده دیگر که اجمالاً اشاره شد در عنوان مبحوث و بهمی از مذکو

وحفظ

وحفظ نفوس واعراض واموال مسلمین ودفع تطاول ظالمین هم مندرج است
وباغماض از تمام مذکورات تمام سیاسیین ومطلعین بر اوضاع عالم
من الاسلامیین وغیرهم بر این معنی متفقند که هم چنانکه مبدء طبیعی آن
چنان ترقی ونفوذ اسلام در صدر اول که در کمتر از نصف قرن بجهه
سرعت سیر بکجا منتهی شد همین عادله وشورویه بودن سلطنت اسلامیه
وآزادی ومساوات آحاد مسلمین با اشخاص خلفاء وبطانه ایشان در حقوق
واحکام بوده همین طور مبدا طبیعی این چنین تنزل مسلمین وتفوق ملل
مسیحیه بر آنان هم که معظم ممالکشان را بردند وهیچ نماند که این اقل قلیل
باقی مانده را هم ببرند همین اسارت ورقیت مسلمین در تحت حکومت استبدادیه
موروثه از معاویه وفرو رفتن بحکومت مشؤمه مأخوذه از شرع ملیه
وچنانچه باز هم مسلمانان از این سکوت وغفلت بخود نیایند وکما فی السابق در دولت
در ذلت عبودیت فراعنه امت وچپاولچیان مملکت باقی بمانند چیزی
نخواهد گذشت که العیاذ بالله تعالی مانند مسلمین معظم افریقا واغلب
ممالک آسیا وغیر ذلک نعمت شرف استقلال قومیت وسلطنت اسلامیه را
از دست داده ودر تحت حکومت نصاری اسیر ودوره نخواهد گذشت
که مانند اهالی اندلس وغیرها اسلامیتشان بتنصر ومساجدشان
کنیسه واذانشان بناقوس وشعائر اسلامیه بزنار وبلکه اصل
لسانشان هم مانند آنان مبدل وروضه منوره امام هشتمشان هم
پایمال نصاری خواهد گشت وقی الله المسلمین عنه ولا اراناالله ذلک
وگذشته از کمال بداهت ووضوح این امر وحصول تمام مبادی ومقدمات
قریبه بمطلب وحتی پرداختن همسایگان جنوبی وشمالی بنقشه قسمت
مملکت فیما بین خودشان وکثرت مشاهده نظائر واشباه آن فلا اقل

من

من لزوم التمرّد و على هذا بديهى است كه تحويل سلطنت جائره غاصبه از نحو ظالمه اولى بنحوه عادله ثانيه علاوه بر تمام مذكورات موجب حفظ بيضهٔ اسلام و صيانت حوزهٔ مسلمين است از استيلاء كفار و از اين جهت از اهم فرائض خواهد بود جمع الله تعالى على الهدى كلمتنا و على التقوى شملنا و لا جعلنا من الذين يجعلون اصابعهم فى اذانهم من الصواعق حذر الموت بمحمد و آله الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين

(فصل سيم) در تحقيق امر سيم و توضيح آن موقوف ببيان سه امر است اول آنكه چنانكه دانستى حقيقت سلطنت اسلاميه عبارت از ولايت بر سياست امور امت و بپاداشتن هم محدود است بهمين طور ابتناء اساس هم نظر بمشاركت تمام ملت در نوعيات مملكت بر مشورت با عقلاء امت. كه عبارت از همين شوراى عمومى ملى است نه تنها با خصوص بطانه و خواص شخص والى كه شوراى درباريش خوانند بنص كلام مجيد الهى عز اسمه و سيرهٔ مقدسهٔ نبويه صلى الله عليه و آله كه تا زمان استيلاى معاويه محفوظ بود از مسلمات اسلاميه و دلالت آيه مباركه و شاورهم فى الامر كه عقل كل و نفس عصمت ذات بدان مخاطب و بمشورت با عقلاء امت مكلف فرموده اند بر اين مطلب در كمال بداهت و ظهور است چه بالضروره معلوم است مرجع ضمير جمع نوع امت قاطبه مهاجرين و انصار است نه اشخاص خاصه و تخصيص آن بخصوص عقلاء و ارباب حل و عقد از روى مناسبت حكميه و قرينه مقاميه خواهد بود نه از باب صراحت لفظيه و دلالت كلمه مباركه فى الامر كه مفرد محلى و مفيد عموم اطلاقى است بر اينكه متعلق مشورت مقرره در شريعت مطهره كليه امور سياسيه امت هم در غايت وضوح و خروج احكام الهيه عز اسمه از اين عموم از باب

مختص است نه تخصیص و آیهٔ مبارکه و امرهم شوری بینهم اگرچه
فی نفسه بر زیاده از رجحان مشورت دلیل نباشد لکن دلالتش بر اینکه
وضع امور نوعیه بر آنست که بمشورت نوع برگذار شود در کمال ظهور است
سیرهٔ مقدسهٔ نبویه صلی الله علیه و آله در مشورت با اصحاب و تأثیر دا
دن آراء اصحابی فرمودن در حوادث را کتب سیر مشروحا متضمن و موافقت
با آراء اکثرهم بجائی منتهی بود که حتی در غزوهٔ احد با اینکه رای
مبارک شخص حضرتش با جماعتی از اصحاب عدم خروج از مدینهٔ مشرفه را
ترجیح فرمود و بعد هم همه دانستند که صلاح و صواب همان بود
مع هذا چون اکثریت آراء بر خروج مستقر بود از این رو با آنان موافقت
و آن همه صمائب جلیله را تحمل فرمود عدم تخطی خلفاء اولین از این
سیرهٔ مقدسه و توفیقات فوق العاده مترتبه بر آنهم از وقایع صدر اول
تفصیلا معلوم و حضرت شاه ولایت علیه افضل الصلوة و السلام
هم در طی خطبهٔ مبارکه که در بیان حقوق والی بر رعیت و حقوق
رعیت بر والی در صفین انشاء فرموده بقاطبهٔ حاضرین که عددشان را
از پنجاه هزار نفر کمتر نگفته اند میفرماید فلا تکلمونی بما تکلم به الجبابرة
ولا تتحفظوا منی بما یتحفظ به عند اهل البادرة ولا تخالطونی بالمصانعة
ولا تظنوا بی استثقالا فی حق قیل لی ولا التماس اعظام لنفسی فانه
من استثقل الحق ان یقال له او العدل ان یعرض علیه کان العمل بهما
علیه اثقل فلا تکفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل چه قدر
سزاوار است ما مذهبیان مقام والای تشیع اندکی در سراپای
این کلام مبارک تأمل کنیم و از روی واقع و حقیقت دسی و الغاء
اغراض نفسیه این مطلب را بفهمیم که این درجه اهتمام حضرتش در

و در دفع ابهت و هیبت مقام خلافت از قلوب امت و تکمیل اعلی درجات
آزادی آنان و ترغیب و تحریصشان بر عرض هرگونه اعتراض و مشورت
و در عداد حقوق والی بر رعیت و یا حقوق رعیت بر والی شمردن
آن و هم چنین اشتراء علی اصحابی فرمودنهای اشرف کائنات صلی الله
علیه و آله بر طبق امر الهی عز اسمه برای چه مطلب بوده اگر با وجود مقام ردای
عصمت و استغناء از تمام عالم و در اصابت واقع معهذا برعایت تحفظ از
خطاء و اشتباه چنین اهتمام فرموده‌اند و حاشاهم عن ذلک پس
لازم است که لا اقل برای منع از تجاوزات عمدیه این اساس سعادت را
استوار داریم و اگر از برای تنزیه سلطنت حقه و لا تشبه از مجرد تشبه
صوری بسلطنتهای استبدادیه فراعنه و طواغیت امم و حفظ اساس
مسئولیت و شوروییت آن و تحفظ بر آن دو اصل طیب و طاهر حریت و
مساوات آحاد امت با مقام والای خلافت بوده کما هو الظاهر بل المتیقن
پس البته لازم است بنحوه سلطنت اسلامیه را اگر چه متصدی مغتصب باشد
بقدر قوه تحفظ کنیم و اگر محض تعلیم امت و از برای سرمشق ولاة
و قضاة و عمال و بغرض التزام آنان برفتار بر این نهج و عدم تخلف آنان
این دستور العمل بوده پس لازم است تعلم کنیم صلوات الله علیه و علی
الاطائب من ولده القائمین من بعده و علی کل حال فهی اسف و حسرت
که ما ظالم پرستان عصر و حاملان شعبه استبداد دینیه چه قدر از مدلول
کتاب و سنت و احکام شریعت و سیره پیغمبر و امام خود بیخبریم بجای
آنکه شورای عمومی ملی را هذه بضاعتنا ردت الینا بگوئیم با اسلامیت
مخالفتش میشماریم و حال آنکه اوضح الدلالة ما بقدر داهم گویا در کتاب مجید
الهی عز اسمه هرگز نخوانده و یا بمفادش بر نخورده یا آنکه بواسطه منافات

باشهوات و شعبهٔ استبداد و استعباد خودمان دانستن نبذ فریق من الذین
اوتوا الکتاب کتاب الله وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون را تجدید نمودیم
(دوم) آنکه در این زمینه که دستمان نه تنها از دامان عصمت
بلکه از ملکه تقوی و عدالت و علم متصدیان هم کوتاه و بضد
حقیقی و نقطه مقابل آنها گرفتاریم همچنانکه بالضروره معلوم است
حفظ همان درجه مسلمه از محدودیت سلطنت اسلامیه که در السنه
متفق علیه امت و از ضروریات دین اسلام است و هم چنین سببیت
این اساس شود و بس بلکه بنص کتاب و سنت و سیره مقدسه دانستی که تا
و از قطعیات است جز بگماشتن مسدد و رادع خارجی که بقدر قوه بشریه
بجای آن قوه عاصمه الهیه عز اسمه و لا اقل جانشین قوه علمیه و ملکه
عدالت و تقوی تواند بود غیر ممکن و بصرافت طبع این نوع متصدیان
عادة از محالات و مانند حراست گوسفند را بگرگ واگذاشتن و چشم
پرهیز با نیش داشتن و از این در وجوب گماشتن هیئت مذکوره سابقا
چنانچه گذشت بدیهی و غیر قابل انکار است همین طور بالضروره معلوم است
که قوه مسدده و رادعه خارجیه وقتی مؤثر و مفید و جانشین قوای
نفسیه تواند بود که بر همان وجهی که ادراکات نفسیه در تحت ملکات و
ادراکات و منبعث از آنهاست همان طور طبقات متصدیان هم فقط عبارت
از قوه اجرائیه مملکت و در تحت توجیهات قوه مسدده و علمیه و منبعث
از آن باشند و هم در صورت اطلاق عنان و غیر قابل از برای تخلف
تواند بود که اصل اساس دولت و وضع سلطنت بطور رسمیت
و قانونیت بر همین وجه مبتنی و بوسیله بیداری و هشیاری
حکمت علمیه عقلاء ملت جمیع قوای استبدادیه که شرحش در خاتمه

خواهد آمد مسلوب و ابواب تخلص و چاره مسدود باشد و الا انواع امور
استبدادیه حتما منحرف و نائره طاغوتیه حکما زبانه خواهد کشید فی مآل امر
لامحاله بمحال ما ایرانیان خانمان ویران مؤدی خواهد بود

(سیم) آنکه بعد از آنکه بموجب همین تشریح مبین شد و دانسته
که نگاهداشتن قوه و هیئت مسدده بنا بر اصول مذهب ما طائفه امامیه فقد در
مقدور و از جا نشین قوه عاصمه عصمت است و بنا بر مبانی اهل سنت نیز بجا
قوه علمیه و ملکه تقوی و عدالت حفظ نحوه سلطنت اسلامیه از تبدل
و مراقبت در عدم تجاوز از حدود متوقف بر آن و منحصر در آنست پس لابد
رکن اعظم این تحفظ و اصل اهم این مراقبت مترتب داشتن دستور محکم
است که بهمان ترتیبی که اجمالا در مقدمه گذشت بتمیز وظایف نوعیه
لازمه از آنچه در آن حق مداخله نیست کاملا وافی و تفصیل حدود
مذکوره را بر وفق مقتضیات مذهب بطور قانون متکفل و بر وجه سمت
متضمن باشد و الا بدون دستور مذکور البته مراقبت و محافظت حدود
مانند محمول بلا موضوع و از قبیل سر بی صاحب تراشیدن خواهد بود
و بالجمله چنانکه ضبط اعمال مقلدین در ابواب عبادات و معاملات بدون
آنکه رسائل عملیه در دست و اعمال شبانه روزی خود را بر آن منطبق
کنند از ممتنعات است همین طور در امور سیاسیه و نوعیات مملکت
هم ضبط رفتار متصدیان و در تحت مراقبت و مسئولیت بودنشان
بدون ترتیب دستور مذکور از ممتنعات و فی الحقیقه پایه و اساس
حفظ محدودیت و مسئولیت مبتنی بر آن و اصل اصیل بدان باب
و مقدمه منحصره مطلب لهذا از این جهت واجب است و چون این مطلب
که هم حفظ مبین شد و بالتبع که حفظ نحوه سلطنت اسلامیه از تبدل

و تحفظ

در تحفظ بر محدودیت و مسئولیت و شورویت و سائر مقومات و کافی نبو
دن آن جز بترتیب دستور محدد و گماشتن هیئت مسدده عادة
از ممتنعات است و هم دانستی که گماشتن هیئت مسدده در این باب نه
تنها برای واداری باقامه وظائف لازمه و منع از تجاوزات و فقط از
باب گماشتن هیئت نظار و ماشه برای حفظ امثال موقوفه مغصوبه از دست تطاول
و چپاول غاصب نیست بلکه خیلی ادق و الطف و بالاتر از آن و بنابر اصول
مذهب ما فاقد مقدور از جانشین قوه عاصمه عصمت و بنا بر مبانی
اهل سنت بجای قوه علمیه و ملکه تقوی و عدالت است و هم دانستی که
این جانشینی وقتی متحقق و کاملا صورت پذیر گردد که برهان دهی
ارادات نفسیه منبعث از ملکات و ادراکات هیئت مسدده همبدء
مملکت دارای این مرتبه و منشاء همین آثار باشد بعد از تنبه و التفات
باین معانی و مبانی تمامیت این ترتیب و متقوم بودن حفظ نحوه سلطنت
اسلامیه باین دو رکن مقوم و مسئولیت مترتبه بر آن در اصل مبارک
حریت و مساوات و متوقف بودن این جانشینی بهمین تجزیه قوای
مملکت و مأخوذ بودن تمام این مبانی پس از رد هر یک از فروع باطل
خودش از شرع قویم اسلام و عاصر از مقتضیات مذهب ما طائفه
امامیه چه قدر مذهبی و عدم انطباق تحدید استیلاء جوری که وجوبش
در فصل سابق از جهات عدیده مبین شد جز باین ترتیب چه قدر ضروری
است و الحق جودت استنباط و حسن استخراج اول حکیمی که باین
معانی برخورده و مسئوله و شورویه و مقیده و مشروطه و محدوده
بودن نحوه سلطنت عادله ولائیه و ابتناء اساسش را بر آن دو
اصل مبارک حریت و مساوات و مسئولیت مترتبه بر آنها و متوقف

بودن حفظ مقومات را باین دو رکن مقوم از آنچه بیان نمودیم
استفاده واستنباط نمود و بطور قانونیت و بر وجه اطراد و سمیت
هم بچنین تمامیت مرتبش ساخت و هم امکان اقامه قوه مسدده و رادعه
خارجیه را بجای قوه عاصمه عصمت و لا اقل ملکه تقوی و علم و عدالت
از کیفیت انبعاث ارادات نفسیه از ملکات و ادراکات استخراج نمود و بوسیله
تجزیه قوای مملکت و قصر شغل متصدیان بحفظ قوه اجرائیه و تحت اراده قوه
مسدده و مسئولیت و آنان هم مسئول اهالی مملکت بودن وجود خارجیش را هم
زهی مایه شرف وافتخارش و بسی موجب سربزیری و غبطه ما مردم است
که با اینکه بحمد الله تعالی وحسن تاییده از مثل این کلمه مبارکه لا ننقض الیقین
بالشک آنهمه قواعد لطیفه استخراج نمودیم از مقتضیات مبانی واصول
مذهب مائیرا مثبا زمان از سایر فرق چنین غافل و ابتلای باسارت
رقیت طواغیت امت را الی زمان الفرج عجل الله تعالی ایامه بکلی بی علاج پنداشته
اصلا در این وادی داخل نشدیم و دیگران در پی بردن بمقتضیات آن مبانی
و تخلیص رقابشان از این اسارت منحوسه گوی سبقت ربودند مبدء
طبیعی آنچنان ترقی و نفوذ را از سیاسات اسلامیه اخذ و بوسیله جودت
استنباط وحسن تفریع این چنین فروع صحیحه بر آن مترتب و بهمان نتایج
فائقه نائل شدند و ما مسلمانان بقهقری برگشتیم حال هم که بعد
اللتیا و اللتی اندک تنبهی حاصل و مقتضیات احکام دین واصول مذهبیه
باکمال سربزیری از دیگران اخذ و مصداق هذه بضاعتنا ردت الینا شد
باز هم جهله و ظالم پرستان عصر و عاملان شعبه استبداد دینیه در جه هم
دستی باظالمین را باخرین نقطه منتهی و سلب فعالیت ما یشاء و حاکمیت ما یرید
و مالکیت رقاب و عدم مسئولیت عما یفعل انحصار این را با اسلامیت قرآن

منافی

منافی شمردند همانا بر طبق ارادهٔ استبدادیه خود و محض همدستی با جائرین
دو مذهب تازه اختراع نموده اسمش را اسلام و اساسش را بر تقریب طواغیت
امت با ذوات احدیت تقدست اسمائه در صفات مذکوره مبتنی ساختند
و کتاب جور و استبدادی هم که بمصداق انّ الشیاطین لیوحون الی اولیائهم
از کفرستان در وسیله بر ایشان نازل و متضمن این دستور العملهای
جوریه و مبنی بر همین مبانی است قرآن اسمائش خوانند بهمدستی
با طواغیت امت منتشر ظهر در بلاد اسلام بچنین خلاف ضروری و اضح
اجتهاد همچنین تفوها سر دهند و داستان اجعل الآلهة الها واحدا ان هذا
لشیٔ عجاب ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق را تجدید
نمودند عصمنا الله تعالی من غلبة الهوی وایثار العاجلة ومعاندة العلماء
وسوء الخاتمة بمحمد وآله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

(فصل چهارم) در ذکر جمله از وساوس و شبهات القائیه و دفع آنها
و هر چند با وضوح آنکه اساس این وساوس بهمدستی با جبابره و طواغیت
مبتنی و ناشی از همان شعبهٔ استبداد دینی و بغرض حفظ شجرهٔ خبیثه
استبداد و محض استرقاق و استعباد رقاب عباد است لهذا مستغنی
از تعرض و جواب و اعتنا بآن خروج از وظیفه و بعید از صواب است
ولکن بملاحظهٔ آنکه مبادا ملل اجنبیه و غیر مطلعین باحکام شرعیه
آن اباطیل مستبدانه مغرضانه را در عداد اقوال علماء اسلام شمارند
و همچنین واضحوکهٔ دیگر و شریعت مطهره قابل اختلاف و دو رنگ
متشرعین محل خلاف پنداشته لسان طعن بدین مبین گشایند لهذا عجالة
در این مختصر بدفع وساوس جمیعه باصول و مقدمات این اساس مخالفت
اکتفاء و استقصاء و دفع تتمه اباطیل را بآنکه اوقات اشرف از آن است

بمقاله

بمقاله علیحده موکول میداریم و چون دانستی که اساس ولایتیه و عادله
بودن نحوه سلطنت چنانکه بحق متصدی شود با اغتصاب آن در اصل
طبیعت ظاهر است و مساوات مبتنی و حفظ شورویت و محدودیت
و سائر مقوماتش هم بترتیب دستور اساسی و عقد مجلس شورای ملی متوقف
است لهذا مغالطات راجعه بهر یک از آن دو اصل مبارک و این دو رکن مقوم را
علیحده مذکور و بدفعش میپردازیم

اول مغلطه راجعه باصل مبارک
حریت است که الحق از شاه مغلطه کاریهای عالم و کشف حقیقتش هم
از اهم والزم است چه بعد از آنکه در مقدمه مبین شد و دانستی
که حقیقت سلطنت تملکیه عبارت از اغتصاب رقاب و رقیت ملت است
در تحت تحکمات خودسرانه و مبدء این اغتصاب را هم بمقتضای حدیث
نبوی متواتر بین الشیعه و اهل السنه دانستی که بلوغ بنی العاص لعنهم الله
تعالی بعدد مشئوم سی نفر بوده و هم دانستی که اساس ولایتیه بودن آن
اگر چه متصدی مغتصب باشد هم بر آزادی از این اسارت و رقیت
مبتنی است پس البته حقیقت تبدیل نحوه سلطنت غاصبه جائره عبارت
از تحصیل آزادی از این اسارت و رقیت و تمام منازعات و مشاجرات
واقعه فیما بین هر ملت با حکومت تملکیه خودش بر سر همین مطلب
خواهد بود نه از برای دفع ید از احکام دین و مقتضیات مذهب معتقد
هر ملت چه متدینین بدین و ملتزمین بشریعتی باشند و یا آنکه اصلاً بصانع
عالم هم قائل نباشند تخلص از این رقیت و استنقاذ رقابشان است
از این اسارت نه خروج از ربقه عبودیت الهیه جلت آلائه و رفع التزام
باحکام شریعت و کتابی که بدان تدین دارند و طرفین تشاجر و تنازع هم
فقط حکومت مغتصبه رقابشان است نه صانع و مالک و پروردگارشان

و چون

و چون تمام این منازعات و مشاجرات واقعه فیما بین انبیا و اولیاء
علیهم السلام با فراعنه سلف و هم فیما بین پیروان ایشان با طواغیت
خلف و این درجه اهتمام در تبدیل نحوهٔ سلطنت همه بر سر استنقاذ
این اعظم مواهب الهیه غاصبه از مغتصبین آن بوده و هست و حقیقت
تبدیل نحوهٔ سلطنت غاصبه عبارت از فوز ملت باین موهبت است از این
جهت تمام همت ظالم پرستان بصرف قلوب ملت از ادراک حقیقت آن
مصروف و مقتضیات دین و مذهب ملل مسیحیه را از لوازم این سرآمد نعم الهیه
غاصبه شمرده و بحساب آن بخرجش آوردند و لکن هیهات هیهات گذشت
آن زمانی که ملت ایران اینقدر چشم و گوش بسته بودند که لعن مرحوم
قدوة المتألهین آخوند ملا محراب حکیم علیه الرحمه را چون قائل بوحدت
واجب الوجود بود لازم و تبری از حضرت کلیم علی نبینا و آله و علیه السلام
هم چون پیغمبر یهود بودنش واجب میشمردند و حتی بواسطه اشتراک
در اسم گاهی نسبت بساحت مقدسه امام هفتم علیه السلام هم العیاذ
بالله تعالی جسارت میشد و از هر امر حق بمحض یک کلمه واهیه ذهن
ناحقی دوری مینمودند حالا بحمد الله تعالی چشم و گوشها باز و گشته
از تمام اینها کشف حقیقت این حریت مظلومهٔ مغصوبه و اهتمام
انبیا و اولیاء علیهم السلام در استنقاذش از غاصبین آن گذشت
و دانستی که حقیقت استبداد دولت غاصبه عبارتست از اغتصاب
آن و مشروطیت آن هم عبارت از انتزاعش از غاصبین است و
این اتساع مشربها فی ربط باین داستان و بود و نبودش ناشی نیست
از اختلاف مذاهب و نسبت باستبداد و مشروطیت دولت یکسان
علاوه بر همه اینها این معنی را هر ذی شعوری میفهمد که از ابتدای

بی بهره بودن سائر ملل باین اساس سعادت و سبقت دراینها داده اند از
کتاب و سنت اغلب مسیحیان بالکمال اتباع مشرب که باقتضای
مذهبشان بدان قائل و حتی طوائفی که اصلاً بشریعت دینیه التزام
ندادند و در اتباع مشرب اعلی وجه دارند معهذا کله برای
اشتغال جز بیشان بجنگیدن با غاصبین آن دو خیار و باشند از مصاف
ماکو فناد بودند و باضعاف مانند نفوس و اموال نمودند تا باین
سرمایه حیات ملی نائل شدند و هم هر کوری میبیند که ملت
دو سبه بالمبن شدت ابتلای باسارت و رقیت دولت ظالمه خود
اینهمه جانبازیهای برای تخلص ازاین شدت و عدم فوزشان از رکی
قوت قوای استبدادیه بمقصد مع هذا اتباع مشربیشان با شاین
مسیحیان که باعلی درجه حریت نائلند بواسطهٔ اتحاد مذهب یکسان
و مباحاتشان بیک نسق و التزامشان بلوازم تنصر و بذل اموال در
ترویج شعائر نصرانیت بیک منوال است و بعد از وضوح این معانی و
مشاهده اشتراک هر دو دسته مسیحیان قدیما و حدیثا در این اتباع
مشرب بی ربط بودن بداشتن آزادی از رقیت طواغیت امت با عامل
آن از تمام آنچه گذشت عیانا هم مشهود و این مغلطه کاری با اینهمه بذل
جهد بعونه تعالی بی نتیجه خواهد بود حالا بحمدالله تعالی ملت بیدار و از
مقتضیات دین و مذهب خود کاملا خبردارند مقتضیات مذهب مسیحیان
هم که بین الکل مشترکست با آزادی از رقیت فراعنه و طواغیت
خوب آگاهند بکرات تمیز خواهند و با این مغالطات و مفتریات دوباره
باسارت و رقیت جبابره تن در نخواهند داد و بنظیر کلمهٔ کفریه لا حکم الا لله
گفتن بقایای خوارج نهروان از اطاعت احکام پیشوایان روحانی شرعی

بپیچند و بروی امام زمان ارواحنا فداه شمشیر نمیکشند و مظالم
پوستان هم چنان روزگاری که آزادی از این اسارت و رقیت را لامذهبی
و با ادعوات زنادقه و ملاحده بابیه لعنهم الله تعالی جلوه میدادیم و
مشروطیت دولت جائره را دین و مذهبی در مقابل شریعت حقه بخرج
میدادیم مسلمانرا بتمکین از این رقیت ملعونه وادار و بازاء این
حسن خدمت بتول و مرسوم و جائزه و انعامها میگرفتیم بعد از این مکر و خدعه
ببینیم (دویم) مغالطهٔ راجعه باصل طاهر مساوات
و ظاهر است که همچنانکه اساس ولایتیه بودن سلطنت و خروج از نحو
جائره مملکیه باصل مبارک اول که عبارت از آزادی رقاب ملت از رقیت
جائرین است مبتنی و از این جهت دچار آن مغالطات بود همان طور
عادله بودن آن و مسئولیت حافظه از تبدل و انقلاب هم باین اصل
مبارک دویم که عبارت از مساوات آحاد ملت با همدیگر و با شخص والی
در جمیع نوعیات منتهی و کلمهٔ مبارکهٔ وانت القاسم بالسویة والعادل
فی الرعیة که روز زیارت غراء غدیریه بحضرت سید اوصیا علیه السلام
عرضه میداریم ناظر بهمین معنی است و بواسطهٔ رکنیت این دو مبنی
سرمایه سعادت و حیات ملی در مسئولیت متصدیان و ممنوع بودن
از استیثارات دلبخواهانه و تجاوزات مستبدانه از اینجهت بچنان
صورت قبیحه سابقه در مقدمه که نه تنها مسلمانان روی زمین بلکه
قاطبهٔ ملیین از آن بیزارند جلوه اش دادند چه بالضروره معلوم است
اختلاف اصناف مکلفین نسبت بانحاء تکالیف نه مطلبی است مخصوص بدین
اسلام بلکه در جمیع شرایع و ادیان مطرد و جاریست و حتی منکرین تمام شرایع
و ادیان هم البته احکام عقلائیه که لازمهٔ نشأهٔ بشریت و مایهٔ تمیز از حیوانیت

وبا خلاف

وبا خلاف قدرت وعجز واختیار واضطرار ودانائی ونادانی وممیز
وغافل بودن ونبودن وامثال ذلک از مستقلات عقلیه مختلفة
لا محاله دارند وهم بالضروره مراتب وطبقات درجات هیئت دولت
مختلف واز برای هر صنفی نزد جمیع ملل عالم وظیفه خاصه وحکم مخصوص
مقرر است وبعد از بداهت اینمعنی حتی طفل ممیز هم تواند فهمید که تسویه
فیما بین اصناف مختلفة الاحکام ورفع امتیاز شان از هم بکرّنا
ضرورت تمام شرایع وادیان وحکم عقل مستقل مخالف وموجب بطال
قوانین سیاسیه جمیع امم وهدم اساس نظام عالم است ونزد هیچیک از
ملل متمدنه وغیر متمدنه اصلا صورت خارجیه ندارد فنا بدین وسیله
توان لفظ مساوات را باینمعنی حمل وچنین مغلطه کاریها کرد قانون مساوات
از اشرف قوانین مبارکه ماخوذه از سیاسات اسلامیه ومبنی واساس عدالت
وروح تمام از قوانین است شدت اهتمام شارع مقدس در استحکام
این دو مبین اساس سعادت امت در مقدمه اجمالا مبین وحقیقت
آن در شریعت مطهره عبارت از آنست که هر حکمی که بهر موضوع وعنوانی
بطور قانونیت وبروجه کلیت مرتب شده باشد در مرحله اجراء نسبت
بمصادیق وافرادش بالسویه وبدون تفاوت مجری شود جهات شخصیه
واضافات خاصه را اسا غیر ملحوظ واختیار وضع ورفع واغماض و
عفو مسلوب وابواب تخلف ورشوه مسدود باشد نسبت بعناوین
اولیه مشترکه بین عموم اهالی مانند امنیت بر نفس وعرض ومال و
مسکن وتعرض بدون سبب وتجسس نکردن از خفایا وحبس ونفی نکردن
بی موجب وممانعت نداشتن از اجتماعات مشروعه ونحو ذلک از
آنچه بین العموم مشترک ومخصوص فرقه خاصه اختصاص ندارد بطور

[illegible]

عموم مجری شود و در عناوین خاصه هم بین مصادیق و افراد آن عنوان
نسبت بعموم اهل مملکت بعد از دخول در آن عنوان اصلاً امتیاز و تفاوتی
در بین نباشد مثلاً مدعی علیه وضیع باشد یا شریف جاهل باشد یا عالم
کافر باشد یا مسلم ایا من کان بمحاکمهٔ احضار و قاتل و سارق و زانی
و شارب الخمر و راشی و مرتشی و جائر در حکم و منصب مقام و غاصب
اوقاف عامه و خاصه و اموال ایتام و غیر ایشام و مفسد و مرتد و اشباه
ذلک هر که باشد حکم شرعی صادر از حاکم شرع نافذ الحکومه بر او مجری
گردد و تعطیل بردار نباشد و احکام مخصوصه بخصوص مسلمین یا اهل ذمه
هم بدون تفاوت بین اشخاص هر یک از فریقین اجرا باید الی غیر ذلک
من العناوین المختلفه

این است حقیقت مساوات و معنی تسویه اساس عدالت و روح
تمام قوانین سیاسیه عبارت از این مساوات و عین ضروریات دین
اسلام و عدم جواز تخطی از آن از بدیهیات و انطباق فصل دستوری
اساسی ملتین اسلامیتین هم که متحد المفاد و هر یک بمنزلهٔ ترجمهٔ دیگری
و متکفل بیان این روح سیاست و اساس عدالت است بر همین معنی
ضروری نه بر آن مغالطهٔ ملحدانه مخالفه با ضروریات تمام شرایع
و ادیان حتی نزد غیر اهل لسان هم از واضحات است چه بعد از آنکه صریح
عبارت هر دو دستور متساوی الحقوق بودن تمام ملت است نسبت
بقوانین دستوریه که هر یک متضمن بیان حکم خاص برای عنوان عام
و یا موضوع مخصوصی است پس بالضروره مساوات جز آنکه احکام
مترتبه بر هر یک از آن عناوین عامه یا خاصه نسبت باشخاص موضوعات
آنها بالسویه مجری گردد و ارادات شهوانیه بر آنها حاکمیت نداشته باشد

نیا نخواهد بود بلکه در نزد تمام ملل هم از قانون مساوات جز اینمعنی
مراد نباشد والا مناقض هادم تمام قوانینشان خواهد بود و منشاء
اختلافات مشهوده فیما بین سیاسات آنان با شرع اسلام و عدم انطباق
قوانین تفصیلیهٔ ایشان است. با احکام شریعت نه التزامشان بعدلیه
و مساوات در اجراء آن قوانین و با انطباق آن دستورات تفصیلیه با احکام
شرعیه چنانچه دستورات اسلامیه مبنی بر آنست بالضروره بالتزام
باین قانون مبارک مساوات جز عدم امتیاز وضیع از شریف و
قوی از ضعیف و احیاء ملت و سیرهٔ مقدسهٔ نبوت ختمیه صلوات
الله علیها و سلب حاکمیت ارادات و اختیارات جائرانهٔ طاغوتیه
در اجراء و یا الغاء دستورات مذکوره و استحکام اساس مسؤلیت از
تجاوزات اثر و نتیجهٔ دیگر مترتب نتواند بود لکن چون تمام مطلب و
مقصد تخلیص خود از مساوات با افراد ملت و رهانیدن ظالمین از این
مسؤلیت و تحفظ بر این حاکمیت بود از این رو این اصل و اساس عدالت
مبنا را بصورت قبیحه و بلباس رفع امتیاز فیما بین اصناف مختلفة الاحکام
که دانستی تمام ام از آن بیزارند جلوه گر شد داستان یحرفونه من بعد
ما عقلوه وهم یعلمون تجدید و مصداق لهم قلوب لا یعقلون بها
هم مشهود گردید عجب تر آنکه با وضوح آنکه اصل عقد دستورات
فقط برای ضبط رفتار متصدیان و تحدید استیلاء و تعیین وظائف
آنان و تشخیص وظائف نوعیه لا ازمة الاقامه ازمنا عدا انسخ دستورات
تفصیلیه هم با سیاسات عرفیه که حفظا للنظام مقرره با شرعیات
بین العموم مشترک و غیر مختلف الصنف و اصلا به تکالیف تعبدیه یا توصلیه
و احکام معاملات و مناکحات و سائر ابواب عقود و ایقاعات و مواریث

و قصاص و دیات و نحو ذلك از آنچه مرجع در آن رسائل عملیهٔ فتاوای
مجتهدین و مشایخ هم موکول بدیانت مسلمانان و خارج از وظائف
متصدیات و هیئت مبعوثان است مداخله و ربطی ندارد و نه بوظائف
حکومت شرعیه و تفصیل موارد حکم باستیفاء قصاص و دیه و اجرا
حدود الهیه غیر اسمه بر مسلم و کافر اصلی و مرتد فطری و ملی و غیر ذلك
از آنچه بنظر مجتهد نافذ الحکومه موکول و از برای قوه اجرائیه جز انفاذ
احکام صادره ابواب مداخله در آن بحمد الله تعالی مسدود است نگارنده
داده و نه از ضم قانون مساوات بقانون محاکمات جز آنکه در این ابواب
باید بمجتهد نافذ الحکومه رجوع و احکام صادره هر چه باشد بر محکوم
علیهم که باشد بی تامل اجراء شود بر نتیجه و مفاد دیگری توان ادعا نمود
معهذا کله برای تتمیم مغالطه مغرضانه مذکوره اختلاف موضوعات
احکام شرعیه را در ابواب مذکوره تعداد و با قانون مساوات که
نتیجه و مفادش را از آنسنخ منافی بخرج داده ضمنا هم خود نمائی شد و
از این هم عجیب تر آنکه با صراحت قانون مساوات در تساوی اهل مملکت
فقط نسبت بقوانین موضوعه برای ضبط اعمال متصدیان نه رفع
امتیاز کلی فیما بین آنان و مذاهب مختلفه الصنف بودن آن قوانین
و اجنبی بودن تمام مغالطات مذکوره با این داستان معذلك برای
توجیه این مغالطات و صرف اذهان از این بی ربطی و بینونت کلیه
پای مغالطه عجیبه دیگری بمیان آمد حاصلش آنکه اگر قوانین مذکوره
مطابق اسلام است با اختلافات مشهوده در ابواب مذکوره چگونه تساوی
ممکن و اگر مخالف با اسلام است چگونه ممکن است قانونیت بهم رساند
یا للعجب کجا شنیده از آنکه دستورات قانونیه هم بمبانی و مسمع امت و این مغالطه

تو دیدیه محل ندارد بنا بود قوانین و دستوران موضوعه برای
تحدید استبداد و ضبط اعمال متصدیان مخالف اسلامیه نباشد نه اینکه
احکام اسلام است از ابتداء کتاب طهارت تا آخر دیات در طی سیاسات
نوعیه جزء دستورالعمل متصدیان و مسئول عنه آنان شود گویا مثال معروف
هر کرده کاری کو داشت نه هر کرده ی کودکان هم که در طفولیت برای
تمرین کودکان تعلیمشان میکنند بواسطه شدت غرضرانیت و غلبه هوی
و طمع بر قلوب فراموش شد والحق اوقات شریف از تعرض این اقاویل
و دفع این اباطیل است

(ستم) مغالطات راجعه بترتیب اصل دستور مجدد است که
ظالم پرستان اطراف برای برداشته شدن این لجام از دهان فلک پیمای
ظالمین بالحان مختلفه نغمه سرائیها نمودند مثال همه آنکه دین ما مسلمانان
اسلام و قانونمان قرآن آسمانی و سنت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه
و آله است تدوین قانون دیگری در ملت اسلام بدعت و در مقابل صاحب
شریعت دکان باز کردن است و التزام بان هم چون بدون ملزم شرعی است
بدعتی دیگر و مسئول داشتن از تخلف هم بدعت سیم است و نتیجه و
محصل این مغالطات بعد از تهذیب و تقریب آنها ادعای بدعت بودن
این ترتیب است از جهات ثلثه مذکوره و محض آنکه هر کس تواند فهمید
حقیقت و روح این مغالطات بعینه داستان دفع مصاحف شامیان و لا
حکم الا لله گفتن خوارج نهروان و بلکه دست بالای آنها است الانه است و مطلب
بیان شود اول آنکه این مطلب از اظهر بدیهیات اسلامیه و متفق علیه کل
علماء امت و از ضروریات است که مقابلی با دستگاه نبوت و در مقابل شارع
مقدس دکان باز کردن که در لسان اخبار بدعت و باصطلاح فقهاء تشریع

هم گویند در صورتی متحقق و صورت پذیر گردد که غیر مجعول شرعی
خواه حکم جزئی شخصی باشد یا عنوان عام یا کلا بجهة دستور کلی هر چه باشد
بعنوان آنکه مجعول شرعی و حکم الهی عز اسمه است ذاته و اظهار و الزام و التزام
شود و الا بدون اقتران بعنوان مذکور هیچ نوع الزام و التزامی بدعت و تشریع
نخواهد بود خواه شخصی باشد مانند التزام و الزام خود یا غیر بمثل خوابیدن
و بیدار شدن و غذا خوردن در ساعت معینه و نحو ذلک از تنظیمات شخصیه
و بین و امام لازم الاطاعة و اشتراط در ضمن عقد لازم و نحو ذلک ۱۲
و یا نوعی باشد قلیلة الافراد مثل التزام و الزام اهل یکخانه یا قریه و شهری
مثلا بتنظیم امورشان بر وجه خاص و طرزی مخصوص و یا کثیرة الافراد
مانند الزام و التزام اهل قطر یا اقلیمی به تنظیم امورشان بر وجه مذکور
و خواه آنکه قرار و قرار داد تنظیمات مذکوره محض بناء عملی و صرف قرار داد خارجی
باشد یا بترتیب کتابچه دستوریه و نظامنامه چه بالضروره معلوم است
ملاک تحقق تشریع و بدعت و عدم تحقق آن اقتران و عدم اقتران بقصد
و عنوان مذکور داشت نه بود و نبود کتابچه و قانون نامه در بین

(دوم) آنکه همچنانکه امور غیر واجبة بالذات متعلق نذر و عهد
واجب و لازم العمل میشوند همین طور اگر اقامه واجبی هم بر آن متوقف
شود لا محاله عقلا لازم العمل و بالعرض واجب خواهد بود هر چند اتصاف
مقدمه واجب بوجوب شرعی استقلالی هم قائل نباشیم چه بالضروره
توقف واجب بر آن عقلا موجب لزوم اتیان است و این مقدار از
لزوم مقدمه فیما بین تمام علماء اسلام اتفاقی و از ضروریات است و
چون این دو مطلب مبین شد وجوب اصل ترتیب دستوری
اساسی بطوری که بهمان کیفیت سابقه تحدید استیلاء جوری را
بر وفق مقتضیات مذهب کاملا متکفل و متضمن باشد نظر بتوقف

حفظ نظام و صیانت اساس محدودیت و مسئولیت سلطنت غاصبه را
از بدیهیات و عدم ماندن ذاتش من حیث نفسه و بدون اراده و ادعای
آنکه مندرجاتش من عند الله است در عنوان تشریع و بدعت و
مقابلی با دستگاه نبوت ظاهر و هویدا و مأخوذ بودن مغالطه غرضا
و عامیانه مذکوره بعینها از جهله اخباریه که بواسطه نفهمیدن حقیقت
تشریع و بدعت از برای نفس رسائل عملیه نوشتن فقهای عصر غیبت را
همین هفوات را بافته مقابلی با دستگاه نبوتش خوانند هم از واضحات است
سبحان الله شدت انهماک در غرضرانی و دانستن اخلد الی الارض و
اتبع هواه کار را تا بکجا منتهی نماید که بغرض ابطال تحدید استبداد
و هدم اساس مسئولیت جائرین از آن نکات دل بخواهانه در
نفوس و اعراض و اموال مسلمین چنین را جیف بر هم بافته شبهات
واهیه جهله اخباریه را بالاولویه تا بانحاء احیاء و اساس دیانت مسلمین
و نتیجه زحمات حفاظ دین مبین خصوصا مجددین قرن سیزده همین را
من حیث لا یشعر بباد فنا دهند فاعتبروا یا اولی الابصار مگر حقیقت
تشریع و بدعت با این کمال وضوح و بداهت مجهول بوده و یا از دیگر
نفثه سابقین که در آخر خطبه مبارکه شقشقیه در وصفشان فرموده
بلی قد سمعوها و وعوها و لکن حلیت الدنیا فی اعینهم و راقهم زبرجها
رفتار شده و گونا مساعدتهای فوق العاده مشهوده در اجراء
قانون نامه نظامی که بعد از هدم اساس سعادت ملت ایران
بتعلیم روسیان ترتیب یافت و انهم احکام مخالفه با ضروریات دین
اسلام را متضمن بود و اجراء آنهم بعهده تحکیم و تسلیط لباهفت و سی
بر نفوس و اعراض و اموال مسلمین موکول و زیاده از تمام احکام اسلامیه و

اثبات مزاحمت در ایران و قطع نفوذ ملت بذل اهتمام شده موجب تعیین شود و باشد
(چهارم) مغالطات واهیه بگماشتن هیئت نظار در عقد مجلس
شورای ملی است و چون این مطلب فی الحقیقه جزء اخیر علت تجدید
استیلاء جوری و انجار دهان ظالمین است لهذا در ابطالش بجد تر
کوشیده تا توانستند منتخبین دوره اول را بهرانک متهم و نسبت
باصل مطلب هم چه مضحکات و منسوجات عنکبوتیه بر هم بافتند و از
هفوات جملیه از جهله و متنسکین اهل تبریز است که با چه ابواب تاب
کتابچه کتابچه آیات و اخبار دال بر عدم جواز مداخلت در امر
امامت را که ناقل للتمر الی الهجر و داعی مسدده الی النضال بنجف
اشرف ارسال و باین عبارت که در غیبت قائم مداخله در امامت و سلطنت
ولی عصر ارواحنا فداه چه کار است اغراض کردند همانا از شدت
غرض نسبت کتمان کردند طهران ناحیه مقدسه امام زمان ارواحنا
فداه است و یا کوفه مشرفه و در زمان عصر خلافت شاه ولایت
و منصوبین مقام هم بزرگواران و منتخبین ملت یکی از آنان و
مرکز برای مداخله در امر خلافت حقه با ولایت مطلقه معین شوند
خدا کند نفس مسیحا و شی بفریاد اسراء و اذلاء ایران و مرز و بوم اثر
ظلم ویرانش برسد و دم روح القدس هم کمک کند و این امر عیانی
ادراک شود که نه طهران ناحیه مقدسه است و نه کوفه مشرفه و نه
منصوبین مقامات بزرگواران اند و نه مبعوثان ملت بفرمان جلوگیری غاصب
و تجدید استیلاء جوری برای مقصد دیگر مبعوث شده شاید بعد از دوران
هم محسوسات عیانیه رفع این شبهه این گونه ممکن و عو بصته اشکل از
چند احتم متخیل کرد دانشمند (دوم) وساوس دسته دیگر است که

بعد از تسلیم اصل وجوب تحدید باستیلاء چونکه بقدر قوه وامکان و
لزوم گماشتن هیئت نظار برای نظارت وجلوگیری از تجاوزات
متصدیان معهذا برای هدم این اساس تحدید وسوسه دیگری القا
نمودند حاصلش انکه هرچند هیچیک از این دو مقدمه جای شبهه و
مجال انکار نباشد لکن چون قیام بسیاسات امور امت از وظائف حسبیه
واز باب لا بائت پس اقامه ان از وظائف نواب عام و مجتهدین
عدول است نه شغل عوام و مداخله انان در این امر و انتخاب مبعوثان
بیجا واز باب تصدی غیر اهل واز انحاء اغتصاب مقام است هرچند
این شبهه فی الجمله بلباس علمی است و مانند سایر تلفیقات واهیه
چندان بی سروپا نیست وهم چون متضمن تسلیم اصل وجوب تحدید و گماشتن
هیئت نظار و رفع ید از انکار اصل مطلب و ادعای مداخله در امر مهام
بودن است لهذا موجب کمال تشکر و امتنان است ولکن معهذا از مغالطات
واضحه مثال معروف حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء است چه بالضروره
از وظائف حسبیه نه از تکالیف عمومیه بودن وظائف سیاسیه
اولا و بالذات مسلم و مجال انکار نباشد ولکن گذشته از انکه نظر بثبوت
بودن اصل سلطنت اسلامیه چنانچه سابقا مبین شد عموم ملت از این
جهت و هم از جهت ثانی که از برای اقامه مصالح لازمه میهنند حق
مراقبت و نظارت دارند و هم از باب منع از تجاوزات در باب نهی از
منکر مندرج و بهر وسیله که ممکن شود واجب و تمکن از ان در اینباب بانتخاب
ملت متوقف است علاوه بر همه اینها از جهات سیاسیه هم وظیفه فعلیه نظار
بمقصودیت مقام و عدم تمکن از تحدید صحیح جز بدین وجه موجب تعیین
انست چه بالضروره در باب وظائف حسبیه دوام دیگر هم مسلم واز واضحات

اول عدم لزوم متصدی شخص مجتهد و کفایت اذن او در صحت و مشروعیت آن
و این مطلب از فرط وضوح و کمال بداهت مستغنی از بیان و حتی عمل عوام شیعه
هم مبتنی بر آنست (دوم) آنکه عدم تمکن نواب عام بعضاً و کلاً از
اقامهٔ آن وظائف موجب سقوطش نباشد بلکه نوبت ولایت در اقامه بعدول
مؤمنین و با عدم تمکن ایشان بعموم و بلکه بفساق مسلمین هم باتفاق
کل فقهاء امامیه منتهی خواهد بود و چون وسیلهٔ اقامهٔ وظائف لازمهٔ
مذکوره بهمین مشروطیت رسمیه بین الملل و انتخاب نوع ملت نظر بآنکه
در آن جهات عمومیه منحصر و جز بهمین عنوان و بغیر از این وسیلهٔ رسمیه با
این حالت حالیه نه اصل گماشتن نظار برای فقهاء عصر غیبت ممکن
و نه بر فرض گماشتن جز اهانت و تبعید ترتب نتیجه و اثر دیگری محتمل و نه آن
اساس اطراد و رسمیتی که دانستی وسیلهٔ منحصره بحد بدایت مترتب تواند
بود لهذا با اغماض از آن جهات مشترکهٔ عمومیه و خارجیه از باب ولایات
از نفس همین جهت ولایتیه هم بر همین وجه متعین و غایت آنچه مع التمکن
محض رعایت این جهت من باب الاحتیاط لا الزام و لو غایه تواند بود وقوع
اصل انتخاب در مداخلهٔ منتخبین است باذن مجتهد نافذ الحکومه و با اشتمال
هیئت مبعوثان بطور اطراد و رسمیت بر عدهٔ از مجتهدین عظام برای
تصحیح و تنفیذ آراء صادره چنانچه در فصل دوم دستور اساسی متضمن
است تمام جهات و احتیاطات مرعی و مجال شبهه غیر مغرضانه نبودن
حتی بر عوام شیعه هم فضلاً عن اهل العلم بدیهی است

(سیم) مضحک است که در اثبات عدم انطباق گماشتن هیئت نظار
بباب وکالت شرعیه تلفیق و باز هم کناقل التمر الی الهجر کتابچه‌ها بنجف اشرف
فرستاده شد و لکن گذشته از آنکه از جهت مالیات تکمیل برای صرف در

اقامهٔ مصالح نوعیه داده میشود و هم انسان بر جهات مشترکهٔ عمومیه
که جز ولی منصوب من الله احدی را در آنها ولایت ندارد تطبیق بر باب وکالت
شرعیه ممکن است علاوه بر همهٔ اینها تو با ما معنیین عوام نه معنی لغوی
و عرفی وکالت را که مطلق واگذاردن نوعی امر و ارتباط اصلاً بعقد وکالت ندارد
هم با این مناسبت است دانسته و نه بمفاد آیهٔ مبارکه حسبنا الله ونعم
الوکیل و آیهٔ مبارکهٔ وما انت علیهم بوکیل و آیهٔ مبارکهٔ والله علی کل
شیء وکیل ونحوها که با وضوح عدم انطباق بر وکالت شرعیه مع
هذا الاطلاق وکالت شمرده اند برخورده و نه لا اقل اینمقدار را تصور
کرده‌ایم که بعد از صحت اصل مطلب و لزوم کاشتن هیئت مذکوره از انطباق
و عدم انطباق آن بر باب وکالت شرعیه جز مناقشهٔ لفظیه و از باب حقیقت
یا مجاز بودن اطلاق وکالت در این باب چه اثر و محذور دیگری مترتب تواند
تواند بود همانا اگر تحدید استبداد جوری شخصاً با مقاصد و اغراضشان
منافی نبود محض مساعدت با ظالمین در ختم بر قلوب و بستگی چشم و گوش
با اینها هم نمیرسید و در چنین ترهات با قبیها لا اقل بهمان تشویش اذهان
عوام قناعت و ارسال خطهٔ مقدسه و دایرهٔ علمیه نجف اشرف علی مشرفها السلام نمیکند
(چهارم) مغالطه و خطا بیانیست که برای عدم مشروعیت نادیدن
باکثریت آراء و بدعت بودن آن ارائه و اظهار شد اما فساد دعوی
بدعت بودن آن از آنچه سابقاً در بیان حقیقت تشریع و بدعت گذشت
ظاهر و محتاج باعاده نیست و کذا ... از آنکه لازمهٔ اسناد من شود و فی
کذا لفی بعض کتاب ثابت است اخذ بر ترجیحات عند التعارض و
اکثریت عند الدوران از اقوای مرجحات نوعیه و اخذ طرف اکثر عقلاء
ارجح از اخذ بشاذ و عموم تعلیل وارد در مقبولهٔ عمر بن حنظله

هم مشعر بآنست و با اختلاف آراء و تساوی در جهات مشروعیت حفظ
للنظام متعین و ملزومش همان ادله داله بر لزوم حفظ نظام است
علاوه بر همه اینها موافقت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله
با آراء اکثر اصحاب در مواقع عدیده بتقریر رواة فریقین مأثور و
فعل حضرتش در غزوه احد که سابقا اشاره کردیم و همچنین در
غزوه احزاب که در عدم مصالحه با قریش بمقداری از خرمای مدینه
با اکثر اصحاب موافقت فرموده و همچنین موافقت حضرت سید الاوصیا
علیه و آله افضل الصلوة والسلام در قضیه مشومه تحکیم با آراء
سوء اکثر که فریب رفع مصاحف شامیان را خورده بران متفق شدند
و فرمایش حضرتش که فرمود نصب حکمین ضلالت نبود بلکه
سوء رای بود و چون اکثر بران متفق شدند موافقت کردم الی
غیر ذلک از آنچه استقصاء آن خارج از وضع رساله و مستغنی عنه است
برای ابطال دعوای مذکوره کافی و سنگ دندان شکن مغرضین است
و چون عمده شبهات مغرضانه نسبت باصول و ارکان این اساس
سعادت امور مذکوره بود لهذا محض آنکه اشتباه آن بر غرضانیت
بر احدی مستور نماند تعرض و دفع آن لازم بود حال بقیه هفوات هم
از آنچه گذشت ظاهر و هویدا و اوقات اشرف از تعرض و اعتنا بانها اعلی
و خوشبختانه کلامی را که در همین اوقات بعض برادران مقیمین اسلامبول
در طی ابلاغات تلغرافیه که از لسان حضرات حجج اسلامیه نجف
اشرف بحضرت آیة الله آقای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی دام ظله
نوشته بودند بعلاوه صدرت نامه انشانم و هفوات صادره از ظالم
پرستان ایران را بهمقام ذکر و این فصل را ختم دهیم در طی بیانات مفصله

کرده

که در لزوم اهتمام در تشیید این اساس سعادت از لسان آن خیرخواه بزرگ
اسلام نوشته بود این عبادت بود این سیل عظیم که بنا تمدن بشری از
بلاد غرب بیمن ممالک اسلامیه سرایت برانست اگر ماها در بنای اسلم
جلوگیری نکنیم و تمدن اسلامی را کاملا بموقع اجرا نگذاریم اساس
مسلمانی تدریجا از آثار آن سیل عظیم محو و نابود خواهد بود انتهی
(ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا) اینمرد بزرگ در مقام حفظ اسلام
با اینکه بحمدالله تعالی استقلال دولت علیه عثمانی هنوز کاملا محفوظ است
مع هذا عواقب را ملتفت و در حفظ اسلام چنین عاقبت اندیشی میفرماید
و اقامه این اساس سعادت را از روی بداهت ماخوذ بودنش از کتاب و سنت
اجراء تمدن اسلامی میشمارد و ما ظالم پرستان ایران که خود را متمسک
بمذهب جعفری میشماریم با اینکه هر قدر از مقتضیات دین و مدالیل کتاب
و سنت و سیره پیغمبر و امام خود بیخبر باشیم لا اقل قیام ضرورت مذهبمان
بر غاصب بودن این دسته متصدیان و لزوم تحدید استیلاء و قصر
تصرفشان بقدر قوه و امکان مجال انکار نداریم و هم عیانا می بینیم که
یک روزگاری اولین ملل عالم بودیم و حالا بواسطه فعال مایشاء
بودن و مسئولیت از او نکایات نداشتن هواپرستان دوچار چه محنت و
درجه درطه و تهلکه قریبة التهلکه گرفتاریم معهذا کله بخیال آنکه چند
صباح باقی مانده اعمارمان تطاول و چپاولمان کما کان باقی و
استبدادات و استثناءاتمان محفوظ بماند با فراعنه و طواغیت امت
و زباده هندکان مملکت و هدر کنندگان دماء و اعراض و اموال ملت
موافقت کردیم و بلکه با غیرخارجی هم که استوار شدن این اساس سعادت در
ایران موجب هدر شدن تمام زحمات آنانست همدست شدیم و برداشتن این

لجام تجدید از دهان ظالمین کمر همت بستیم و باختلاف تفصیلات اوقات هر روز
نقشی تازه زدیم گاهی بغرض استحکام اساس استبداد خود و کاشتن تخم فتنه
و فساد در فصل راجع بنظارت هیئت مجتهدین عظام مسئله طراز اول را
که همیشه تعیین مصداقش محل منازع و تشاجر و مایهٔ مخاصمه و اختلاف است
عنوان کردیم و باین هم قناعت نکرده برای اخراج مجلس شورای ملی از
تمامیت و ابطال و تحریم اشتراک عده عضویت و خارج المجلس بودن هیئت
نظار را بمیان آوردیم و با صراحت فصل راجع بنظارت در مطاوعت و حتمیت
امضاء و رد هیئت مجتهدین نسبت بمخالفت و موافقت مواد قانونیه
مطروحه در مجلس با شرعیات و بداهت جنبهٔ متأخر بودن اکثریت آراء از
مطلب معهذا بطمع فریب دادن و هدف نمودن ساده لوحان با خود شبهه و القاء
انکه با عضویت هیئت مجتهدین تصدیقشان در مخالفت و عدم مخالفت
با شرعیات مغلوب اکثریت خواهد شد نموده القاء و چون بخرج کسی نرفت
و واهی و مغرضانه بودنش بر هر ذی شعوری مکشوف بود حیله رفع
مصحفیه دیگری بغرض ابطال مشروطیت و سمت ابداء شد و با قیام فرق
مذهب بر عدم مشروعیت و حرمت اصل تمسک غاصبین علی کل تقدیر
مع ذلک علم مبینه همراهی ساده لوحان در این مقصد و هدم اساس مشروطیت
و سمت باین وسیله پای نوشتن لفظ مشروعه بمیان آمد و از برای نوشتن
این کذب بین آن هنگامه‌ها برپا و بحسب صورت اهتمام در مشروعیت اظهار و واقع
غرض هدم اساس تجدید و الغاء لجام از دهان ظالمین بود و بالجمله مادامیکه
خود آنان در الغاء این لجام و ابقاء طاغوتیت خود بدسائس و حیل و تحریکات
مواد غشتانات داخلیه و سرحدیه و سائر موجبات انقراض قلوب متوسل
میشدند ما ظالم پرستان نیز از روی همان نقشه حرکت و در هدم اساس

سعادت فنون حیل و تزویراتی را که الحق استادند و درخور داشتن آنهااند تمام
بلکه تمام حیله‌گران عالم بمقصود باغ خود از این درجه دهی و تزویر اعتراف
کنند بکار بندیم و بعد از یأس هر دو شعبهٔ استبداد از وصول بمقصد باینگونه
دسائس و حیل عمرو عاصیه از امان بجهت دماء و اعراض و اموال مسلمین
و احیاء سیرهٔ ملعونهٔ چنگیزیه اقدام و مظالم پرستان هم برای تصحیح
این شنایع مبانی اسلامیت و بلکه موجب خروج از دو بقیهٔ مسلمانی شمرده
سلب صفات خاصهٔ احدیت تعالی شانه از جبابره و طاغیان و حکم دینی
جلوه دادن بدعت استبدادیهٔ مأخوذه از معویة بن ابی سفیان قیام نمودند
ساحت مقدسهٔ دین قویم اسلام را باین اتهام خلاف ضروریه در نزد
سائر ملل لکه دار و مذهب جعفری علی مشیده افضل الصلوة والسلام را
هم بواسطهٔ این افک و بهتان عظیم نزد سائر فرق اسلام سر بزیر و
شرمسار نمودیم آری دخول در وادی تحصیل علم بغرض دنیاطلبی و بذر
مال مردم خوری کاشتن و چراغ سرقت مصحوب خود داشتن و علم
چپاول و تطاول افراشتن چگونه جز این قبیل شنایع نتیجهٔ دیگری تواند بخشید
ولنعم ما قیل   تیغ دادن در کف زنگی مست   به که آید علم ناکس را بدست

(فصل پنجم) ذکر شرائط صحت و مشروعیت مداخلهٔ مبعوثان ملت
در سیاسات و بیان وظیفهٔ عملیهٔ ایشان اما مقام اول و شرائط معتبره
در صحت و مشروعیت مداخلهٔ مبعوثان ملت در این وظائف حسبیه
و عمومیه از آنچه سابقا گذشت ظاهر و مبین شد که جز اذن مجتهد
نافذ الحکومه و اشتمال مجلس ملی بعضویت عده از مجتهدین عدول
عالم بسیاسات برای تصحیح و تنفیذ آراء چنانچه
(فصل دویم) دستور اساسی کاملا متضمن و بحمدالله تعالی در تمامیت هم

فوق ما قول است شرط دیگری معتبر نباشد عمده واصل مطلب اجتماع شرایط
واتصاف بکمالات نفسانیه معتبره در انبیاست واصول لازمه وامهات
آنها چند امر است اول علمیت کامله در باب سیاسات وفی الحقیقه مجتهد
بودن در فن سیاست وحقوق مشترکه بین الملل واطلاع بر دقائق
وخفایای حبل ممدوده بین الدول وخبرت کامله بخصوصیات وظائف
لازمه واطلاع بر مقتضیات عصر که بعون الله تعالی وحسن تائیده
با انضمام این علمیت کامله سیاسیه بفقاهت فقهیه مجتهدین متبحرین
برای تشخیص آراء وتطبیقش بر شرعیات قوه عاقله لازمه در سیاست
امور امت بقدر قوه بشریه کامل ونتیجه مقصوده مترتب گردد انشاء الله
تعالی دوم بسر حد کمال بی طمعی والاجتناب پاک دامنی شائبه غرضانیت
اندک طمع جایز وانحصار اموال وبا خیال نیل بمالیت ونفوذ
خدای نخواسته در کار باشد موجب تبدل استبداد شخصی باستبداد
جمعی واسوء از اول خواهد بود وملکه بودن از بخل وجبن و
حرص الزام حضرت سرور اوصیاء علیه افضل الصلوة والسلام در طی
فرمان تفویض ولایت مصر بمالک اشتر رضی الله عنه در اهل شوری
التزام فرموده ومیفرماید (لا تدخلن فی مشورتک بخیلا یعدل بک
عن الفضل ویعدک الفقر ولا جبانا یضعفک عن الامور ولا حریصا یزین
لک الشره بالجور) الی آخر ما کتبه صلوات الله علیه (سیم) غیرت کامله
وخیرخواهی نسبت بدین ودولت ووطن اسلامی ونوع مسلمین
بوجهیکه تمام اجزاء وحدود وثغور مملکت را از خانه وملک شخصی
خود بمراتب عزیزتر ودماء واعراض واموال اهالی مملکت را مثل دماء
وعرض وناموس شخصی خود گرامی بداند ناموس اعظم کیش واین را اهم

نوامیس و استقلال دولت اسلامیه را که رتبهٔ حراست و نگهبانی همه را
در عهده دارد تا الی آن شمارد و حتی نسبت بفرق غیر اسلامیه هم هر چند
نظر باشتراکشان در مالیه و غیرها و هم بواسطهٔ توقف تمامیت و رسمیت
و ثوریت عمومیه بر دخولشان در امر انتخاب لا محاله باید داخل شوند و البته
اگر از صنف خود کسی را انتخاب کنند حفظ ناموس دین از او متوقع نباشد
لکن خیرخواهی نسبت بوطن و نوع از انان هم مترقب و اتصافشان باوصاف
مذکوره در تحصیل اهلیت برای عضویت کافی است و بالجمله عقد مجلس شورای
ملی برای نظارت متصدیان و اقامهٔ وظائف واجبه بنظم و حفظ مملکت
و سیاست امور امت و احقاق حقوق ملت است نه از برای حکومت شرعیه
و فتوی و نماز جماعت و شرایط معتبره در این باب اجنبی و غیر مرتبط باین
امر است چنانچه صفات لازمه در این باب هم که اهمات انها ذکر شد اجنبی و
بی ربط بان ابواب است و از برای مراقبت در عدم صدور آراء مخالفه با احکام
شرعیه همان عضویت هیئت مجتهدین و انحصار وظیفه و سمت ایشان
در همین شغل اگر عرض و مرضی در کار نباشد کفایت است پس اولین وظیفه و
کلیه از استقرار این اساس سعادت بعون الله تعالی و حسن تائید
در عهده دینداری و وطن خواهی ایرانیان این است که در مسئله
انتخاب چشم و گوش خود را باز کنند اغراض شخصیه و قرابت
با زید و صداقت با عمرو و عداوت با بکر را در این مرحله کنار
گذارند مصداق شر الناس من باع دینه بدنیا غیره را مانند
جمله از ظالم پرستان عصر بر خود روا ندارند این معنی را خوب نصب
العین خود نمایند که این انتخاب برای چه و این منتخبین را برچه سمتی و
و از برای چه مقصد میگمارند هر که را بینهم و بین الله دارای اوصاف مذکوره

دوانه

دروافی بمقصد یافته در محکمهٔ عدل الهی عزّ اسمه از عهدهٔ جواب این توانند
بر آیند انتخاب کنند و الا مسئولیت حقوق سی کرور خلق را علاوه
بر مسئولیتهای از جهات عدیدهٔ دیگر که اجمالا مبین شد بمحض قرابت یا
صداقت یا سایر اغراض نفسیه بعهدهٔ خود وارد نمایند و در حفظ ناموس
دین مبین و تحفظ بر استقلال دولت و قومیت خود و حراست حوزهٔ
و ممالک اسلامیه را بر هر غرضی چنانچه از سایر ملل مشهود است مقدم
دارند نسئله سبحانه تعالی ان یؤیدنا و یسددنا و ان یجمع علی الهدی
کلمتنا و علی التقی شملنا بمحمد و آله الطاهرین

(مقام دوم) در بیان اصول وظائف عملیه مبعوثان ملت بر وجه
اجمال و لازم است اصول وظائف سیاسیه عصر غیبت را با اغماض از
مغصوبیت مقام بیان نموده وظیفه حالیه را از آن اقتباس کنیم اول
و اهم تمام وظائف ترتیب ضبط و تعدیل خراج و تطبیق دخل و خرج
مملکت و از بدیهیات است که حفظ نظام و تحفظ بر حوزه و بیضهٔ
اسلام جز بترتیب قوای نظمیه و حفظیه و تهیهٔ استعدادات داخلیه
و سرحدیه غیر ممکن و توقف تمام ترتیبات مذکوره بتصحیح و تعدیل
خراج و ضبط آن از حیف و میل و صرف در شهوات شخصیه و ازالهٔ
طواغیت از واضحات است و حضرت سید اوصیاء علیه افضل الصلوة
والسلام در طی فرمان مبارک که بمالک اشتر رضوان الله علیه هنگام
تفویض ولایت مصر با شرف اصدار فرموده اند و متضمن دستورات
کلیه است در خصوص خراج چنین مقرر فرموده اند و تفقد امر
الخراج بما یصلح اهله فان فی صلاحه و صلاحهم صلاحا لمن سواهم
ولا صلاح لمن سواهم الا بهم لان الناس کلهم عیال علی الخراج و اهله الی ان قال

متلی

صلی الله علیه و من طلب الخراج بغیر عمارة اخرب البلاد و اهلك العباد
و لم یستقم امره الا قلیلا الی آخر ما کتبه صلوات الله علیه و ظاهر است که چنانچه
در صدر اسلام بعد از هجرت و قبل از فتوحات اسلامیه و استیلاء مسلمین
بر اراضی خراجیه مفتوحة العنوة سیره مقدسه نبوت ختمیه صلوات
الله علیها بر بسط و توزیع مصارف لازمه نوعیه بر عموم مسلمین و
معاهدین من الیهود و غیرهم باندازه تمکن و دارائی بنسبت متساویه
مستمر و التزام بآن هم از شروط معاهده با معاهدین بود و حتی
تشریف فرمائی حضرتش بحصن یهودان بنی نظیر هم برای مطالبه
حصه از دیه وارده بر مسلمین بود که بموجب عهدنامه دادنی
بودند و بالاخره بنقض عهد نمودن آنان و جلاء وطن ایشان مؤدی
گردید همین طور در این عصر هم چون اراضی خراجیه مفتوحة العنوه
علاوه بر آنکه عینا مجهول است استقرار ید مالکانه متصرفین و احتمال
استناد آن بنقل صحیح شرعی بر فرض معلومیت عین هم مانع از اجراء
احکام مقرره در باب اراضی خراجیه است لهذا وظیفه حالیه در تصحیح
عمل مالیه منحصر است که بر طبق همان سیره مقدسه صدر اسلام
مصارف لازمه نظم و حفظ مملکت و اخراجش از حلق غنیمان خائن
که بوسیله خیانتهای مملکت فروشان بلعیده اند صحیحا تعیین شود
و بتعدیل صحیح و مبنی علمی بنسبت متساویه و باندازه انتفاع از
تمکن و دارائی بر طبقات ارباب مستغلات و تجارات و مواشی و غیرهم
توزیع و از برای طبقات کارکنان و متصدیان امور هم باندازه
لیاقت خدمتشان بنوع مقرر و ایصال گردد و در جلوگیری از حیف
و میل و صرف در انحاء فسوق و فجور و مشتهیاتی که روز کاردین و

دولت و مملکت و ملت را چنین تباه نموده مراقبت و نظارت کامله
بعمل آید و بعد از تصحیح امر خراج باین کیفیت و تطبیق آن بر سیره
مقدسه نبویه صلی الله علیه و آله باین ترتیب اداء آن بر هر مسلمان
نظر بتوقف حفظ و نظم بلاد اسلامیه بر آن واجب و گرفتن آن هم
بر تمام طبقات متصدیان در صورت عدم تجاوز از اندازه لیاقت
خدمت و عملشان بخلل و بدون شبهه و اشکال خواهد بود و اگر
چه بدیهی است قناعت این دسته چپاولچیان و عادت کردگان معمم
و کلاهی بمقدار مذکور بعد از اعتیاد بآن همه چپاولات و تطاولات
مملکت ویرانه ساز و خانمان ملت بر انداز زیاده از محالات و بواسطه
اندک دخول مبعوثان ملت در این وادی و قطع تیول و تسعیر و
کاستن اندکی از تجاوزات فوق العاده تمام این هنگامها برخواست
ولکن مع هذا امید است که چنانچه بعون الله تعالی و حسن تأیید
حکیمانه در اجتناب اقدام و شالوده و اساس مطلب صحیحاً تأسیس شود
و بوسیله احداث مکاتب و مدارس کافیه بجهات ترتیب و تهذیب
اخلاق و تکمیل قوای علمیه و عملیه عموم طبقات کارگذاران و
نوع مسلمانان را در بطون و طبقات لاحقه بفطرت اصلیه اسلامیه
توان ارجاع و از رذایل موروثه از معاویه و سایر اغصان شجره
ملعونه امویه توان تهذیب نمود و هم وجوب اداء خراج مضروب
برای حفظ و نظم ممالک اسلامیه و حلیت بلکه لزوم صرفش در
در مصارف مذکوره را بعد از تعدیل و توزیع بنهج مذکور و تقریر
باندازه خدمت بنوع و حفظش از حیف و میل بعموم مسلمین توان فهمانید
که بعون الله تعالی و حسن تأیید همچنانکه در سایر حقوق واجبه الهیه عز

اسمه

انهم با قتضاد بابت استقلالیه از اداء انواع [illegible] ارثا مهین نور نصب
بخراج هم بعد از تطبیق بر سنت مقدسه نبویه همین دفتار را وظیفه و
تکلیف دینی خود دانسته تهاون در اداء آن روا نداشتند و بحالتیکه
اخذ و استیفاء و صرف او چون همه بر طبق شهوات طاغوتیه و مظالم
استبدادیه است لهذا حرام اندر حرام بعد از این تصحیح و تسویه و تعدیل
و ضبط و ترتیب قیاس نکنند و در اداء حقوق واجبه نوعیه که در شریعت
مطهره حفظا للنظام و صیانة لحوزة الاسلام تشریع فرموده اند کما
ینبغی اهتمام نموده اهمیت آن را از سایر تکالیف محضه غایت کنند و لازم است
جمله از فقهای ثبات و دستور العملهائی صادره از حضرت سید اوصیا علیه
افضل الصلوة والسلام را در این باب برای فهم بر آنکه دیگران هر چه دارند
از این سرچشمه فرا گرفته و ماها چه قدر بنفس خود ظالم در از تشیع بمحض
ادعاء قناعت داریم ذکر شود در همان خطبه مبارکه صادره در بیان
حقوق والی بر رعیت و رعیت بر والی میفرماید

(اما بعد) فقد جعل الله لی علیکم حقا بولایة امرکم ولکم علی من
الحق مثل الذی علیکم فالحق اوسع الاشیاء فی التواصف واضیقها فی
التناصف لا یجری لاحد الا جری علیه ولا یجری علیه الا جری له و
لو کان لاحد ان یجری له ولا یجری علیه لکان ذلک خالصا لله سبحانه دون
خلقه لقدرته علی عباده ولعدله فی کل ما جرت علیه صروف قضائه ولکنه
جعل حقه علی العباد ان یطیعوه وجعل جزائهم علیه مضاعفة الثواب تفضلا
منه وتوسعا بما هو من المزید اهله ثم جعل سبحانه من حقوقه حقوقا
افترضها لبعض الناس علی بعض فجعلها تتکافأ فی وجوهها ویوجب بعضها
بعضا ولا یستوجب بعضها الا ببعض واعظم ما افترض الله سبحانه من تلک الحقوق

حق

حق الوالي على الرعية وحق الرعية على الوالي فريضة فرضها الله سبحانه
لكل على كل فجعلها نظاما لالفتهم وعزا لدينهم فليست تصلح الرعية
الا بصلاح الولاة ولا تصلح الولاة الا باستقامة الرعية فاذا ادت الرعية
الى الوالي حقه وادى الوالي اليها حقها عز الحق بينهم وقامت مناهج الدين
واعتدلت معالم العدل وجرت على اذلالها السنن فصلح بذلك الزمان
وطمع في بقاء الدولة ويئست مطامع الاعداء واذا غلبت الرعية واليها
واجحف الوالي برعيته اختلفت هنالك الكلمة وظهرت معالم الجور وكثر
الادغال في الدين وتركت محاج السنن فعمل بالهوى وعطلت الاحكام و
كثرت علل النفوس فلا يستوحش لعظيم حق عطل ولا لعظيم باطل فعل
فهنالك تذل الابرار وتعز الاشرار وتعظم تبعات الله عند العباد فعليكم
بالتناصح في ذلك وحسن التعاون عليه فليس احد وان اشتد على رضا الله
حرصه وطال في العمل اجتهاده ببالغ حقيقة ما الله اهله من الطاعة له
ولكن من واجب حقوق الله على العباد النصيحة بمبلغ جهدهم والتعاون
على اقامة الحق بينهم الى ان قال صلوات الله عليه وان اسخف حالات الولاة عند
صالح الناس ان يظن بهم حب الفخر ويوضع امرهم على الكبر الى ان قال صلوات
الله عليه فلا تكلموني بما تكلم به الجبابرة الى آخرها تقدم قواعد و فوائد
مستفاده از هريك از فقرات اين خطبه مباركه و مأخوذ بودن اصل علم
حقوق كه حكماء اروپ تدوين نموده بدان مباهات دارند از اشباه و
نظاير اين خطبه مباركه موكول برساله عليحده ايست كه بعون الله تعالى
بعد از اين خواهيم نوشت

(دوم) از اصول و مهام وظائف مذكوره تشخيص كيفيت قرارداد
دستورات و وضع قوانين و ضوابط تطبيق آنها بر شرعيات و تميز مواد

قابلۂ نسخ و تغییر از ما عدای است بدانکه مجموعهٔ وظائف راجعه بنظم
و حفظ مملکت و سیاست امور امت خواه دستورات اولیه متکفلهٔ امد
دستور العملهای راجعه بوظائف نوعیه باشد و یا ثانویه متضمنهٔ مجازات
بر مخالفت دستورات اولیه علی کل تقدیر خارج از دو قسم نخواهد بود چه
بالضروره یا منصوصاتیست که وظیفهٔ عملیهٔ آن بالخصوص معین و حکمش
در شریعت مطهره مضبوط است و یا غیر منصوصی است که وظیفهٔ عملیه
آن بواسطهٔ عدم اندراج در تحت ضابط خاص و میزان مخصوص غیر معین
و بنظر و ترجیح ولی نوعی موکول است و واضح است که همچنانکه قسم
اول نه با اختلاف اعصار و امصار قابل تغییر و اختلاف و نه جز بتعبد
بمنصوص شرعی الی قیام الساعة وظیفهٔ دیگری در آن متصور تواند
بود همین طور قسم ثانی هم تابع مصالح و مقتضیات اعصار و امصار و
با اختلاف آن قابل اختلاف و تغییر است و چنانچه با حضور و بسط
ید ولی منصوب الهی عز اسمه حتی در سائر اقطار هم بنظر و ترجیحات منصوبین
از جانب حضرتش صلوات الله علیه موکول است در عصر غیبت هم
بنظر و ترجیحات نواب عام یا کسیکه در اقامهٔ وظائف مذکوره عمن
له ولایة الاذن ماذون باشد موکول خواهد بود و بعد از کمال وضوح
و بداهت این معنی فروع سیاسیهٔ مترتبه بر این اصل بدین ترتیب است

(اول) آنکه قوانین و دستوراتیکه در تطبیق آنها بر شرعیات
کما ینبغی مراقبت و دقت شود فقط بقسم اول مقصور و در قسم دوم
اصلا این مطلب بدون موضوع و بلا محل است

(دوم) آنکه اصل شوروی که ذاتی اساس سلطنت
اسلامیه بنص کتاب و سنت و سیرهٔ مقدسهٔ نبویه صلی الله علیه و آله

مبتنی بر آنست. در قسم دوم است و قسم اول چنانچه سابقا اشاره شد
راساً از این عنوان خارج و اصلا مشروطیت در آن محل ندارد

(سیم) آنکه همچنانکه در عصر حضور و بسط ید هم ترجیحات
ولاة و عمال المنصوبین من جانب ولی کل صلوات الله علیه هم ملزوم قسم دوم
است و همین است که اطاعت ولی امر علیه السلام را در آیه
مبارکه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم در عرض اطاعت
خدا و رسول صلی الله علیه و آله و بلکه اطاعت مقام رسالت و ولایت
صلوات الله علیه را باهم در عرض اطاعت خلاق عالم عز اسمه تعداد
فرموده اند. و آنکه از وجوه و معانی اکمال دین بنصب ولایت یوم الغدیر
هم همین امر است. همین طور در عصر غیبت هم ترجیحات نواب عام
و یا ماذونین از جانب ایشان لا محاله بمقتضای نیابت ثابته قطعیه علی کل
تقدیر ملزوم این قسم است و از این بیان بخوبی حال هفوات ولواجیف
معرضین که این التزام والزامات قانونیه را شرعا بلا ملزم پنداشته
منکشف و ظاهر شد که جز کمال غرضانیت و یا عدم اطلاع بمقتضیات
اصول مذهب منشاء دیگری ندارد

(چهارم) آنکه چون معظم سیاسات نوعیه از قسم دوم و در تحت
عنوان ولایت ولی امر علیه السلام و نواب خاص یا عام و ترجیحاتشان
مندرج و اصل تشریع شورویت در شریعت با این لحاظ است و
البته با توقف حفظ نظام و ضبط اعمال متصدیان و
منع از تهادی و تجاوزشان بر تدوین آنها بطور قانونیت بر همین وجه
متعین و تمام این وظیفه لازمه حسبیه با اینحالت خالیه و توقف رسمیت
و نفوذ آن بصدور از مجلس رسمی شورای ملی سابقا مبین شد که در عهده

در ذات کامله در کفایت کافیه مبعوثان ملت است و با امضا و اذن من له حق
الامضاء والاذن چنانچه مشروحاً گذشت تمام جهات صحت و مشروعیت
مجتمع و شبهات و اشکالات مندفع و منهج متقنه و قوه عملیه بودن
هیئت منتخبین ملت هم بانضمام و واهی بودن شبهات مغرضانه مغتنمین
که نفس تضمین قوانین را افتراها نه و دل بخواهانه مقابل با دستگاه نبوت
شمرده بودند از این بیان مزیداً علی ما سبق ظاهر و هویدا و وجوب
این وظیفه نظر بتوقف حفظ نظام و ضبط تصرفات مغتصبه بر آن
آشکار گردید

(پنجم) آنکه چون ثانی قسم دوم از سیاسات نوعیه در تحت
ضابط و میزان معین غیر مندرج و باختلاف مصالح و مقتضیات مختلف
و از این جهت در شریعت مطهره غیر منصوص و بنظر و ترجیح من له
ولایة النظر موکول است پس البته قوانین راجعه باین قسم نظر
باختلاف مصالح و مقتضیاتش باختلاف اعصار لامحاله مختلف و
در معرض نسخ و تغییر است و مانند قسم اول مبنی بر دوام و تابید نتواند
بود و از اینجا ظاهر شد که قانون متکفل وظیفه نسخ و تغییر قوانین
باین قسم دوم مخصوص و جه قدر صحیح و لازم و بر طبق وظیفه حسبیه
والحق موجب کمال حیرت است که غیر مطلعین بدقایق اسلامیه چگونه
اینچنین وظائف دقیقه را استفاده و صحیحاً ترتیب نموده‌اند و از آن
عجیب‌تر آنکه منتحلین اسلام چگونه از لوازم و مقتضیات اصول مذهب
غفلت و یا تغافل و تجاهل نموده مغالطه نزدیک خیلی بی ربط
که آیا این نسخ و تغییر عدول از حلال بحرام و یا از حرام بواجب یا از مکروه
بمباح دیگر است برای تشویش اذهان عوام القاء و بهم نقض بر

نتیجهٔ مضحکه بروز دهند چه دانستی که این تیغ و تغییر از تمام شقوق نزد بد
مغرضانه مذکوره خارج و از باب عدول از فرد واجب است بفرد
دیگر و قدر مشترک آنها که حفظ نظام و سیاست امور امت است واجب
حتمی و اختیار افراد تابع خصوصیات مصالح و مقتضیات اعصار و بترجیح
من له ولایة النظر موکول و با اصلحیت و اوجبیت فرد دیگر البته
عدول لازم خواهد بود و خوبست هم در آن ایام به محیرة العقول
و هم در این مغالطه صد تأمل بمثال مبارک لقد حن قدح لیس منها
تمثل شود و لنعم ما قیل بدگهر را علم و فن آموختن دادن تیغ
است دست راهزن

(ششم) از وظایف لازمهٔ سیاسیه تجزیهٔ قوای مملکت است که
هر یک از شعب وظایف نوعیه را در تحت ضابط و قانون صحیح علمی منضبط
نموده اقامهٔ آنرا با مراقبت کامله در عدم تجاوز از وظیفه مقرره بعهدهٔ
کفایت و درایت مجربین در آن شعبه بسپارند و اصل این تجزیه را مورخین
فرس از جمشید دانسته‌اند و حضرت سید اوصیا علیه افضل الصلوة
والسلام هم در طی فرمان تفویض ولایت مصر بمالک اشتر
رضوان الله علیه امضاء فرموده میفرماید و اعلم ان الرعیة
طبقات لا یصلح بعضها الا ببعض ولا غنی ببعضها عن بعض فمنها
جنود الله ومنها کتاب العامة والخاصة ومنها قضاة العدل وعمال
الانصاف والرفق ومنها اهل الجزیة والخراج من اهل الذمة
ومسلمة الناس ومنها التجار واهل الصناعات الی ان قال صلوات
الله علیه فالجنود باذن الله حصون الرعیة وزین الولاة وعز الدین
وسبل الامن ولیس تقوم الرعیة الا بهم ثم لا قوام للجنود الا بما یخرج الله

لهم

لهم من الخراج الذی یقوون به فی جهاد عدوهم و یعتمدون
علیه فیما یصلحهم و یکون من وراء حاجتهم ثم لا قوام لهذین الصنفین
الا بالصنف الثالث من القضاة و العمال و الکتاب لما یحکمون من المعاقد
و یجمعون من المنافع و یؤتمنون علیه من خواص الامور و عوامها و لا
قوام لهم جمیعا الا بالتجار و ذوی الصناعات الی آخرها کتبه صلوات
الله علیه اندراج تمام شعب و زارتخانهای خالیه دول متمدنه
در اصناف مذکوره ظاهر است چه بالضروره شغل وزارت داخله و مالیه
و دفتر در تحت عنوان کتاب مندرج و جمیع محاکم در تحت عنوان
قضاوت داخل و وزارت خارجه در آن عصر بی محل بوده و بعد
از این فرمایشات برای منتخبین بجهت ریاست هر یک از اصناف
مذکوره اوصافی اعتبار فرموده که در این جزء زمان از کبریت
احمر نایاب تر و چه قدر سزاوار است که چنانچه مرحوم حضرت
آیة الله العظمی سیدنا الاستاد العلامه آقای میرزای شیرازی
قدس سره غالبا بمطالعه این فرمان مبارک و سرمشق گرفتن
از آن مواظبت میفرمود همین طور تمام مراجع امور شرعیه و
سیاسیه هر کسی باندازه مرجعیتش این سیره حسنه را از دست
ندارد و این فرمان مبارک را که بنقل مورخین اروپائیان ترجمه
نموده در استنباط قوانین سرمشق خود نموده اند کان لم یکن
نشمارند و خویشتن در استقضاء اصول وظائف سیاسیه
عصر غیبت با آنچه دیگر شد قناعت و بقیه را بعهده در این
مبعوثان ملت و هیئت مجتهدین نظار بعد تحدیده و تشبیه
بعون الله تعالی و حسن تاییده موکول داریم

واما (خاتمه) مشتمل بر دو مقصد است (اول) در استقصا
قوای ملعونه استبداد است اول از آن قوی که اصل و منشأ
و روح تمام آنها است جهالت و بی علمی ملت بوظائف سلطنت و
حقوق خود و بدیهی است که چنانچه علم سرچشمه تمام فیوضات و
وسعادات است جهل هم منشاء و منبع تمام شرور و موصل باسفل
درکات است جهل است که انسان را به بت پرستی و تشریک فراعنه
طواغیت با ذات احدیت تعالی شانه در اسما و صفات خاصه الهیه عز اسمه وادار
بواسطه جهل است که انسان بیچاره آزادی خدادادی و مساوات در جمیع
امور با جبابره و غاصبین حریت و حقوق ملیه را فراموش و
بدست خود طوق رقیتشان را بگردن میگذارد و بلکه این اعظم
مواهب و نعم الهیه عز اسمه و اهم مقاصد انبیاء و اولیاء علیهم السلام را موهوم
میشمارد نادانی و جهالت است که این بهیمه صفت و دیو سیرت انسان
صورت را ببذل تمام قوی و دارائیش در استحکام اساس اسارت و رقیت
خودش وادار و بجای آنکه با برادران دینی و وطنیش در استنقاذ حریت
و تخلیص خود از این اسارت و رقیت و حفظ دین و وطنش همدرد
و همدست باشد بر بخس حقوق و نهب اموال و هتک اعراضشان همت میگمارد
وچنین بیدینی و بیناموسی وظالم پرستی و اشنع انحاء رذیله را
شجاعت و شهامت و بلکه خدمت بوطن و دولت و موجب سربلندی
و شرافت هم میپندارد مانند اراذل کوفه و اوباش شام بقتل و اسر
علماء و سادات و اخیار و احرار و هتک اعراض و نهب اموالشان
افتخار و از اندراج در عداد یزیدیان هیچ پروا ندارد بی ادراکی و
وغباوت است که این صنف حیوان دو پا را اصلا از انها بیجا بانکشاف

در حفظ دین و حراست وطن اسلامی با دشمنان روسی که جز اعدام
دین و دولت و استیصال ملت و تبعید مملکت همی ندارند همدست و
باسم دینداری و پادشاه خواهی چنین شنایع را برپا میدارند مسجودیت فراعنه
و طاغیان و معبودیت گاو در هندوستان و مالک رقاب شدن امویه
و عباسیه و اخلافشان و اتباع کل ناعق بودن ایرانیان و بلکه نوع مسلمین
و گناه بخشی پاپان و پادریان در فرنگستان و بانتظار نبی موعود نشستن
یهودیان و مغفول مراد از خالق عالم و فاعل ما یرید دانستن ازلیان
و بهائیان و بیدینی و تبعیت مسلمین از ظالم پرستان زمان و بقایای
خوارج نهروان الی غیر ذلک من الشنایع همه از این ام الشرور و الامراض ناشی
و از ابتدا تا انقراض عالم هر بلائی که بر سر هر امت آمده و بیاید از این ماده
متولد و از این منشا برپا و احصائش از انها خارج از وضع رساله و محتاج
بدفاتر و طومارها است

(دوم) از آن قوای ملعونه که بعد از جهالت ملت از همه اعظم و
علاجش هم بواسطه رسوخش در قلوب و از لوازم دیانت محسوب بودن
از همه اصعب و در رفعش در حد امتناع است همان شعبهٔ استبداد دینی است
که اجمالا در مقدمه مبین و حقیقتش را هم دانستی که عبارت از ارادات
خودسرانه است که متلبسین بزی ریاست روحانیه بعنوان دیانت اظهار
و ملت جهول را بوسیله فرط جهالت و عدم خبرت بمقتضیات کیش و آیین خود
باطاعتش وا میدارند و هم دانستی که این اطاعت و پیروی چون بغیر مستند
بحکم الهی عز اسمه است لهذا از مراتب شرک بذات احدیت و بنص آیهٔ مبارکه
که اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله والمسیح بن مریم و اخبار
وارده در تفسیرش عبودیت ایشان و در عنوان روایت شریفه معبر در

احتجاج

احتجاج هم مندرج است اصل ابتداع و اختراع این قوه مشومه و اعمالش
در اسلام از بدع معاویه است که از برای مقابلی با امیر و اوصیاء علیهم افضل
الصلوة والسلام عده از دنیا پرستان از قبیل عمرو عاص و محمد بن مسلمه
و مسلمه بن مخلد و مغیرة بن شعبه و اشباههم را که در انظار عوام امت
در عداد صحابه محسوب و در مغلطه کاری باسم بنداری بواسطه اتصاف ببعض
مصاحبت نفوذ و مطاعیتی داشتند در تفریق کلمه و معارضه با مقام ولایت
سلام الله علیه با خود همدست نمود و هم از دسته دیگر ابو موسی اشعری
که از معیت علنیه ایشان مایوس بود بهمان اعتزال و تقاعدشان از
نصرت حق و خذلان شاه ولایت علیه السلام و زهد صوری بترک نصرت و خلافت
حضرتش بالجمله بی خردان امت را دون قناعت و بوسیله معیتشان دسته
دنیا پرست با او و سکوت و اعتزال این دسته دیگر دفتر اساس استبداد
و استعباد و تحکمات خودسرانه را در اسلام استحکام و حتی سب آنحضرت
علیه السلام را هم بر منابر مسلمین رواج داد همه شنودند و محض حفظ اعتبار خود
و منفعت عاجله تا براین کفر بین اعانت و با سکوت اختیار نمودند سنت
فاجره فراعنه و طواغیت اخلاف من الامویه والعباسیه و اخلافهم
المغتصبین الظالمین در تملک رقاب امت و محو احکام شریعت بان دسته
و این سکوت هر دو دسته را تکمیل و بر جبر در دهور و اعصار و توارد جیل
و افکار را اتحاد و ارتباط استبداد دینی موروث از امثال عمرو عاص و ابو موسی
با استبداد سیاسی موروث از معاویه و بهم آمیختگی و متقوم بهم بودن
این دو شعبه استبداد و استعباد بر وجه مشهود و حالت حالیه که همدستی
با ظلمه و طواغیت موجب نفوذ کلمه و مطاعیت و مساعدتشان بسکوت
و عدم اعانت بر دفع ظلم مایه زهد فروشی و گرویدن عوام اضل از انعام است

منتهی

منتهی کردید و لا بیان بعد البیان و لا اثر بعد عین در نعم ما قیل زرک
دکتنا بن اب شیر بن اب شود در خلایق میرود تا نفخ صور و مضمون
این بیت از اخبار طینت ماخوذ است

(سیم) از ان قوای ملعونه نفوذ دادن بشاه پرستی است در مملکت
و بجای مراتب درجات قوه علمیه عملیه و سایر موجبات تفوق و امتیازات
نوعیه تن مفرد داشتن و مرجعیت امور لشکری و کشوری و سایر نوعیات
مملکت را تابع این رذیله خبیثه قرار دادن و باندازه مراتب و درجات
منصب دادن و زمام امور را مفوض داشتن است بدیهیه و سوختن اعمال
این قوه ملعونه اهم مقدمات استعباد رقاب ملت و درجاتش هم
باختلاف درجات استعباد و تملک رقاب مختلف است نفوذ شاه پرستی
در مملکت است که نادانی و جهالت عمومیه را بی علاج و رشته علم و
دانش و سایر موجبات سعادت و حیات ملی را بواسطه عدم فائده و
بلکه مضر بترقی بودن بکلی از مملکت بر میاندازد تمام قوای ملیه را
مضمحل و نابود و همه را در قبال غنیمان خارجی بمنزله صعوه در چنگال
شاهین و در تمام حوائج شبانه روزی محتاجشان مینماید رسوخ
شاه پرستی در درک و رشته ملت است که حتی مسلکین در زی اهل علم
هم فضلا عن العوام نا علم بقبایح صرفه دین اسلام بر غاصبیت
و حرمت اعانت بر فعال ما یشاء و حاکم ما یرید بودن طواغیت امت
هذا باقتضای جبلت ثانیه در این اعانت و ظلم کردن نیز از اعظم کبایر
و شرک بذات احدیت عز اسمه است بی اختیار و بترهات بابی و حفظ
دینش نامیده ساحت مقدسه دین مبین را لکه دار و حتی بیک هشتی
در استحکام این بیت پرستی من حیث لا یشعر وادرشان مینماید مراجعه

بر عنان مملکت را تابع در جهات این رذیله خبیثه قرار داده است که هر دولت
پست فطرت و فرد دغا و رنگ و بی دانش و لیاقت بوسیله اظهار دشمنی تمام مهام
مملکت و رقاب ملت را مالک و بدون تعب و مشقت راه زنی با کمال
قوت و شوکت و از باب استحقاق و مالکیت دارائی های اولاد وطن را
انتزاع و بواسطه کمال بی علمی و جهالت و پست فطرتی و رذالت و از غیرت دینی و
وطنی بهره و نصیب نداشتن و شرف استقلال و قومیت نشناختن بطمع
جزئی انتفاع شخصی و با اندک چاپلوسی حریف طرار تمام مداخل و مخارج و
شعب ثروت و مکنت و آبادانی مملکت و جمیع جهات حفظ استقلال
و قومیت مسلمین بی صاحب را برخلاف مصلحت و امتیاز و معاهدات منحوسه بغنیمت
واگذار و ملت و دولت و مملکت را بحال تباه و روزگار سیاه ما
ایرانیان از این قوم سیاه نشاند نفرت کلمه هر دولت و ملت و توحش و
تنفر هر سلطان و رعیت از هم دیگر و بنیاد فساد فتن هر سلطنت قدیمه
قویمه بخیانت این دسته هرزه و اعمال این قوه خبیثه و اتکال بان مستند است
عدم وقوف شان در اغتصاب هستی و دارائی امت بر هیچ حد موجب تنفر قلبی
رعیت از سلطان و اهتمام شان در اظهار شاه پرستی و دولتخواهی
و خود را حافظ و حارس سلطنت بخرج دادن و دفع هجوم و اغتشاشات را
وانمود نمودن موجب توحش سلطان از شاه و رعیت و بضروف و تکره
بتجربت و تصفح تواریخ اعصار سابقه مآل این توحش و تنفر و نتیجه نفوذ
دادن شاه پرستی در مملکت جز زوال و انقراض نباشد و حضرت سید
اوصیاء علیه افضل الصلوة والسلام در طی فرمان تفویض ولایت مصر
بمالک اشتر رضوان الله علیه در وصف این دسته فرموده چه اول گرد
تحذیر اوصاف ذمیمه شان میفرماید ولیس احد من الرعیة اثقل علی الوالی مؤونة
فی الرخاء

فی الرخاء و اقل معونة له فی البلاء و اکره للانصاف و اسئل بالالحاف و اقل شکراً عند الاعطاء و ابطأ عذراً عند المنع و اضعف صبراً عند ملمات الدهر من اهل الخاصة و انما عمود الدین و جماع المسلمین و العدة للاعداء العامة من الامة فلیکن صغوک لهم و میلک معهم مراد از اهل خاصه همین دستهٔ مفت‌خوران است که بعنوان دولتخواهی و شاه‌پرستی خود را بولاة و مراجع حکومات میچسبانند و هم در لزوم حسم مادهٔ ایشان در همان فرمان مبارک میفرمایند ثم ان للوالی خاصة و بطانة فیهم استئثار و تطاول و قلة انصاف فی معاملة فاحسم مادة اولئک بقطع اسباب تلک الاحوال و لا تقطعن لاحد من حاشیتک و حامتک قطیعة و لا یطمعن منک فی اعتقاد عقدة تضر بمن یلیها من الناس فی شرب او عمل مشترک یحملون مؤنته علی غیرهم فیکون مهنأ ذلک لهم دونک و عیبه علیک فی الدنیا و الآخرة و الزم الحق من لزمه من القریب و البعید الی آخر ما کتبه صلوات الله علیه و آله الطاهرین

(چهارم) از آن قوای ملعونه القاء خلاف فیما بین امت و تفریق کلمهٔ ملت است و هرچند اصل این قوهٔ خبیثه و اساسش همان جهات و فعلیت خارجیه‌اش غالباً بشعبهٔ استبداد دینی و مقلدین هم بشاه‌پرستی مستند و مستقلاً در عرض آنها نباشد لکن چون تمام استبدادات واقعه در دوام سابقه و این امت بهمین تفرق کلمهٔ ملیه منتهی و قوای ثلثهٔ سابقه بمنزلهٔ مقدمات آن و نتیجهٔ مطلوبه از آنها همین تفرق و اختلاف و فی الحقیقه جزء اخیر علت و اصول سابقه معدات آن است از این جهت در لسان آیات و اخبار تمام استعبادات را بهمین تفرق کلمهٔ ملیه و تشتت اهواء و اختلاف آراء مستند فرموده‌اند قال عز من قائل ان فرعون علا فی الارض و جعل اهلها شیعاً یستضعف طائفة منهم یذبح ابناءهم کلمهٔ مبارکهٔ

شیعا

شیعیان را بعضی متفرقین تفسیر نموده اند و دلالت آیه مبارکه بر ترتب غرض ذلت
و استعبادیه بودن سلطنت فرعون بر همین تفریق کلمه بسی ظاهر و هویدا
است و حضرت سید اوصیا علیه و آله افضل الصلوة والسلام در همان خطبه
مبارکه قاصعه سابق و لاحق آنچه در تحقیق حقیقت سلطنت استعبادیه
شایعا در طی مقدمه نقل کردیم فرمایشاتی فرموده اند که از برای معرفت
داء و پی بردن به دواء لازم است همه را نقل کنیم و صادقین در دعوی
تشیع و خالصین از اغراض استبدادیه و استعبادیه را بدستور العمل
امامشان آگاه و بشناعت حال پرستی و عدم موافقت در اتفاق
حقیقت منصوصه خود متنبه سازیم قال صلوات الله علیه و آله
واحذروا ما نزل بالامم من قبلکم من المثلات بسوء الافعال وذمیم الاعمال
فتذکروا فی الخیر والشر احوالهم واحذروا ان تکونوا امثالهم فاذا تفکرتم
فی تفاوت حالیهم فالزموا کل امر لزمت العزة به شانهم وزاحت الاعداء
له عنهم ومدت العافیة به علیهم وانقادت النعمة له معهم ووصلت الکرامة
علیه حبلهم من الاجتناب للفرقة واللزوم للالفة والتحاض علیها والتواصی
بها واجتنبوا کل امر کسر فقرتهم واوهن منتهم من تضاغن القلوب
وتشاحن الصدور وتدابر النفوس وتخاذل الایدی وتدبروا احوال
الماضین من المؤمنین قبلکم کیف کانوا فی حال التمحیص والبلاء الم یکونوا
اثقل الخلائق اعباء واجهد العباد بلاء واضیق اهل الدنیا حالا اتخذتهم
الفراعنة عبیدا فساموهم سوء العذاب وجرعوهم المرار فلم تبرح الحال
بهم فی ذل الهلکة وقهر الغلبة لا یجدون حیلة فی امتناع ولا سبیلا الی
دفاع حتی اذا رای الله جد الصبر منهم علی الاذی فی محبته والاحتمال للمکروه
من خوفه جعل لهم من مضائق البلاء فرجا فابدلهم العز مکان الذل

والامن

والامن مكان الخوف فصاروا ملوكا حكاما وائمة اعلاما وبلغت الكرامة
من الله لهم مالم تذهب الامال اليهم فانظروا كيف كانوا حيث كانت الاملاء
مجتمعة والاهواء متفقة والقلوب معتدلة والايدي مترادفة والسيوف
متناصرة والبصائر نافذة والعزائم واحدة الم يكونوا اربابا في
اقطار الارضين وملوكا على رقاب العالمين فانظروا الى ما صاروا
اليه في اخر امورهم حين وقعت الفرقة وتشتت الالفة واختلفت
الكلمة والافئدة وتشعبوا مختلفين وتفرقوا متحاربين قد
خلع الله عنهم لباس كرامته وسلبهم غضارة نعمته وبقي قصص اخبارهم
فيكم عبرا للمعتبرين منكم واعتبروا بحال ولد اسمعيل وبني اسحق وبني
اسرائيل عليهم السلام فما اشد اعتدال الاحوال واقرب اشتباه
الامثال تاملوا امرهم في حال تشتتهم وتفرقهم ليالي كانت
الاكاسرة والقياصرة اربابا لهم يحتازونهم عن ريف الافاق
وبحر العراق وخضرة الدنيا الى منابت الشيح ومهافي الريح و
نكد المعاش فتركوهم عالة مساكين اخوان دبر ووبر اذل الامم
دارا واجدبهم قرارا لا ياوون الى جناح دعوة يعتصمون بها
ولا الى ظل الفة يعتمدون على عزها فالاحوال مضطربة والايدي
مختلفة والكثرة متفرقة في بلاء ازل واطباق جهل من بنات
موءودة واصنام معبودة وارحام مقطوعة وغارات مشنونة
فانظروا الى مواقع نعم الله عليهم حين بعث اليهم رسولا فعقد
طاعتهم وجمع على دعوته الفتهم كيف نشرت النعمة عليهم جناح
كرامتها واسالت لهم جداول نعيمها والتفت الملة بهم في عوائد
بركاتها غرقين وعن خضرة عيشها فكهين قد تربعت الامور بهم في

ظل سلطان قاهر است و تمام الحال الی کنف غیر غالب ینعطف الانظار
علیهم فی ذری ملک ثابت فهم حکام علی العالمین و ملوک فی
اطراف الارضین الی آخرها افاض صلوات الله علیه علی الامة
من العلم والحکمة و در مواقع عدیده دیگر از خطب مبارکه
و سایر اخبار وارده هم استناد ذلک و اشارت واضحه الی قوت
مرموزه را بنحو کلمه خودشان تصریح فرموده اند و برهان تام از
بدیهیات اولیه است چه بالضروره حافظ حقوق نوعیه هر قومی
که اعظم همه حریت و قانون و ناموس اکبر کیش و آیین و استقلال
وطن و قومیت است بهمان جامعه نوعیه منحصر و متوقف بر استحکام
آن است و اول آفت مترتبه بر فتور و اختلال این حصن حصین فقدان
حریت و ابتلای باسارت و رقیت طوایف امت و اقوام داخله
که بقوت قاهره بر سایر طبقات و استیلاء قوه دافعه ملیه که فقط
عبارت از اتحاد است همه را بزیر بار رقیت خود مبتلا نمودند تا
بغرض استیصال قوای دافعه و تخلص از اسارت و رقیت خود تمام
قوای ملیه و جامعه نوعیه و موجبات حفظ از صولت و شوکت
غنیمان خارجی را هم بالتبع مضمحل و نابود و همه را مهیا نهند و بوسیله
اعمال قوای استبدادیه و برانداختن ریشه علم و دانش از مملکت
و نفوذ دادن بناء پوسیده و غیرها از قوای ملعونه و شدت
و مواظبت بر منع از اجتماعات و سایر موجبات حیات و تیقظ
ملت همه را بچنگال امان گرفتار و بحال تخافون ان یتخطفکم الناس
مبتلا نمایند خالته فلک زکانا اولان و مرهون بوم و بوانش عیان این
بنیان و وضوحا این برهان است

(پنجم) از آن قوای ملعونه قوۀ ادهائی تخویف و تعذیب
که بیشتر مأخوذه از فراعنه و طواغیت سلف و هادم حریت موهوبه الهیه غیر
انسیه و بروز دادند کان سیره مقدسه انبیاء و اولیاء علیهم السلام را بانواع
عذابهای وارده بر آن انوار طیبه من الاسر و القتل و التنکیل و التمثیل و
الحبس فی المضائق و دس السموم و هتک الاعراض و نهب الاموال
و غیرها معذب و بر اهل ابتلاء و هیچ فرو گذاری ننمود
اعمال این بی دینها خلفاً عن سلف هم تشفی قلب است اولاً آن
شرفا و امجاد و هم بقطع قلع و قمع شجره طیبه اباء و حریت و منع از سرایت
بعموم مردم و هم بغرض تخویف تمکین ملت است باسارت و ذل و قبول اغماض
از شرافت و مجد حریت و درجات اعمالش با خلاف مراتب بیرحمی و
قساوت و انسلاخ از فطرت انسانیت و بی اعتقادی بمبدء و معاد
و عذاب آخرت و قیامت مختلف و در این روزگار همچنانکه بعون الله
سبحانه و تعالی دوره طاغوتیت طواغیت و گرفتاری امت باسارت
و ذل و قیدشان بنقطه آخر رسیده همین طور متفاوته تفاوت و
انسلاخ از فطرت و بیرحمی و بدبینی فراعنه و طبقات اعوانشان
هم باعلی درجه منتهی و حتی اموری که هیچ تاریخی نشان نمیدهد
هم مشهود و صحت و صدق مقاله معروفه در السنه و افواه را که
همیشه یزید و ابن زیاد و ابن سعد و شمرهاشان بسیار و فقط سرور
مظلومان و احرار صلوات الله علیه و علی المستشهدین بین یدیه در
مقابل نیست بر عالمیان آشکار ساخت و در اخبار وارده در ابواب
طینت هم در آیات داله بر همین تشابه مکنونات و مکنونات نفوس ماده

و سابقا بنا خوش بودن شعر معروف ولد بکش این آب شیرین اب شود

الخ از انها اشاره شد

(ششم) از ان قوای ملعونه ارتکاز رذیله استبداد و استعباد رقاب ضعفا

و زیردستان است در جبلت و فطرت نوع بزرگان و اقویاء مملکت بطبقاتهم و طبیعی

شدن زورگوئی و معامله استبدادیه و تحمیلات دلبخواهانه و تحکمات خود

سرانه فیما بین تمام طبقات و از این جهت است که نوع اقویاء مملکت حتی

ملاکین ایشان بواسطه منافات تسویه و عدالت از جهات عدیده با

مقاصد و اغراضشان و بیخبری و غفلت از توقف حفظ دین و شرف و

استقلالشان با غماض از انها و غلبه حب جاه و اهواء زائله بر عاقبت اندیشی

و ادراکات عقلانیه با منشا و اصل استبداد همدرد و همدست و نسبت

باین شجره خبیثه بمنزله فروع و اغصانند در ابتدای قدم نهادن مشروطیت

بایران و وزیدن نسیم عدالت بمرز و بوم ویرانش تا مطلب را دیده

و چنین گمان میشد که سلب استبداد مخصوص دولتیان و مراد فقط برای

همسایر است از تمام طبقات من المعممین الغاصبین لزی العلماء و

الملاکین و غیرهم بجد در جد بذل مجهود و در اقامه اساسش بجد اندازه

مساعدت مشهود بود و بمحض برداشته شدن پرده از روی کار و دانستن

انکه روی کار را چه روی در پیش و مطلب از چه قرار است چگونه

ورق را برگردانیده شعبه استبداد دینی باسم حفظ دین و شاه پرستان

دستاویز دولتخواهی و سائر حیل و لجبان و مفتخوران هر کس

با هر سلاحی که داشت حمله ور گردیدند بمخالفت و در احکام حفاظ دین و

پیشوایان مذهب و اندراج در عنوان فانما بحکم الله استخف و علینا رد

والراد علینا کالراد علی الله وهو فی حد الشرک بالله کالعدم و داستان

نکشت

نگشت طائفهٔ وصفت اخری و مرف اخون مجدید شد و سزاوار است

بازهم بشر نباشی (ولذلک این آب شیرین آب شود) الخ کما خود از

اخبارات تمثل کنیم

(هفتم) ازان قوای ملعونه اغتصاب قوای حافظه ملیه من المالیه و

العسکریه و غیرهما و صرف آنها در سرکوبی خودشان است انتخاب

سرداران عسکریه از اجانب معاندین دین مبین و زمام عساکر

اسلامیه را بانان واگذاشتن و تربیت جند ذا بایشان مفوض داشتن

همه برای تکمیل این قوه و بغرض عدم مبالات و استنکاف نداشتن ان

بیخردان از همه چیز بی خبر و وظیفهٔ مقامیه ناشناس است از مخالفت

احکام شریعت و جسارت بقتل نفوس و هتک اعراض و نهب اموال الله

تهریش عشایر و ایلات و حشیه هم مکمل این قوه و سرامد علت و علة

العلل همه همان نادانی و جهالت است چنانچه سایر خرابیها هم همه

مترتب بران و از فروع انست

مقصد (دوم) در اشارهٔ اجمالیه بعلاج قوای ملعونه اول

و اهم همه علاج جهالت فنا ذا تی طبقات ملت است و این مطلب نسبت

بجهل بسیط با دخول از طریق علاج و تشریح حقیقتا سنبلادو

مشروطیت و تفهیم ابجد در مقدمه و فصول خمسه بیان نمودیم در کمال

سهولت لکن بشرط ملایمت و عدم خشونت در بیان و حفظ اذهان

از شوائب غرضانیت و تحرز از موجبات تنفر و انزجار قلوب و لحفظ از

رمیدن و مشوب شدن اذهان قال عز من قائل ادع الی سبیل ربک

بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن آیات و اخبار در

دعوت بتوحید و از وظائف و شؤون انبیاء و اولیاء علیهم السلام است

[illegible]

پس هر کس در این وادی قدم نهد و در این صدد بر آید خواه صاحب جریده
باشد یا اهل منبر یا غیر ایشان هر که باشد باید بر طبق همان سیرهٔ مقدسه
رفتار نبوی و العلانیهٔ مبارکه را سرمشق خود نموده برفع جهالت و
تکمیل علمیات و تهذیب اخلاق ملت همت گمارد و لسان بدگوئی را
چون محمول بر غرض ابتیاع است مطلقا کنار بگذارد تا خود کاملا غالم باشد
بغرض خودنمائی و عوام فریبی و هنگامه جوئی و امثال ذلک در این
وادی داخل نشود مانند جمله از جرائد سابقه و بعض اهل منبر و ناطقین
سابق که یا دوستان نادان و یا دشمنان بودند دانا و معظم صدمات
و لطمات وارده بر اساس سعادت بهفوات آنان مستند است بهانه
و دست آویز تشویش اذهان بدست اصحاب ارکان استبداد دادند خدمت
ملت زده را بجای دلالت و آگاهی بحریت و حقوق خود منزجر و از مقصد
اصلی بکلی بتعبد نکنند شرف او تاب شرف را حفظ و دستی برای استبداد
و فعال لما یشاء بودن ظالمین معین و یاور نباشد آزادی قلم و بیان و
نحوهما را که از مراتب آزادی خداداد و حقیقتش هم عبارت از رها
بودن از قید تحکمات طواغیت در نتیجهٔ مقصوده از آن بجا بیخ و موجبات
تنبه ملت و باز شدن چشم و گوش امت دینی بر وی نشان بمبادی ترقی
و شرف استقلال وطن و قومیت شناسی و اهتمامشان در حفظ دین
و تحفظ بر ناموس اکبر کیش و آئین و اتحادشان در انتزاع حریت موهوبهٔ
الهیه و استنقاذ حقوق مغصوبهٔ ملیه و برخوردنشان بتحصیل معارف و
تهذیب اخلاق و استکمالات نوعیه و وطنیه و امثال ذلک است وسیلهٔ
هتک اعراض محترمین و گرفتن حق السکوت از زید یا اجرت تعرض بعمرو
و یا کینه خواهی از بکر و نحو ذلک نماید در دفع اقاویل و اباطیل اغوائی

ظالمه

ظالمین با اجتماع جہات علیحدہ اہلیت بہمان کلیات کونی اکتفا و تعرض
باشخاص خاصہ را خفی بکنایہ اشارہ و تلویحات ہم موقوف و وظیفہ خود نا
وصل کردن داند نہ فصل نمودن و اما نسبت بجہل مرکب و خاصہ انکہ
داستان لجاج و عناد و دو دستکی و ہم چشمی بر طرفیت و بر سر حرف
خود استادن و بلسان حال النار ولا العار گفتن ہم بمیان امدہ باشد
در کمال صعوبت و شاید عبا لکشہ مدارات و طرفیت نداشتن و موانع
لجاج و عناد و دوئیت ذا از میانہ برداشتن ندہ یجا مبادی ان
دفع و ممکن العلاج شود انشاء اللہ تعالی فقط خصوص اشخاصیکہ
نہ از روی اشتباہ و جہالت بلکہ بواسطہ غلبہ ہوی و غرض انیت با
بنا بر ظالم پرستان ہمدستہ در ابقاء شجرہ خبیثہ استبداد و استعباد
رقاب ملت بہر حد بیخ شقاوت و بیرحمی و منافرت مقدم و مانند
مناثر خراعنہ و طواغیت تا ہمہ جا حاضرند بجز یاس کلی و انقطاع امال
ملعونہ علاج دیگری برای این امراض نفسانیہ و اغراض شہوانیہ متصور
نباشد و معہذا مقابلہ و تعرض بشخص بانان ہم ہر چند موجب تنبہ ملت
و تحذیر از مکائد شان است با ذہم ترک ان و اکتفاء بہمان کلیات کونی
از جہات عدیدہ دیگر شاید اولی باشد و ہو المسدد للصواب
(دوم) کہ اصعب و اشکل ہمہ و در حد خود امتناع است علاج
شعبہ استبداد دینی است چہ بالضرورہ رادع و مانع از استبدادات
و اظہار مرادات شہوانیہ بعنوان دیانت بہمان ملکہ تقوی و عدالت
منحصر و جز اجتماع اوصافیکہ در رد وایت احتجاج تعداد و صائنا
لدینہ حافظا لنفسہ مطیعا لامر مولاہ مخالفا لہواہ بود نراد در مرجعیت
شرعیہ اعتبار فرمودہ اند عاصم دیگری متصور نباشد و با انتفای اوصاف

مذکورات و اجتماع اوصافیکه در همان دو روایت شریفه احتجاج بر آن
علمای سوء و راهزنان دین مبین و گمراه کنندگان ضعفاء مسلمین نموده
و در آخر هم اولئک اضر علی ضعفاء شیعتنا من جیش یزید لعنه الله
علی الحسین علیه السلام فرموده اند بنه از اعمال استبداد و استعباد رقاب
و اظهار تحکمات خودسرانه بعنوان دیانت و مانعی مقصود و نه ضعفا
و عوام امت بر تمیز فیما بین اصناف و اوصاف متضاده مذکوره در دو روایت
شریفه و تحذیر از وقوع در شبکه و دام صیادان راه زن مقتدر در
نه بعد از افتادن در این دام از روی تقصیر یا قصور و لازم مردان
پنداشتن این پیروی و تمکین از استحکام مبانی این و جهل مرکب شرایط
مبتلا هستند غیر اسمه مفری از آن ندارند و از اینجهت طریق علاج
مسدود و تخلیص از این ورطه مستعد بنظر نباید ولکن معهذا چون
فاعلیت ما یشاء و حاکمیت ما یرید و قاهریت بر رقاب و لا یسئل عما یفعل
و شریک الباری بودن جبابره و طواغیت نه مطلبی است که در هیچ شریعت
و دین و مذهب و کتابی فضلا از دین قویم اسلام و خاصه بر مذهب امامیه
لباس مشروعیتش توان پوشانید و اعانت بر این بت پرستی بنص آیات
و اخبار سابقه را چه بمساعدت و همدستی با فراعنه و ظالمین باشد
و یا بسکوت و ترک نصرت و خذلان حق بصورت اعانت بر حفظ دین
و بجناب تورع و احتیاط از شبهات تخریج توان داد لهذا در این جزء
زمان که بحمدالله چشم و گوش ملت باز و با این امراض مزمنه مهلکه
نوع پی برده از ذی از استعباد تا اندکی برخورده اند انشاءالله تعالی
هر دو رشته استبداد دینی بی اثر خواهد بود و بلکه بمقتضای حدیث مأثور
یعرف الرجال بالحق لا الحق بالرجال که مفادش از مستقلات عقلیه و موجب

تمامیت

تمامیت حجت در عدم معذوریت این ظالم پرستی چه بهمدستی باشد یا بعدم موافقت
در سلب صفات خاصهٔ الهیه عز اسمه از ظالمین علی کل تقدیر کاشف از
مکنونات سرائر و این تقابل حق و باطل فی الحقیقه محل امتحان است
قال عز من قائل احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون
ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین
(ششم) قلع شجرهٔ خبیثهٔ شاه پرستی و ترویج علم و دانش و رجعت
امور نوعیه را تابع لیاقت و درایت قرار دادن و ریشهٔ چپاول و
مملکت فروشی شاه پرستان را برانداختن است و بالضروره تا شجرهٔ
ملعونهٔ استبداد برقرار و بنیان استعباد در مملکت استوار است
سلب این قوه و تبدیلش بعلم و دانش از محالات و مادامیکه حقیقت
سلطنت و ولایت بحفظ و نظم و بمنزلهٔ شبانی گله بودن آن بواسطهٔ
شدت انهماک در هواپرستی بر شخص سلطان مجهول و سلطنتش را
عبارت از مشارکت با ذات احدیت عزت کبریائه در مالکیت رقاب و
فعال ما یشاء و عدم مسئولیت عما یفعل پندارد و
علم تمکین امت را از این مقهوریت و جد در تخلیص رقابشان از این
عبودیت رای یاغی گری و مساعدت بر این فرعونیت را دولت
خواهی شمارد لامحاله بر استیصال دستهٔ اولی که بکمالش یاغی دولت
و نفوذ دادن بفرقهٔ ثانیه که دولتخواهشان پنداشتند همت گمارد و
موجبات ترقی و نفوذ و مرجعیت نوعیات مملکت فقط باظهار شاه
پرستی منحصر و سلطان و رعیت بواسطهٔ افساد و چپاول شاه پرستان
از همدیگر متوحش و متنفر و بهرهٔ سلطنت باز بجز این چپاول و چپاولچیان
غارتگر خواهد بود شخص سلطان در زاویهٔ اختفاء و خوف منزوی

و همش باعدام ملت و تخریب مملکت مصروف و از لذت سلطنت به بسط
عدل و آباد کردن مملکت و محبوبیت و قلوب ملت محروم و از ذکر خیر
و همسری با سلاطین جهان بی بهره و الی حینها دلفار تکرهان و
بدنام مرغ المنابرست و بلکه بنص مجرب الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی
مع الظلم که برهانش ظاهر و عیاناً هم مشاهد و محسوس است و صریح
فرمایشات حضرت سید اوصیا علیه و آله افضل الصلوة و السلام در
طی فرمان تفویض ولایت مصر بمالک اشتر و خطبه مبارکه صادره
در بیان حقوق والی و رعیت بر همدیگر که سابقا نقل شد بقاء
و دوام ملک و دولت را باتحاد والی با رعیت منوط و انحلال آن را باشتمال والی
و ظلم ولات با نقراض عاجل مؤدی و منتهی بر پا بودن سموات را هم در
طی اخبار مأثوره دیگر بعدل الهی جلت عظمته اسناد فرموده اند
الی غیر ذلک و بمقتضای این اخبار و بحکم صریح عقل و تجربه و برهان و عیان
اسباب زوال نعمت و انقراض سلطنتش را هم باین ارتکابات ظالمانه
و منافات عدل باغراض و ختیانه شاه پرستان بد کیش خود فراهم و جز چند
صباحی چند با چنین حال پاینده نشد از شب الی قبر یزید تمتعی نخواهند یافت
سنة الله فی الذین خلوا من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا الی آخر الآیه
مانند بخت النصر و ضحاک و چنگیز و تیمور و یزید مشهور و بیدنامی
و لعنت مذکور و از اظهر مصادیق آیه مبارکه خسر الدنیا و الآخرة
ذلک هو الخسران المبین خواهد بود و بالجمله علاج این قوه خبیثه
مملکت ویرانه شاز قبل از قلع اصل شجره ملعونه استبداد ممتنع و چون
مسلمانان باخبار غیبیه پیغمبر اماما مشان که فرموده اند لتأمرن بالمعروف و
لتنهن عن المنکر او لیسلطن علیکم شرارکم فیسومونکم سوء العذاب بواسطه

اهمال

اهمال این دو وظیفهٔ مهمهٔ شرعیه که بنص اخبار از دعائم و مبانی اسلام
اند و از چنان سعادت و حظی که سلاطینشان بصرافت طبع خود و باقتضای
مسلمانی و با فطرت انسانی از مقام انا ربکم الاعلی تنزل و بهمان اغتصاب
مقام ولایت قناعت و از اغتصاب ذوات کبریائی اغماض و از ادعای خدائی
ایشان را واگذارند و از تحکمات خودسرانه رفع ید کنند محروم مانند و استنقاذ
حریت و حقوق مغصوبه و جلوگیری از تحکمات و ترتیب موجبات حفظ
استقلالشان بغیرت دینی و اتفاق ملی و ترک تهاون خودشان در امر بخود
همین معروف و نهی از همین اعظم منکرات منوط و با اندک توانی از رقیت
فجره هم ترقی و بعبودیت کفرة العیاذ بالله تعالی منتقل خواهند بود
لهذا امیدواست که این آخرین نفس را بعون الله تعالی و حسن تایید از دست نهند
تهاون در این امر بمعروف و نهی از منکر تا بیش از این روا ندارند تا اساس
عدل را که موجب بقاء ملک است قائم و بنیان ظلم را که مایهٔ انقراض است
منهدم سازند و رقابت حقوق مغصوبهٔ ملیه را استنقاذ و ریشه شاه پرستی
که سلسله جنبان تمام خرابیها است از مملکت براندازند لذت عدل و احسان را
بکام سلطان بچشانند و از مقام راهزنی و چپاولگری و قصابی بشر بودن
توقیفش داده بتخت سلطنتش بنشانند همینکه چند صباحی حقیقت سلطنت
و حلاوت معدلت و محبوبیت قلوب ملت را ادراک و از عالم سبعیت و
راهزنی بوادی انسانیت و مملکت داری و نوع پروری قهراً قدم
نهاد اگر از فطرت منسلخ نشده باشد البته در دفع موجبات توحش و تنفر
و قلع مواد تفرق از بذل مجهول بی دریغ و دستهٔ شاه پرستان و غارتگران
مفسد را بالطبیعه بخود راه نخواهد داد انشاء الله تعالی و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم (چهارم) علاج تفریق کلمه و ترتیب موجبات

اتحاد است و این مطلب چنانچه از فرمایشات برهانیه حضرت سید اوصیا علیه السلام
که سابقا نقل شد مستفاد و برهانا هم از بدیهیات است نه تنها حفظ حریت
رقاب و صیانت حقوق ملیه از اغتصاب و منع تعدیات اشرار و دفع تجاوزات
گرگان ادمی خوار بران متوقف و فایده ان فقط منحصر باین موهبت
بلکه حفظ تمام موهبات شرفیه و نوامیس دینیه و وطنیه و استقلال قومیت
و عدم وقوع در اشد از محنت بنی اسرائیل الی غیر ذلک همه باین اتحاد کلمه
و عدم تشتت اراء و مختلف نشدن اهواء مترتب است از این جهت است که در
شریعت مطهره در حفظ ان و دفع موجبات اختلاف و تفرقه این همه اهتمام
فرموده اند و حتی از حکمتهای منصوصه برای تشریع جمعه و جماعت که هر هفته یا
روزی پنج مرتبه مسلمانان در عبادات باهم مجتمع و از حال یکدیگر باخبر شوند
همین حفظ اتحاد در اخبار وارده منصوص است و همچنین تحریص بر سایر
اجتماعات موجبه الفت و تحبب و ترغیب بضیافتهای بی تکلف و احسانهای
بی منت و عیادت مرضی و تشییع جنایز و تعزیت مصاب و معاونت
بر قضاء حوائج و اجابت خواهش و عفو و صفح از زلات و نهی از روا
و نهانیت و تحریم نمیمه و ایذاء و تفتین و افساد الی غیر ذلک از تشریعات
راجعه باستحکام اتحاد و الفت و دفع و رفع منافرت تماما بازای حفظ این
حصن حصین امت است و بلکه شدت اهتمام شارع مقدس در تهذیب اخلاق از
رذیله خودخواهی و نفس پرستی بمراتب در جانب تخلق بمواسات و ایثار و
نحو ذلک همه برای استحکام مبانی اتحاد و قلع مواد تفرقه است چه بالضروره
مبدا تفرق کلمه و تشتت اهواء و اختلاف اراء بهمان رذیله خودخواهی و
نفس پرستی و حرکت بر طبق اغراض شخصیه و تقدیم و تحکیم انها بر مصالح
و اغراض نوعیه منتهی است و مادامیکه این رذائل و ملکات بهیمیه

مالك

مالك اختيار و خودپسندی و نفس‌پرستی در کار نمبادی مواسات و
ایثار و لااقل گذشتن از اغراض شخصیه و تقدیم نوعیات بر آنها عند التعارض
در نفوس متمکن نباشد حفظ این حصن از محالات و هر دم رخنهٔ جدیدی
منتهی پدیدار گردد سلب صفات خاصهٔ الهیه غاصبه از طواغیت
منافی اسلامیت و قرآن بشمار آید ظالم‌پرستی حمایت و حفظ دین
خوانده شود حریت موهوبهٔ الهیه غاصبه علاوه بر مظلومیت در
اغتصاب لباس باسم مذهبی پوشد و موهومه موسوم گردد
مساوات آحاد امت با غاصبین حریت و حقوقشان بصورت رفع
امتیاز فیما بین اصناف مختلفة الاحکام جلوه کند مغالطه و تمویها
معاویه و عمرو عاص در نسبت قتل عمار بسید اوصیاء علیه و آله افضل
الصلوة والسلام بواسطهٔ شهادتش در رکاب مبارکش تجدید
و خونریزیهای چنگیزی و سایر شنائع ظالمانه ناشی از همدستی
در استعباد رقاب امت بعدالت و حقوق شرعیه طلبی و حریت
و دفع ظلم خواهی ملت مظلومه منتسب گردد الی غیر ذلک پس اولین
وظیفه که بعد از دفع جهالت امت و تشریح حقیقت استبدادیه
و مشروطیت و مساوات و حریت فریضهٔ ذمت دعاة حریت و
توحید و حمات دین و وطن و ترقی خواهان نوع است بذل
جهد و صرف منتهی در تهذیب اخلاق امت است از این
رذائل مهلکات و قلع مواد خودپسندی و نفس‌پرستی و غیر ذلک
از مبادی تفرق کلمه و اختلاف آراء و تقدیم اغراض شخصیه بر
نوعیات و هم مقاصد این باب و مقدمهٔ مهمه در تحصیل حقیقت
اتحاد تشکیل انجمنهای صحیحه علمیه و مرتب نمودن آنهاست از

اعضاء مهذب و کامل در علم و عمل و اخلاق و نوع خواه ترقی
طلب و با درایت و کفایت در حفظ جامعه اسلامیه و احیاء
رابطه نوعیه نه مثل بعضی انجمنهای مبنیه و اجتماع خود غرضی
و زور گوئی و هنگامه جوئی و مال مردم خوری و رخنه
طلبی و اعمال هر نوع غرض و مرض شخصی که منتج عکس مقصود
و موجب مبدل و انصراف قلوب از اصل دخول در وادی انجمن
و استبداد آیتش بمراتب اضر و امر از استبداد اصلی و موجب توسل
و التجای ملت بآن استبداد ملعونست در تخلص از آنها و ناکامی
شوق و طلب نفس بدان اسارت ملعونه رضا دادن و بآن رقیت
بهیمیه از لاعلاجی تن در دادن و بالجمله غرض از تشکیل انجمنها
و قوانین مجید و سایر معظمات دینیه را بمبادی نهادن و تمیم
یاد کردن رفع ید از اغراض شخصیه و همدستی بر اعلاء کلمه اسلام
و حفظ جامعه نوعیه و توفیق دادن نوع است بعد نه همدستی و
مساعدت بر اغراض همدیگر و صرف قلوب نوع عقلاء و بی غرضان
از این داستان و از آفات عظیمه و دردهای بیدرمان این باب هنوز
دخول مغرضین و چپاول چیان و کلاه برداران در این وادی
و این فرصت را غنیمت شمردن و بهره کار را بدست خود گرفتن
و باسم ملتخواهی ملت فلک زده را بخاک سیاه نشانیدن نشانم
چنانکه عنوان شاه پرستی وسیله چپاول شاه پرستان دانستم
حفظ دین شبکه دامان دسته صیاد است ملتخواهی هم بعینه
دستاویز این دسته در اغلب از جارات مستند بشنایع اعمال
آنانست قولاً مشروطه خواه و عملاً در استحکام مبانی استبداد

از اغلب قوای ملعونه اقوی و از اعظم موجبات تفرق کلمه
و انزجار قلوب و ملکه ضررش بر این اساس سعادت از همه بیشتر
و سزاوارتر در عداد همان قوای ملعونه معدود و عقلاء
ملت بر علاجش مقدم بر همه آنها همت گماشته بحکمتهای عملیه
این باب فساد عظیم را بعونه تعالی مسدود سازند و بالجمله مبنی
و اساس تفرق و دوا قامه وظائف نوعیه واجبه بهیئت جمعیه از
صدر اول تا بحال و الی آخر الابد بهمین اداره و اظهار غرض
شخصی است بصورت غرض نوعی و ابواب آن از حد احصا خارج
و بمقتضای اخبار وارده در تفسیر آیه مبارکه قل هو القادر علی
ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا
و یذیق بعضکم باس بعض که بدعای نبی رحمت صلی الله علیه و آله
عذابهای آسمانی و زمینی نازله بر امم سابقه از این امت مرفوع و بهمین
تفرق و بهم افتادن و بارز شدن و قتل و نهب و هتک نوامیس
و سایر عذابهای اخروی بهمدیگر چشانیدن تبدیل شده است مبادی این
اختلاف و افسادها چه مرکز استبداد باشند یا شعبه استبداد دینی
و پادشاه پرستان و یا سایر قوای ملعونه و یا عنوان ملتخواهی را بهانه
و دستاویز نمودن الی غیر ذلک از اینجهت منشاء تفرق و اختلاف و بهم
افتادنست تماما مبادی عذاب الهی در شمارند بر این امت و علاج
آن از دست علماء امت و عقلاء و دانایان ملت هم خارج و جز
بتوبه و انابه و تضرع و ابتهال و الحاح و توسل و استشفاع از مظاهر
رحمت صلوات الله علیهم علاج ناپذیر است ربنا اکشف عنا العذاب
انا مؤمنون واجمع علی التقی کلمتنا و علی الهدی شملنا بمحمد و آله الطاهرین

صلوات

صلوات الله علیهم اجمعین   و اما علاج بقیهٔ قوای ملعونه جز
بقلع شجرهٔ خبیثهٔ استبداد و سلب فعالیت ما یشاء و انتزاع قوای
فعالهٔ مغصوبه ممکن نگردد تا این شجرهٔ ملعونه برقرار و اساس دول
بجوانب حکمرانی استوار و قوای فعالیهٔ ملیه مغصوبست نه تعذیب
و قتل و اسر و حبس و استیصال نفوس ابیه و احرار و ایجاد امت مجدی
و اتقیا و نه اغتصاب هتک دارائی ملت و صرف در سرکوبی خودشان بجائی
منتهی و حالت مملکت چنانست که شاعر از لسان جغد ساکن خرابه بجغد دیگر گفته
که ملک این است و همین روزگار   زین ده ویران دهمت صد هزار   تا قانون
جامع وظائف تمام طبقات در مملکت مجری و عدم تفرقه بین قوی و ضعیف
در احکام قانونیه بحدیکه لا یطمع القوی فی باطله و لا ییاس الضعیف من
حقه مستحکم نباشد و دوکوتی اقویاء مملکت و طبقاتشان بر ضعفاء بلا عدد
باشد تا قوای فعالهٔ ملیه من المالیة و العسکریة و غیرهما مغصوب و مالیه در تحت
نظارت وکلاء ملت از حیف و میل و صرف در مشتهیات شخصیه و چپاول
شاه پرستان مصون نباشد و عسکریه هم بواسطهٔ کمال جهالت و فرط غباوت
بولی نعمت خود که مالیه ملتند نه غاصبین و مالشان ناشناس و از وظیفه
و مقام خود که بنص مبارک سردار اوصیا علیه و آله افضل الصلوة و السلام
حصون حافظهٔ رعیت بودند نشناسند البته عدد امثال چنگیز و در تحت
ارادات طاغوتیه متحیر باشند البته جز صرف قوای فعالیهٔ ملیه در شهوات و
غضب بانی و سرکوبی و استیصال خود ملت مترقب نباشد سد و حکم تحریم
دادن مالیات باین ملاحظه و همانا نوع عساکر و اغلب شاید و حتی برادران
خفی از شاهنشاهان اتباع معاویه و یزید هم در بی ادراکی و غباوت گوی سبقت
ربوده اند نه از دیانت و مسلمانی بهره و نه از فطرت انسانی نصیب و نه

از وطن و نوع خواهی عرقی دارند و جز انتزاع قوی و سلب فعالیت
بالکلیه بعونه تعالی و حسن تأییده علاج دیگری متصور نباشد و
خوشبختانه بعینه همان رؤیای سابقه مرحوم آیة الله آقای حاجی میرزا خلیل
طهرانی قدس سره که متعلق بهمین رساله است که در رساله بعد از ختم کتاب
اول شروع در نوشتن این رساله علاوه بر همین فصول خمسه و فصلی دیگر
هم در اثبات نیابت فقهاء عدول عصر غیبت در اقامه وظائف راجعه
بسیاست امور امت و فروع مرتبه بر وجوه و کیفیات آن مرتب و مجموع
فصول رساله هفت فصل بود در همان رؤیای سابقه بعد از آنچه سابقا
نقل شد از تشبیه مشروطیت بشستن دست کنیز سیاه از لسان مبارک
حضرت ولی عصر ارواحنا فداه حقیر سؤال کردم که رساله که مشغولش هستم
حضور حضرت مطبوع است یا نه فرمودند بلی مطبوع است مگر دو موضع
و بقرائن معلوم شد که مرادشان از آن دو موضع همان دو فصل بود و مباحث
علمیه که در آنها تعرض شده بود با این رساله که با یدعوام هم منتفع شوند
مناسبت نبود و لهذا هر دو فصل را اسقاط و به فصول خمسه اقتصار کردیم
و قد ختم بید مصنفه العفیف الجانی محمد حسین الغروی
النائینی من الواد المقدس الغروی علی مشرفها
افضل الصلوة والسلام فی شهر ربیع
الاول سنة الف و ثلثمائة و سبع
۱۳۲۷
و عشرین من الهجرة المقدسة
علی هاجرها الف
الف
و السلام
الصلوة
کتبه العبد الحقیر الفقیر المسکین المستکین المذنب الجانی ابن محمد علی محمد حسن الکلپایگانی
سنه ۱۳۲۸

بعد از مراجعت از زیارت
حضرت ثامن الائمة علیه و علیهم السلام
باجازه آقای ناظم الشریعه فاینیه
موفق شدم بمقابله این نسخه
تصحیح هذه دو قاله بیاد
فنسئلهم اللهم دفقنا وصالح
اخواننا المؤمنین لهم ولنا ولامه والعلماء
بما جمعنا الداعی القاضی محمد حسین
التبریزی عفی عنه

حسب الخواهش
جناب مستطاب زبدة الاخیار
آقا شیخ علی کتابفروش و اخوان کرام
او جنابان مقدس القاب آقا شیخ احمد و آقا شیخ حسین
خلفا المرحوم المغفور المبرور العالم العامل
الفاضل الکامل عمدة العلماء العاملین آقا شیخ
محمد ابراهیم طهرانی نور الله مرقده و رفع الله درجته
در دار الخلافه طهران در کارخانه استاد
الماهر عالیقدر ستوده خصلت مشهدی
خداداد باسمه چی بحلیه طبع منطبع
گردید بتاریخ شهر صفر
المظفر سنه ۱۳۲۸

هر یک از امور مذکوره مثل وضوست و واجب است بر کسی که محتلم
مسجد الحرام از برای بیرون آمدن از آن هرگاه غسل ممکن نباشد یا باعث تلوث
هرگاه غسل ممکن باشد و زمان آن کمتر از زمان تیمم یا مساوی با زمان آن
مسجد نجاست نشود وجوب غسل در این حال خالی از قوت نیست و بعضی
حیض و نفساء را در وجوب تیمم از برای بیرون آمدن از آن احوط است و
نذر و عهد و قسم بشرایطیکه در کتاب نذر مذکور خواهد شد انشاء الله
در طهارت از خبث و در آن چند بابست **باب اول** در انواع نجاست است
اول و دوم بول و غایط است از هر حیوانی که حلال گوشت نباشد و
یعنی خون قوی جهنده که بیرون میاید از رگ در وقت بریدن و فرق
نکه انسان باشد یا حیوان صحرائی باشد یا دریائی طیر باشد یا غیر طیر
بهاش حرمت خوردن آن اصلی باشد یا عارضی مثل جلال و حیوانی که
تا آنکه قوت گرفته باشد استخوان آن از آن و بهیمه یا غیر بهیمه که موطوء
در فرج و چه در دبر سیم منی است از حیوانی که صاحب نفس سائله باشد
باشد چهارم خون حیوانی است که صاحب نفس سائله باشد خواه ماکول
شدن خون یا بسبب آنچه از رگ بیاید چه از غیر رگ مگر خونی که باقی بماند
از ریختن خونی که متعارفست از آن ریخته شود که طاهر است و هم چنین
هر شود پنجم و ششم سگ و خوک صحرائیست و هم چنین اجزای هر یک
ج در آنها حلول نکرده باشد مانند موی و ناخن هفتم میته است هر گاه
ب نفس سائله باشد مگر میتهٔ آدمی که نجاست آن بعد از سرد شدن و پیش
پیش از سرد شدن و بعد از مردن نیز بنا بر اقوی و احوط و اجزاء میته نجس

اگر خون در عضوی که حرام است خوردن آن بوده باشد مثل سپرز احوط اجتناب است حق
حاشیه مدظله